



اگر

کارگران همه کشورها متحد شوید!

دوره دوم سال دوازدهم ★ ارگان سیاسی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) ★ قیمت: ۱۲۰ ریال شماره ۸۲ بهمن ماه ۱۳۶۹

سرمقاله

بار دیگر جنگی فاجعه بار آغاز شده است!

تسا ۲ سال و شش ماه پس از پایان جنگ هشت ساله ایران و عراق، جنگ فاجعه بار دیگری در منطقه ما شعلور شده است، جنگی که شاید مرکباتر و ویرانگرتر از جنگ ایران و عراق باشد. تردیدی نیست که میشد از اشتعال این جنگ جلوگیری کرد، و هم اکنون نیز میتوان جلو ادامه آنرا گرفت. اما اگر جنگی که کاملاً اجتناب پذیر بود مشتعل شده و در مقابل چشمان حیرت زده مردم سراسر جهان، با خشونت و ویرانگری نفرت انگیزی جریان دارد، باید دید چرا کار به اینجا کشید و با این توحش پیش میرود. امریکا و متحدانش که بخش اعظم مستگاههای خبری و تبلیغاتی جهان را در اختیار دارند، منعی هستند که این جنگ صرفاً بر سر کویت درگرفته و هدف آن بیرون راندن نیروهای عراقی از کویت است. اما اگر هدف این بود، آیا راههای دیگری برای دستیابی به آن وجود نداشت؟ مگر شورای امنیت سازمان ملل که بیش از چهل سال شاهد اشغال سرزمین فلسطینیان از طرف اسرائیل بوده و دم بر نیاورده، در عرض شش ماه گذشته بارانی از قطعهنامههای واقعا موثر و خفه کننده بر سر عراق نریخت؟ مگر امریکا و متحدانش با بهره برداری از همین قطعهنامهها، بی سابقترین و موثرترین محاصره بین المللی تاریخ معاصر را علیه عراق بوجود نیاوردند؟ محاصرهای که اگر يك سال علیه رژیم آپارتاید در آفریقای جنوبی بکار بسته میشد، دهها پیش میتوانست آن رژیم را به زانو در آورد. محاصرهای که بنا به اعتراف خود رهبران امریکا بیش از ۹۰ درصد از صادرات و واردات بقیه در صفحه ۳

اطلاعیه مشترک
سازمان چریکهای فدایی خلق ایران
سازمان فدایی - ایران
سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)
قربانیان جنگ فقط مردمند!

مردم خواهان قطع فوری جنگ هستند!

جنگ و انحصارات صنعتی - نظامی

جنگ خلیج فارس اگر چه هر روزه مرگ و کشتار دهشتناکی را بر سر مردم عراق فرو میریزد. اما "کویت ۱؟" بخت و ثروت را به در خانهای انحصارات بزرگ نظامی - صنعتی یعنی پایگاههای میلیتاریسم سرمایه داری جهانی می فرستد. با پایان جنگ سرد و نیز عواقب فاجعه بار ریگنیم بر روی اقتصاد و زندگی اجتماعی آمریکا، آینده این اختاپوسهای مرگ و کشتار به تیرگی گرانیده بود. افشا، زد و بندها و سو استفادهها و سباهکاریهای آنها، رسوائی و بد نامی وسیعی برای آنها در میان افکار عمومی ایجاد نموده بود. اما جنگ خلیج فارس اکنون در رحمت را بر روی آنها میکشاید! طبق ارزیابی کارشناسان در جنگ خلیج روزانه يك تا دو میلیارد دلار اسلحه، مهمات و تجهیزات جنگی بود میشود اما این تراژدی بزرگ انسانی بلافاصله بصورت سفارشات سرسام آور نظامی بر روی میز انحصارات بزرگ صنعتی - نظامی

جاودان باد یاد رفیق

محمود سامغانیان

مانند جنرال دینامیک، گرومان، مک دونالد، دوکلاس، مارتین ماریتا، لاک هید، یونایتد تکنولوژی ۰۰۰ قرار میگردد، انحصار بزرگ "ریتون" یکی از برندگان دست به نقد این جنگ است. این شرکت سازنده موشک زمین به هوای "پاتریوت" میباشد. تا قبل از آغاز جنگ خلیج فارس کمتر کسی نام چنین موشکی را شنیده بود اما از شروع جنگ وحشانه کونی شبکههای تلویزیونی وابسته به سرمایه بین المللی به تبلیغات نمجانی شان روزی برای انواع تسلیحات پیشرفته اقدام بشری پرداختند و امروزه میلیونها انسان گوششان با نام موشک پاتریوت آشنا شده است.

بقیه در صفحه ۷

نگاهی به مهمترین مسائل جنبش کارگری (۲)

در صفحه ۱۰

- سیاست خارجی شوروی در دوره گورباچف و انقلاب در جهان سوم، عقب نشینی یا صیقل دادن ایدئولوژی در صفحه ۱۴
- تضعیف ارزش ریال، باجی تازه به بورژوازی در صفحه ۱۳
- بیست و هفتمین کنگره حزب کمونیست فرانسه در صفحه ۲۴

دوازدهمین سالگرد

انقلاب بهمن

در صفحه ۵

جهان بیلوان
در صفحه ۲۸

جاودان بادیاد رفیق محمود سامغانیان

کارگر انقلابی رفیق محمود سامغانیان که در سازمان ما "بهرام" نامیده میشد در يك خانواده کارگری در مشهد چشم به جهان گشود. پدرش بنا "بود و به سختی مخارج خانواده را تأمین میکرد. محمود در توفان انقلاب پا به عرصه مبارزه نهاد و هنوز دوران دبیرستان را به پایان نرسانیده بود که نسیم انقلاب وزیدن گرفت. شهر مشهد که رفیق محمود در آن زندگی میکرد صحنه پر شور مبارزه توده‌های زحمتکش علیه عمال رژیم شاه و مأموران حکومت نظامی گردید. شرکت در فعالیت انقلابی و مبارزات تودهای - مبارزاتی که روحانیون مرتجع به بیراهه‌اش می‌کشاندند - موجب گردید تا شور و اشتیاق انقلابی را با آگاهی طبقاتی و بینش علمی در هم آمیزد و به این نتیجه برسد که رهایی واقعی ستمکشان از قید اسارت و استثمار تنها با اعمال اراده و حاکمیت آنان میسر است و بهمین دلیل بعد از قیام به سازمان جریکهای فدائی خلق ایران پیوست.

نوسانات سیاسی - ایدئولوژیک سازمان فدائی که چیزی جز پیش در آمد سلطه راستگرایان و خائنین سازشکار بزیان سازمان انقلابی و رزمنده نبود، محمود را به جستجوی سکوی مبارزاتی استوارتری واداشت. پس از اعلام موجودیت راه کارگر، رفیق محمود، سنگر بیگر خود را یافت و بدون درنگ به جمع هواداران راه کارگر در مشهد پیوست و به تبلیغ مواضع راه کارگر پرداخت. محمود که پس از اتمام تحصیل در کارخانه قند شیرین مشغول بکار شده بود بسج و سازماندهی کارگران بر محور شورای کنترل تولید را در صدر وظائف تشکیلاتی قرار داد و بعنوان يك کارگر کمونیست در آگاه سیاسی آنان ابتکار عمل را در دست داشت اما محمود تنها به کار در میان کارگران اکتفا نمیکرد. در واحد تبلیغ به پخش نشریه، اعلامیه و شعار نویسی میپرداخت با خط بسیار زیبایش شعارهای "راه کارگر" را بر در و دیوار شهر نقش میکرد. با انحلال شورای کارخانه و بجرم آگاهی دادن به کارگران از کار بر کنار شد و تا هنگام دستگیری به فعالیت انقلابی خود پیگیرانه ادامه داد. ضمن دفاع از مواضع انقلابی راه کارگر؛ لحظهای از افشا راستگرایان اکثریتی - تودهای غفلت نمیکرد بطوریکه در نیروهای انقلابی و مترقی شهر نظرات افشاگرانه او تأثیری سازنده داشت.

در تظاهرات و میتینگهای بعد از انقلاب و بخصوص اوائل سال ۶۰ محمود همیشه محور دستمهای تظاهر کننده و سازمانده آنها بود. در یکی از این تظاهرات مورد تهاجم مزدوران رژیم قرار گرفت و زخمی شد اما با حمایت موثر مردم از چنگ مزدوران گریخت. در یکی از روزهای مرداد ماه سال ۶۰ از طرف گشتیهای فاشیستی رژیم تعقیب و دستگیر شد و بازرسی از منزلش بیست شماره از آخرین نشریه راه کارگر که برای پخش دریافت کرده بود بدست پاسداران جنایتکار افتاد. مزدوران رژیم این کارگر قهرمان را بزرگ شکنجه بردند و با اعمال وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها در

اطلاعیه مشترک
سازمان فدایی - ایران
سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)
قربانیان جنگ فقط مردمند!

مردم خواهان قطع فوری جنگ هستند!

هشترده ساله، ایران و عراق سردنشته، بار دیگر آتش جنگ در خلیج فارس برانگیخته شده و خطر گسترش آن سراسر خاور نزدیک و میانه و شمال آفریقا را به طور جدی تهدید می‌کند. این جنگ که تحت عنوان دفاع از استقلال و آزادی کویت و در مخالفت با اشغالگری آغاز شده است، چیزی نیست جز يك جابجایی سازمانده علیه خلقهای منطقه. امپریالیستها به بهانه، مخالفت با اشغال کویت چنان آتش جنگ وحشتناکی را در منطقه برافروخته‌اند، که ابعاد آن از نخستین روز آغارش آشکارا از مسئله کویت فراتر رفته، زندگی و هست و نیست توده‌ها و مردم بخش بزرگی از جهان از جمله کشور ما ایران را مستقیماً به مخاطره انداخته است. این جنگ تا آنجا که به مسئله کویت برمی‌گردد، جنگ سرچاههای نفت و مسارعه، سلاطین نفتی است. وگرنه در همین منطقه بیش از چهل سال است که اسرائیل حقوق ملی و انسانی خلق فلسطین را مورد تجاوز قرار می‌دهد. بیش از ده سال است که کشور لبنان عرصه تاخت و تاز نیروهای نظامی سوریه و اسرائیل قرار دارد و هنوز بخش مهمی از جنوب لبنان در اشغال اسرائیل باقی مانده است. سالیان درازی است که رژیم جمهوری اسلامی در ابعاد وسیع به باجمال کردن دموکراسی در ایران می‌پردازد و در مقابل خواست خودمختاری مردم کردستان صادرات به جنگ و سرکوب می‌کند. مبلوسها مردم کشورهای خاور میانه زیر ستم حکومتهای سرکوبگر از ابتدائی‌ترین حقوق دموکراتیکشان محروم شد. در نضامی این موارد دهها قطننامه، سازمان ملل و محافل بین‌المللی بوسله، امپریالیستها، به ویژه امپریالیسم آمریکا و تو شده و با عملاً به حالت تعلیق در آمده است.

مداخله، نظامی دولت‌های امپریالیستی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا در خلیج فارس، تنها در دفاع از تسووح مرتجع و دولت اسرائیل و تضمین منافع انحصارات نفتی و نسلبانی خلاصه نمی‌شود بلکه از لحاظ استراتژیک تلاشی است برای تحمیل نظم نوس امپریالیستی بر جهان، که در آن آمریکا نه تنها می‌خواهد قلندر بلا منازع خود را بر جهان برکسی بنماید، بلکه ما به رخ کشیدن برتری نظامی خود می‌کوشد سرکردگی خود را بر جهان سرمایه‌داری دوباره احیا و تثبیت کند و در کنار دول امپریالیستی با آزمایش آخرین اختراعات نظامی بر روی مردم سد دفاع منطقه به ویژه مردم عراق، کار انحصارات تسلیحاتی را رونق دهد.

برنده، این جنگ هر نیروی باشد، مردم فقط بازنده و قربانی آن خواهند بود. مردم هیچ کشوری نفی در این جنگ ندارند. از اینرو ما را در هر نوع مداخله‌گری و اشغالگری از سوی هر نیروی، خواهان قطع فوری این جنگ و برگراری کنفرانس بین‌المللی هستیم. در این کنفرانس باید بطور جدی و ریشه‌ای مسئله فلسطین و سایر مسائل منطقه از جمله مسئله کویت، لبنان، حقوق ملی و دموکراتیک خلق کرد در چارچوب کشورهایشان و موارد متعدد نقض دموکراسی و حقوق بشر، مورد بحث و بررسی قرار گیرد. این هدفی است دست یافتنی، که اکنون تنها تشدید مبارزه، متحد مردم برای صلح و گسترش جبهه مبارزه علیه جنگ می‌تواند به آن تحقق بخشد.

۱۰ بهمن ۱۳۶۹

سازمان جریکهای فدایی خلق ایران

سازمان فدایی - ایران

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

از حرکت باز ماند. محمود شجاعانه در برابر شکنجه پایداری کرد. انقلابی زیست و انقلابی مرد. او بقول یکی از همندانش "مثل فولاد، سخت و محکم بود"، رفیق محمود، کارگر کمونیست، میبایست که رهائی طبقه کارگر از بردگی و ستم سرمایه، تنها بدست خود کارگران میسر است و طبقه کارگر اگر در راه رهائی خویش با آشتی ناپذیری و پیگیری سرازرد کند، شکست ناپذیر خواهد بود. او تا واپسین دم حیات، آشتی ناپذیر و پیگیر مبارزه کسرد، تا نه با حرف بلکه با عمل و زندگی خود، راه رهائی را به کارگران نشان دهد و بدینسان سهم خود را نیز در رهائی و پیروزی طبقه انقلابی کارگر ادا نمود.

صد برآمدند تا شاید روابط تشکیلاتی و رفقای هم‌زمش را شناسائی کنند. چند هفته او را با چشمان بسته نگاهداشتند. بارها شکنجه‌اش کردند و ساعتها با دستبند آویزان نمودند بطوریکه آثار دستبند بر روی مچهایش تا واپسین دم عمر بر جای بود. اما شکنجه نتوانست او را در هم بشکند. بر اساس گزارشهای رسیده برای آخرین بار هشت ساعت تعام او را به بازجویی بردند و شکنجه کردند. و چند روز بعد تحویل زندان شهرستانی دادند. از زندان شهرستانی به زندان سپاه انتقال یافت. آنگاه نوبت حاکم شرع "دامگاههای عدل" اسلامی رسید و در يك محاکمه چند دقیقه‌ای به اعدام محکوم شد و دو ساعت بعد تیر باران گردید و قلبی که برای رهائی از قید استثمار و آزادی انسانها می‌تپید

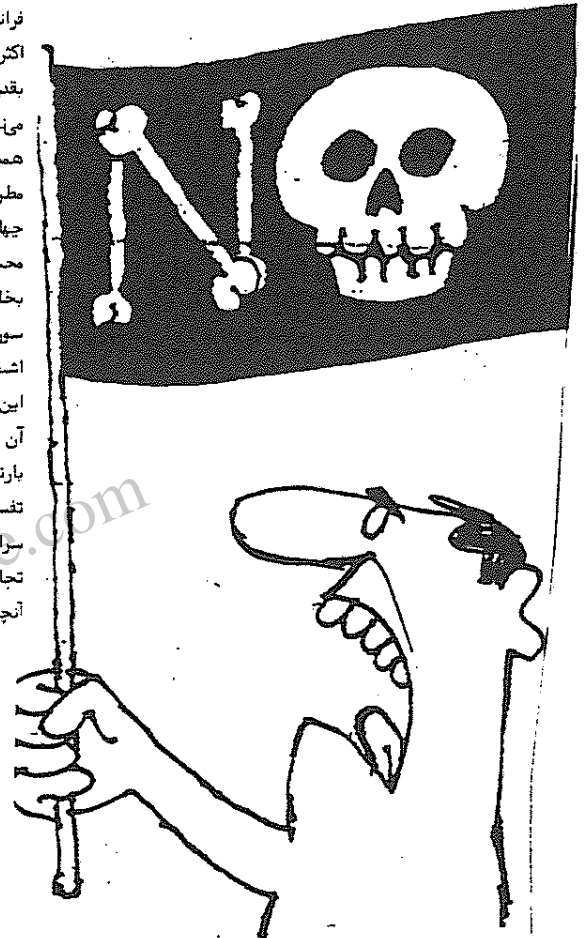
بار دیگر جنگی فاجعه بار آغاز شده است!

شد. بهمین دلیل آگاهی از علل و هدفهای جنگ کنونی از اهمیت زیادی برخوردار است. جنگی که اکنون در جریان است، هر چند بر سر مسأله کویت مشتعل شده، ولی علل بسیار عمیقتر و هدفهای بسیار گستردهتری دارد. برای آنکه درک روشنی از مضمون این جنگ داشته باشیم قبل از هر چیز باید بیاد داشته باشیم که این

جنگ نه يك مضمون که مضامین متعددی دارد و يك جنگ مرکب است. برای تعیین مختصات این جنگ باید توجه داشت که این جنگ حادثهای است متعلق به دوره بعد از پایان "جنگ سرد" اولاً؛ بعد از پایان جنگ ایران و عراق ثانیاً؛ بعد از پایان جنگ اکتبر سال ۷۳ میان اعراب و اسرائیل ثالثاً.

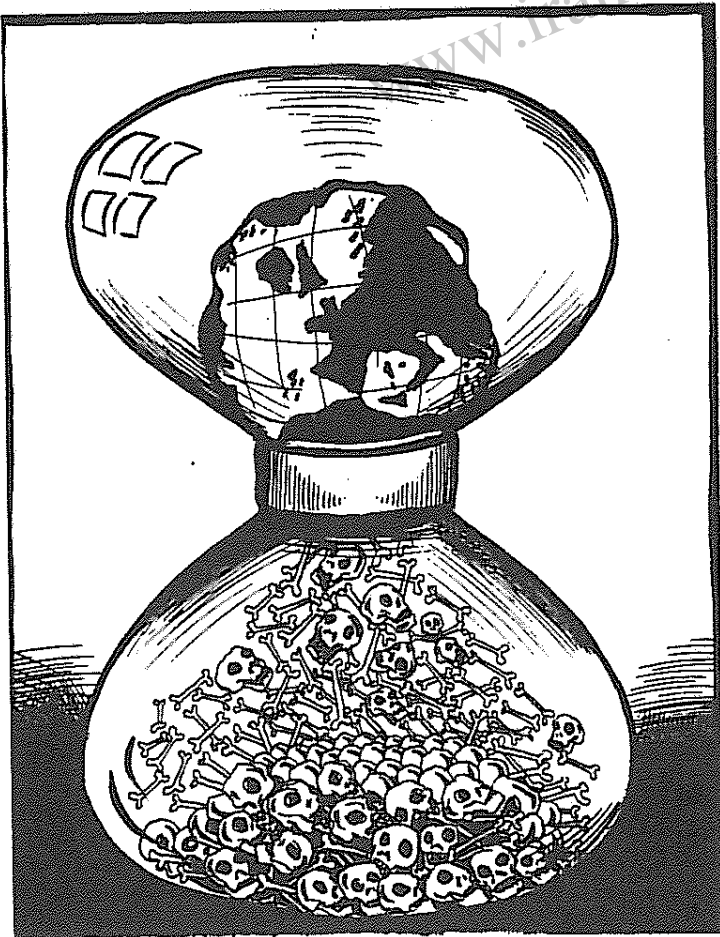
این جنگ به دوره بعد از پایان " جنگ سرد" تعلق دارد و یکی از نخستین نتایج است. در دنیای دو قطبی دوره "جنگ سرد" چنین جنگی قابل تصور نبود. زیرا دنیای دو قطبی سیستم کنترل خاصی خود را داشت که کشورهای مختلف حتی اگر بیکی از دو قطب تعلق نداشتند، بدون تکیه بیکی از دو قطب، یا بدون محاصره محاسبه واکنش آنها، نمیتوانستند به اقدام بین المللی مهمی دست بزنند. و هر يك از دو قطب هر اقدامی که انجام میداد ناگزیر بود واکنش قطب مقابل را دقیقاً محاسبه بکند. بنابراین در چنان شرایطی آمریکا نمیتوانست چنین نیروی نظامی عظیمی را در نزدیکی

کارشکتهای نیروهای تحت حمایت آمریکا و فرانسه، از طریق يك انتخابات آزاد و با آرا اکثریت قاطع مردم این کشور (در سامبر گذشته) بقرت رسیده است، حکومت نا مطلوب اعلام مینماید و برای براندازی آن زمینه چینی میکند؟ همین سؤال درباره بسیاری از متحدان آمریکا هم مطرح است. اگر باید متجاوز تنبیه شود، دست کم چهار دولتی که در همین جنگ جزو متحدان آمریکا محسوب میشوند، باید محکوم و تنبیه شوند: اسرائیل بخاطر اشغال سرزمین فلسطینیان و بخشی از خاک سوریه؛ سوریه بخاطر اشغال لبنان؛ ترکیه بخاطر اشغال قبرس؛ مراکش بخاطر اشغال صحرا. حقیقت این است که پذیرفته شدن تفسیر آمریکا و متحدان آن درباره علل و هدفهای این جنگ، فاجعه بزرگترین نتیجه این جنگ میتواند باشد. اگر این تفسیر پذیرفته شود، نه تنها در خاور میانه، که در سراسر جهان به بهانه "مقابله با تجاوز" جنگها و تجاوزات بی شمار، با خشونتی بر مراتب بیشتر از آنچه حالا مشاهده میشود، سازمان داده خواهد



دنیاله از صفحه ۳

عراق را متوقف کرده و تولید داخلی غیر نظامی آنرا بیش از ۴۰ درصد پائین آورده بود. بعلاوه مگر عراق، دست کم در اوائل سامبر گذشته، برای حل مسالمت آمیز مسأله در چهارچوب يك طرح جامع برای رفع اشغال در سراسر خاورمیانه، آمادگی نشان نداد؟ آمریکا و انگلیس این آمادگی عراق و حتی طرح پیشنهادی میتران را به این بهانه رد کردند که ارتباط دادن مسأله کویت به مسأله اعراب و اسرائیل در حکم تشویق متجاوز خواهد بود. اگر متجاوز باید تنبیه شود، آیا خود آمریکا بزرگترین متجاوز قرن ما نیست؟ خون کسانیکه در اشغال پاناما توسط آمریکا بر زمین ریخت، هنوز خشک نشده است. آیا السالوادور که در آنجا آمریکا خود را پشت سر يك حکومت دست نشانده فاسد پنهان میکند و علیه اراده صریحاً بیان شده مردم آن کشور میجنگد، بیوسيله آمریکا اشغال نشده است؟ آیا مگر نه این است که آمریکا هم اکنون در هائیتی حکومت آریستید را که علیرغم تمام



جزئی از شبکه مالی بین‌المللی هستند و بنابراین حمله به آنها، حمله به نظام مالی سرمایه داری جهانی تلقی می‌شود و امنیت آنها، امنیت سرمایه بین‌المللی است. عراق حتی اگر به کوییت حمله نمی‌کرد، از نظر سرمایه بین‌المللی، خطری برای امنیت شیخ نفتی محسوب می‌شد، بنابراین مقابله با آن در دستور کار امریکا و متحدان آن قرار داشت و اکنون امریکا با تمرکز نیرو در خلیج فارس می‌خواهد به اروپا و ژاپن نشان بدهد، که تنها اوست که می‌تواند بعنوان ژاندارم بین‌المللی از امنیت سرمایه در چهار گوشه جهان دفاع کند.

با توجه به این ملاحظات، ساده لوحی است اگر جنگ کنونی را صرفاً جنگی بر سر مساله کوییت بدانیم. این جنگ علل و هدفهای گوناگونی دارد که مستقل از مساله کوییت شکل گرفته‌اند. بنابراین، این جنگ قابلیت اشتعال بسیار زیادی دارد و نتایج و عواقب آن تا حدود زیادی غیر قابل پیش بینی است. اما یک چیز کاملاً روشن است: امریکا برای تحمیل نظم بین‌المللی جدیدش به این جنگ نیاز دارد. بهمین دلیل هم هست که راه حل‌های سلامت آمیز را با تمام نیرو کنار می‌زند؛ با خشونتی حیرت انگیز جنگ را پیش می‌برد، و با وقاحت تمام واقعیت آنرا از مردم جهان پنهان می‌کند. خشونت که در هفته‌های گذشته علیه مردم عراق اعمال شده، یکی از بی سابقه‌ترین خشونت‌های نظامی قرن بیستم است. نظامیان و سیاستمداران آمریکائی و متحدان آنها چنان با آرامش خاطر از نابودی شهرها و آبادیهای عراق و کشتار مردم آن در زیر آتش بزرگترین بمباران هوائی تاریخ می‌گویند که گوئی از دفع آفت حشرات صحبت میکنند! جنایاتی را که امریکا و متحدانش اکنون علیه مردم عراق مرتکب می‌شوند تحت هیچ عنوانی نمیتوان توجیه کرد. این جنایات بهتر و روشنتر از هر چیز دیگر نظم بین‌المللی جدیدی را که امریکا می‌خواهد بر جهان تحمیل کند، معرفی مینمایند و سانسور بی سابقه‌ای که برای بی خبر نگهداشتن مردم جهان از این جنایات برقرار شده و دروغ‌نمایی بی شرمانه دستگاه‌های تبلیغاتی امریکا و متحدانش گویاتر از هر توضیح و تحلیلی، معنای "لگراسی" و "حقوق بشر" آمریکائی و سرمایه داری را نشان میدهد.

جنگی که جریان دارد، حادثه تعیین کننده‌ای است اگر امریکا بتواند در این جنگ به هدفهایش برسد، بی تردید با گستاخی بیشتر به تجاوزات و جنمکهای دیگری در سایر مناطق جهان دست خواهد زد. بهمین دلیل هم آنهایی که برای، دمکراسی، سوسیالیسم و حق حیات انسانی مبارزه میکنند، باید علیه هدفهای امریکا در این جنگ مبارزه کنند، مخصوصاً کمونیستها و آزادیخواهان ایرانی با حساسیت بیشتری باید در این مبارزه شرکت کنند. فراموش نکنیم جنگی که آغاز شده، جنگی در دور دستا نیست و به سرعت میتواند به کشور ما نیز کشیده بشود و اگر امریکا در پیشبرد هدفهایش موفق شود، شاید هم کشیده بشود.

بیرون نیایند. اما پایان جنگ کاملاً آنگونه که غرب می‌خواست نشد. دولت عراق بطور نسبی پیروز از جنگ بیرون آمد. زیرا هر چند به هدفهایی که در جنگ داشت دست نیافته بود، ولی در جریان آن ماشین جنگی عظیم و زیربنای لجستیکی بسیار محکمی بدست آورده بود که بعد از جنگ نیز کوشید آنرا حفظ و تقویت کند. باین ترتیب تعادل قوا در منطقه به ضرر متحدان غرب، یعنی امریکنهای خلیج فارس و اسرائیل بهم خورده بود. عراق با قدرت نظامی بی سابقه‌اش و با سلاح شیمیائی و موشک‌هایی که در جریان جنگ با ایران بدست آورده بود و با تلاشهایی که برای دست یافتن به سلاح هسته‌ای بعمل می‌آورد، نمیتوانست برای اسرائیل قابل تحمل باشد. قبل از ماجرای کوییت، اسرائیل بارها کوشید امریکا را به اقدام علیه عراق وادار ولی دولت بوش هنوز شرایط را برای چنین اقدامی مناسب نمی‌دید، وقتی ماجرای کوییت بوجود آمد، فرضت مناسبی که امریکا دنبالش بود بوجود آمده بود.

و بالاخره در یک بررسی عمیق‌تر، جنگ کنونی حادثه‌ای است متعلق به دوره بعد از جنگ اعراب و اسرائیل در اکتبر ۱۹۷۳؛ در آن جنگ دولتهای عربی برای نخستین بار از سلاح تحریم نفت استفاده کردند که نتیجتاً بحران انرژی بود و چهار برابر شدن قیمت نفت، یکی از نتایج بحران انرژی و "شوکی نفتی" ظهور قدرت مالی عظیم شیخ نفتی خلیج فارس بود. در دو دهه گذشته، دولتهای نفتی شبه جزیره عربستان که مجموع جمعیت آنها از ده میلیون نفر فراتر نمی‌رود، قطب بسیار ثروتمندی را در دنیای فقر زده اعراب بوجود آورده‌اند که نمیتواند برای دوست میلیون نفری که در فقر فزاینده‌ای دست و پا می‌زنند، تحریک آمیز نباشد. این دولتهای نفتی که بعد از انقلاب ایران در اتحادی بنام "شورای همکاری خلیج" گرد آمدند با بیش از چهار صد میلیارد دلار سرمایه‌ای که غالباً در کشورهای غربی سرمایه گذاری شده‌اند، همسنگی عربی را که در طول چند دهه شکل گرفته است، بشدت جریحه دار میکند. بعلاوه در همین دو دهه گذشته که دولتهای مزبور از طریق شبکه مالی بین‌المللی کاملاً با اقتصاد سرمایه داری جهانی در هم تنیده شده‌اند، در بسیاری از کشورهای عربی در نتیجه گسترش مناسبات سرمایه‌داری، تحولات عظیمی رخ داده است قسمت عظیمی از جمعیت این کشورها از اقتصاد سنتی کنده شده و به شهرها سرازیر شده‌اند، جایی که مانند همه شهرهای جهان سوم، فقر فزاینده‌ای گلویشان را می‌فشارد. در چنین دنیائی که تقابل فقر و ثروت را روشنتر و با حساسیت بیشتری میتوان دید، توندهای فقر زده توب از خود می‌پرسند که این همه امکانات مالی عربی چرا بجای آنکه برای بهبود زندگی خود عربی بکار انداخته شود، در اروپا و امریکا سرمایه گذاری میشود؟ طبیعی است که در چنین دنیائی شیوخ نفتی خلیج فارس بدون حمایت قدرتهای بزرگ سرمایه داری نمیتوانند از امنیت کافی برخوردار باشند. خطری که آنها را تهدید میکند. بیش از همه از جانب خود عربیاست آنها

اتحاد شوروی متمرکز سازد. بعلاوه باید توجه داشت که با فروپاشی اردوگاه سوسیالیستی در رابطه قدرتهای اصلی سرمایه داری نیز تغییراتی در حال شکل گیری است. ژاپن و اروپای غربی که متحدان امریکا در مقابل بلوک شوروی محسوب می‌شدند، اکنون که روبروئی با شوروی پایان یافته، بتدریج دارند به رقبای آن تبدیل میشوند. زیرا با فروپاشی بلوک شوروی، ضرورت اتحاد جهان سرمایه داری در زیر رهبری امریکا نیز فرو میریزد. در چنین شرایطی امریکا میکوشد موقعیت خود را در مقابل رقابیش محکمتر سازد. حضور فعال در خلیج فارس که بخش اعظم واردات نفتی ژاپن و اروپای غربی را تامین میکند، بخشی از این کوشش عمومی امریکاست. با این کار امریکا میتواند علاوه بر امکانات دیگری که چنین حضور می‌تواند برایش فراهم بیاورد، بر یکی از حساس‌ترین عصبهای اقتصاد رقبای خود دست یابد. مساله کوییت پنهان و فرصت مناسبی برای این کار بوجود آورد. ولی اگر این مساله هم نبود، امریکا میکوشید بنحوی دیگر در منطقه خلیج فارس حضور فعالتری پیدا کند. بهمین دلیل از همین حالا قطعی است که بعد از حل مساله کوییت نیز امریکا از منطقه خارج نخواهد شد. در واقع هم اکنون استراتژیست‌های امریکائی از ضرورت برقراری سیستم امنیتی جدیدی صحبت میکنند که از جهات زیادی به سیستم قبل از سال ۱۹۷۰ (که نیروهای نظامی انگلیسی از منطقه خارج شدند و حراست از منافع غرب به رژیم شاه واگذار شد) شباهت دارد. و جرح بوش از "نظم بین‌المللی جدیدی" صحبت میکند که باید بعد از پایان جنگ خلیج، تحت رهبری امریکا بوجود بیاید. بنابراین جنگی که اکنون در خلیج فارس جریان دارد بیش از هر چیز جنگی است برای "نظم بین‌المللی جدیدی" که امریکا میکوشد بوجود آورد.

هم چنین جنگ کنونی در خلیج فارس به دوره بعد از جنگ ایران و عراق تعلق دارد و از جهتی یکی از نتایج آنست. جنگ ایران و عراق که در نتیجه انقلاب ایران شکل گرفت، خود پدیده بی سابقه‌ای بود. بعد از سقوط رژیم شاه، و روی کار آمدن جمهوری اسلامی، در ایران دولتی بوجود آمد که نه تنها پاسدار منافع غرب و متحد آن نبود، بلکه خود منشا دردهای جدیدی در منطقه برای غرب محسوب می‌شد. و برای اولین بار در تاریخ معاصر در منطقه خلیج فارس، در دو کشوری که بزرگترین و نیرومندترین کشورهای منطقه بودند، دولتهائی در کنار هم بوجود آمده بودند که متحد غرب محسوب نمیشدند. و چنین چیزی مسلماً برای غرب قابل تحمل نبود. بنابراین طبیعی بود که غرب از جنگ این دو دولت خوشحال باشد، جنگی که هر دو دولت را تضعیف میکرد و فرصتهای مناسبی برای تقویت مجدد موقعیت غرب در منطقه بوجود می‌آورد. مطلوبترین حالت برای غرب این بود که در آن جنگ این دو همنمیکر را تا نمیتوانند تضعیف کنند و هیچکدام نیز از جنگ فاتح

انقلاب بهمن دوازدهمین سال خود را نیز پشت سر گذاشت. اما باز هم نیاز به بررسی و ارزیابی از آن با شدت وحدت سابق احساس میشود و هر نیرو و جریانی تلاشی میکند که با دریافتهای جدیدش از تحولات ایران و جهان به ارزیابی آن بپردازد. و نه تنها به ارزیابی از انقلاب بهمن بلکه به تشریح دیدگاهها و نظراتش درباره نفس انقلاب همت گمارد.

انقلاب بهمن، شورش تودههای عاصی از ظلم و ستم و استبداد سلطنت و حاکمیت سرمایه بود که برای در هم پیچیدن طوطار حکومت فاسد پهلوی و دستیابی به آزادی و دموکراسی، نان و کار و مسکن به حرکت در آمد و بزرگترین تحول تاریخ کشور ما را رقم زد. تودههای جان به لب رسیده از اختیاتی استبداد سلطنتی از همه اقشار و طبقات به امید فردائی بهتر، با بگرگیری قدرت انقلابی خود، در برابر خشونت لحام گسیخته ارتش و ساواک شاهنشاهی، با از جان گذشتگی ایستادگی کرده و ماشین سرکوب سلطنت را در هم شکستند. اما این انقلاب عظیم مردمی بدلیل فقدان رهبری انقلابی و مترقی و قرار گرفتن، تحت رهبری ارتجاع مذهبی و نهاد روحانیت شیعه، شکست خورد و ضد انقلابی وحشی و هار دیگری را بجای سلطنت نشانده. ولایت فقیه که جای سلطنت پهلوی را گرفت از فردای قیام، سرکوب خواستها و اهداف انقلاب مردم را آغاز کرد و پس از در هم شکستن مقاومتها و سالهای اولیه پس از انقلاب، با صراحت بیشتری ماهیت واپسگرا و تاریک اندیش خود را بظهور رساند و جامعه ما را سالها به عقب باز گرداند.

شکست انقلاب بهمن و حاکمیت دوازده ساله ارتجاع مذهبی، هیچگاه ضرورت انقلابی دیگر را منتفی نساخته است تمامی خواستها و شعارهای آزادیخواهانه حق طلبانه و عدالت جویانه مردم در انقلاب بهمن نه تنها بقدت خود باقی است بلکه در بسیاری از موارد با شدت بیشتری مطرح هستند، زیرا استبداد مذهبی تعرض به آزادیهای فردی، اجتماعی و سیاسی را تا اعماق زندگی شخصی و خصوصی افراد جامعه به پیش برده است. امروز نه تنها آزادی بیان و عقیده و تشکل وجود ندارد بلکه آزادی پوشش نیز از مردم سلب شده است و این در شرایطی است که فلاکت عمومی، زندگی مردم را غیر قابل تحمل میسازد. و تلاش برای بدست آوردن نان بخور و نمیر بخش اعظم وقت و نیروی اکثریت جامعه را بخود مشغول داشته است و با اینحال سطح زندگی مردم کشور بدست پائین آمده و آنرا در ردیف کشورهای عقب نگه داشته شده جهان سوم جای داده است.

عقیم ماندن انقلاب بهمن در نتیجه، حاکمیت ارتجاع فقهاتی از یکسو و فلاکت عمومی و نابسامانیهای اجتماعی از سوی دیگر، مجالی فراهم آورده تا سلطنت طلبان جرئت بیابند، گذشته سیاه خود را توجیه کنند و اقدام انقلابی تودههای مردم و هیبدستان شیر و روستا، در سرنگونی سلطنت را خطائی تاریخی بنامند و خواستار جلوس سلطان جدیدی بر اریکه قدرت گردند. سلطنت طلبان که اکنون زبانشان دراز شده، مدعیاند اولاً انقلاب نتیجه تحریک نیروهای خارجی و قدرتیای جهانی بوده و ثانیاً مردمی که انقلاب کردهاند از روی نادانی و نا آگاهی به چنین اقدامی صادرات ورزیدند.

آنها با این استدلال میخواهند برای خودشان حقانیت بترانند و نهاد سلطنت را جانشین مطلوب نهاد ولایت فقیه معرفی کنند. اما این استدلال آنها کاملاً بی اساس است. زیرا انقلاب بهمن مثل هر انقلاب امری نبود که بتوان با تحریک آنرا بوجود آورد. انقلاب حرکت خود انگیزه تودههای محروم و عاصی و جان به لب رسیدهای است که دیگر راهی جز شورش و عصیان در مقابل خود نمی یابند و به این نتیجه میرسند که نظم حاکم دیگر قابل تحمل نیست. مردم کشور ما از اقشار و طبقات گوناگون، در انقلاب بهمن،

دوازدهمین

سالگرد انقلاب بهمن

آنچنان از ظلم و ستم سلطنت پهلوی و حاکمیت خشن سرمایه زله شده بودند که همه همصدا و همگام فریاد مرگ بر شاه سر دادند و این فریاد رسا سراسر کشور را فراگرفت آنها با فریاد رسای مرگ بر شاه عشق کینه و نفرت خود از نظم سلطنتی سرمایه را نشان دادند و رای خود را با گامهای استوار خود علیه حکومت پهلوی اعلام داشتند. بنابراین انقلاب بهمن نتیجه تحریک این یا آن نیرو نبود بلکه نتیجه طبیعی اقدامات حکومتی بود که جز به منافع اقلیتی استثمارگر و چپاولگر داخلی و خارجی نمیدانیدند و خود در قسادی تبوع آور فرقه بود. اما این استدلال که مردم نا آگاه بودند و حاکمیت روحانیت نشاندهنده این نادانی است، نیز جای بحث دارد. در اینکه آگاهی انقلابی در میان اکثریت مردم کشور بسیار پائین بود و باورهای مذهبی و خرافات پوسیده اذهان آنها را بر کرده بود و همین امر آنها را به سوی دم دستترین ایدئولوژی جامعه یعنی مذهب کشاند حرفی نیست، اما این نا آگاهی و فقر اندیشه محصول کدام سیاست بوده است؟ نقش حکومت پهلوی در رشد آگاهی مردم چه بوده است؟ این نا آگاهی و حاکمیت مذهب و خرافات نتیجه طبیعی سیاست سرکوبگرانه رژیم سلطنتی بوده است. وقتی در جامعه، هر اندیشه مترقی و انقلابی با خشونت تام و تمام سرکوب میشد و هر ندای آزادیخواهانه در گلو خفه میگردد و حتی در ترویج و اشاعه فرهنگ بورژوازی، منحطترین و فاسدترین بخش آن توسط دستگاههای تبلیغاتی سلطنت به جامعه عرضه میشد، دیگر چه جایی برای آگاهی مردم وجود داشت؟ بنابراین مسئولیت نا آگاهی مردم بیش از هر نیروی بر دوش سلطنت طلبان و رژیم پهلوی قرار دارد. اگر سلطنت طلبان امروزی، مزورانه دموکراسی طلب شدهاند، نمیتوانند از گذشتهشان و عملکردهایشان طفره برونند. اما آیا واقعا سلطنت طلبان دمکرات شدهاند و از حوادث تاریخی درس گرفتند؟ روشن است کسه پاسخ این سؤال منفی است. سلطنت طلبان و نیروئی که هم اکنون حول و حوششان گرد آمدهاند، اگر هم با شعارهای تروغین به قدرت باز گردند، راه گذشته را با قدری تغییر در پیش خواهند گرفت زیرا این نیرو مظهر قدرت سرمایه بزرگ و نیروی وابسته به امپریالیستها بوده و هست. باز گشت این نیرو به کشور حاکمیت آن

، چیزی جز باز گشت ارتجاع البته ارتجاعتی متفاوت با ارتجاع فقهاتی نیست.

نیروی دیگری که از شکست انقلاب بهمن و وضعیت جامعه در حاکمیت اسلامی، نفی انقلاب مردم را نتیجه میگردد، لیبرالها هستند. آنها امروز همچون گذشته مردم و نیروهای انقلابی را به آرامش و عدم توسل به اقدامات انقلابی دعوت میکنند، زیرا براین عقیدهاند که وضعیت کنونی جامعه مان نتیجه خشونت انقلابی بوده و بگرگیری خشونت از سوی مردم نادرست و عملی ناپسند است. با این چنین تفکری، لیبرالها قصد دارند مانع از آن شوند که تودههای مردم و هیبدستان لگدمال شده، خشم انقلابی خود را بروز دهند و برای رسیدن به آمال و آرزوی خود، تعرض به سرمایه و دستگاه حافظ آنرا آغاز کنند زیرا در چنین صورتی از این نمد برای لیبرالها کلاهی دوخته نخواهد شد.

واقعیت اینست که مضموم شمرده شدن خشم و قهر انقلابی از سوی لیبرالها بمعنای مضموم شمردن قهر ضد انقلابی نیست. بلکه این جریان آوازتر سازش و تسلیم سر آن دارد که قدرت و قهر دستگاه حاکم و نظم مسلط را همچنان حفظ کند تا شورش تودهها مهار را از دست حافظان سرمایه خارج نازد. نگاهی به موضعگیریهای آنها در مامهای قبل از انقلاب و مقایسه آن با موضعگیریهای کنونشان، این نتیجهگیری را ثابت میکند. آنها در پایان دوره سلطنت شاه و در بحبوحه نبرد انقلابی تودهها مردم را دعوت به آرامش کرده و شعار "شاه باید سلطنت کند نه حکومت" را پیش می کشیدند و با این شعار خواهان کنار گذاشته شدن شعار "مرگ بر شاه" بودند. پس از انقلاب و حاکمیت ولایت فقیه نیز این جریان در ائتلاف با آن قرار گرفت و تلاش کرد در قدرت دولتی سهمی بدست آورد که میسر نشد و به موضع ایویزیون رانده شد. اما این امر مانع از آن نشد که در استراتژی سازش و کنار آمدن با قدرت مسلط حافظ سرمایه پا بر جا بماند و شعار نفی خشونت از سوی مردم را سر ندهد آنها با این موضع و دیدگاه خود، برآنند که باید با حکومت اسلامی بپیر قیمت که شده کنار آمد زیرا اگر این سازش صورت نگیرد خطر شورش تودهها و بگرگیری قهر از سوی آنها مجددا مطرح خواهد شد. اما همین لیبرالها که از ترس خشم و قهر انقلابی مردم چنین هراسانند هیچگاه حاضر نشدند به محکومیت قهر خشونت ضد انقلابی که هم از سوی سلطنت سازماندهی شده بود و هم از سوی حکومت اسلامی در طول حاکمیت ۱۲ ساله سازماندهی گشته و با بیرحمترین شکلی بکار گرفته شده و میشود، بپردازند و نه تنها چنین اقدامی از سوی آن صورت نگرفته بلکه از همگان میخواهند راههای سازش و مذاکره و امید بستن به تغییرات مثبت در حکومت اسلامی را بچوبند و بیپایند و این سرابی است که چیزی جز سرخوردگی ببار نخواهد آورد.

اما تنها لیبرالها و سلطنت طلبان نیستند که به امید تغییرات مثبت در حکومت اسلامی نشستند، بلکه "چپ"های نادم و به بیان دیگر تودهایها و اکثریتیهای سابق و چپهای باصطلاح نواندیش جدید نیز مجدداً به اردوی آوازترکان سازش و تسلیم پیوستهاند. جریانی که در فردای انقلاب به اردوی

خطر بی آبی در تهران

مسئولان آب رسانی شهر تهران هشدار دادند که از اوایل اسفند ماه مردم تهران با قطع آب روبرو خواهند شد. معاون بهره برداری سازمان آب تهران اظهار داشت که ذخایر آب در سد کرج و لتیان که تامین کننده اصلی آب مصرفی تهران هستند، تنها باسختی صرف یک ماه و نیم تهران است. سازمان آب تهران به مردم اخطار داده است که در صورت عدم کاهش در مصرف آب، قطع آب تهران قطعی و قریبالوقوع خواهد بود. گفته مسئولان این سازمان کاهش بی سابقه آب در پشت سد ها و احتمال حیره بندی آب در تهران ناشی از خشکالی و کاهش شدید بارندگی در دو سال اخیر و افزایش بی رویه جمعیت تهران است. مهندس میر هادی، معاون بهره برداری سازمان آب تهران نیز در گفتگویی با خبرنگاران اظهار داشت "بحرانی که در نتیجه افزایش بی رویه جمعیت ممکن بود ناممکن تهران شود، قلا به مسئولان بالاتر منعکس شده بود، اما آنها از ما توقع نداشتند که فقط آب بیشتری به تهران برسانیم."

مسئله کمبود آب که اکنون ناممکن همه مردم تهران شده، مسئلهای است که مردم زحمتکش ساکن جنوب شهر و حاشیه تهران سالهاست با آن دست به گریبانند. هر سال با آغاز فصل گرما و تابستان مسئله اصلی مردم حاشیه نشین و زحمتکش جنوب تهران را مسئله کمبود آب تشکیل میدهد و علیرغم اعتراضات و حرکات متعددی که از جانب آنها انجام گرفته مسئولان رژیم هیچگونه اقدام موثری جهت تامین این نیاز مردم انجام ندادند. این مسئله که اکنون به یک خطر جدی برای تمامی مردم تهران تبدیل شده، مسئلهای نیست که سران و مسئولان رژیم یکباره و بطور غیر منتظره با آن مواجه شده باشند. گر چه خشکالی و کاهش شدید بارندگی در دو سال اخیر و هم چنین افزایش بی رویه جمعیت تهران بر ابعاد بحران کمبود آب در تهران افزوده اند اما مسئول اصلی این وضعیت، سران رژیم اسلامی هستند که علیرغم آگاهی نسبت به این مسئله نه تنها هیچگونه اقدام موثری در این جهت انجام ندادند بلکه با سهل انگاری نسبت به تامین نیازهای مردم و عدم رسیدگی به سد ها و ۰۰۰ آنها را با خطر نابودی روبرو ساختند. *

حرف هم که شده حقوق کارگران برای ایجاد تشکلهای مستقل کارگری و حق اعتصاب برسمیت شناخته شده است. حقوقی که بدون آنها از یکطرف هر قانون کاری به قانونی ضد کارگری و ارتجاعی تبدیل میشود و از طرف دیگر هر حقوقی که در این قوانین برسمیت شناخته شده باشند نیز از اعتبار ساقط شده و ضمانت اجرایی خود را از دست میدهند.

بعین ترتیب شادمانی سران رژیم از قانون کار ارتجاعی و ضد کارگری که بعد از دوازده سال بتصویب رساندند بی پایه است. چرا که این قانون کار هیچگونه توهمی را در میان کارگران کشور ما ایجاد نخواهد کرد و آرامش را نیز به محیطهای کارگری باز نخواهد گرداند.

نگاهی به رویدادهای مهم ماه

اعدام زندانیان سیاسی ادامه دارد

بار دیگر دژخیمان رژیم جمهوری اسلامی، چندین تن از فرزندان مردم کردستان را در مقابل حوخمهای مرگ قرار دادند. طبق گزارشات انتشار یافته از جانب حزب دمکرات کردستان ایران، هفت تن از پیشمرگان این حزب اخیرا توسط آدمکشان رژیم در زندانهای کردستان اعدام شدند. اعدام این مبارزان در شرایطی صورت میگیرد که نماینده ویژه کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد، دومین سفر خود به ایران را به اتمام رسانده و گزارش جامعی از کشتار و شکنجه مردم ایران و سلب حقوق انسانی مردم توسط جمهوری اسلامی را ارائه داده و مجامع بین المللی حقوق بشر نیز به همین دلایل رژیم ایران را محکوم کردند و از آن خواستند که دست از این اعمال وحشیانه بردارد. اما اعدام جنایتکارانه پیشمرگان حزب دمکرات و اعدام سدها تن از قربانیان مواد مخدر، پس از این سفرها و گزارشات و محکومیهای بین المللی، بار دیگر ثابت میکند که اکتفا به محکوم کردن رژیم نمیتواند مانع از نقض شدید حقوق بشر در ایران شود. به این لحاظ است که باید مجامع بین المللی و حامیان حقوق انسانی، دولتها و کشورهای جهان را به قطع حمایتهای اقتصادی و سیاسی از جمهوری اسلامی دعوت کنند و از این طریق رژیم جمهوری اسلامی را همانند رژیم آپارتاید در آفریقای جنوبی تحت فشارهای جدی بگذارند. فشارهایی که میتواند به مبارزه انقلابی مردم ایران در دستیابی آزادی یاری رساند.

کار کنونی که با تلاش چند ماهه مجمع تشخیص مصلحت، بصورت قانونی اسلامی در آمده، تعیین کننده حقوق کارگران است. چرا که بقول آنها "قانون کار جدید جمهوری اسلامی از محتوای انقلابی و بسیار خوبی برخوردار است. شکلی که میتوان گفت بسیاری از مواد آن در سطح استانداردهای بین المللی است و بعضی از مواد آن حتی از استانداردهای بین المللی هم فراتر رفته است." اگر چنین باشد باز هم با تکیه بر اعترافات سران رژیم میتوان گفت که قانون کار زمان شاه نیز که آئمه مورد لعن و نفرت سران رژیم قرار داشت نیز از جنین خاصیتی برخوردار است چرا که سران رژیم در همین چند ماه پیش در درگیریهایشان با شورای نگهبان اعتراف کرده بودند که قانون کار اسلامی آنها از نظر محتوا تفاوت چندانی با قانون کار زمان شاه ندارد. مضافا اینکه اگر معیار سران رژیم از استانداردهای بین المللی، استانداردهای بین المللی قرون وسطی نباشد، باید گفت که این قانون حتی از قانون کار عقب ماندهترین کشورهای سرمایه داری کنونی که معمولا مورد اعتراف مجامع بین المللی از نظر رعایت حقوق کار قرار دارند نیز عقب ماندهتر است. چرا که در این قوانین لاقال در

تصویب قانون کار اسلامی

قانون کار اسلامی بالاخره پس از دوازده سال کشمکش سران و جناحهای رژیم و بین بست مجادلات بی سرانجام مجلس و شورای نگهبان به تصویب شورای تشخیص مصلحت نظام رژیم فقها رسید. سران رژیم و از جمله رفسنجانی (در نماز جمعه ۷ دی ماه) با خرسندی پایان کشمکش مضحک دوازده ساله خود در تصویب قانون کار اسلامی را اعلام کردند. گر چه با تصویب این قانون کار ضد کارگری و ارتجاعی موجهی برای خرسندی سران رژیم از این نظر که کارگران کشور ما به آن توهمی پینا کنند و بقول برخی از سران تصویب این قانون آرامش را بر محیطهای کارگری باز گرداند وجود ندارد. ولی هر کسی از خود میبرد راستی این مجادله دوازده ساله برای چه بود و چرا اینهمه تاخیر و دیر کرد میباید در تدوین و تصویب قانون کار اسلامی بوجود بیاید و بقول سلامتی نماینده تهران در مجلس مابه خجالت و تاسف سران رژیم را فراهم بیاورد؟ آیا واقعا سران رژیم فقها باز هم بقول سلامتی به "تحول در فقه شیعه نیاز داشتند" تا بتوانند قانون کار اسلامی خود را بتصویب برسانند؟ اگر چنین است چرا نیاز به این تحول در فقه شیعه در رابطه با تصویب قوانینی منفع سرمایه داران وجود نداشت؟ سرمایه دارانی که از صدقه سر همین رژیم ۵۵ برابر به ثروت خود در مقایسه با زمان شاه افزودند و در همین اواخر و تنها در عرض چند ماه با تصویب قوانین و تصمیمات برق آسای سران رژیم فقها، تمامی دارائیهای مردم این کشور از بزرگترین صنایع و معادن گرفته تا جنگلها و مراتع ملی شده را صاحب شدند. آنها که مجادله سران و جناحهای رژیم بر سر قانون کار اسلامی را طی دوازده سال تعقیب کردند، بخوبی از اعترافات خود سران رژیم دریافته اند که مشکل اصلی فقهای رژیم در تدوین و تصویب قانون کار مشکل فقهی نبوده و نیست. گر چه برای سران رژیم اسلامی انطباقی اعتقادات عبد عتیقی و ارتجاعیشان با نیازهای جامعه مدنی امروزی یک مشکل واقعی بوده و هست. اعترافات اعضای شورای نگهبان بعنوان کارشناسان فقهی و مخالف اصلی قانون کار اسلامی در طی این مدت نشان داده که مخالفت آنها در رابطه با باصطلاح مغایرت این قانون با قانون اساسی و شرع اسلام، نه از زاویه مشکل فقهی بلکه اساسا از زاویه شکل مالی بوده است. آنها نگران این بودند که جمهوری اسلامی با تصویب قانون کار خود قادر نخواهد بود از عهده تامین بار مالی که از تصویب آن ناشی میشود، برآید. همگام با هراس تکنوکراتهایی که بقول سلامتی از این میترسند که "بعد از اجرای این قانون ممکن است محیط کارگری، محیط متنسجی باشد و کار کم بشود و در نتیجه تولید کاهش پیدا کند". بطور خلاصه مسئله اصلی سران رژیم در مجادلاتشان بر سر تصویب قانون کار خود این بوده که چگونه میتوان در محیطهای آرام کارگری به استثمار کارگران و افزایش تولید دست یافت.

بهر حال ادعای سران رژیم اینست که قانون

جهان و جنگ

ازن در اتمسفر (سوراخ ازن)، سیر جلوگیری از تابش میزان غیر مجاز و خطرناک از اشعه ماورای بنفش به زمین از بین می‌رود. با تابش بیش از حد اشعه ماورای بنفش خطرات مستقیم و شدیدی متوجه انسان می‌شود که میتوان از آن جمله بروز انواع بیماریها از جمله سرطان پوست را نام برد.

سیستم حیاتی و اکولوژیکی زمین در بالاترین حد پیچیدگی و تکامل، حساسیت و شکنندگی زیادی دارد. تغییر هر کدام از عوامل موثر در این سیستم پیچیده که بنوبه خود با سایر عوامل این سیستم در ارتباط هستند، تعادل سیستم را بهم می‌زند، در چنین صورتی باید نسبت به هر تغییر حتی جزئی در این بقیه در صفحه ۲۶

ناشی از استعمال نفت با غلیظ کردن اتمسفر، اما نه در حد لایه متراکم مذکور در بالا - که مانع تابش نور خورشید بر زمین شود، باعث جلوگیری از خروج انرژی اضافی نور خورشید بعد از باز تاب آن از سطح زمین شده و با تشدید "پدیده گلخانه‌ای" باعث گرم شدن زمین و همه عواقب بعدی آن خواهد شد. همچنین گاز کربنیک و سایر گازهای ناشی از سوختن نفت از عوامل موثر در کاهش میزان "ازن" لایه اتمسفر بحساب می‌آیند. در اثر کاهش غلظت لایه

مرگ طبیعت!

تاجعناي كد پيش از شروع جنگ خلیج فارس و حمله به عراق از آن صحبت میشد، بوقوع پیوسته و هر لحظه بر ابعاد آن اضافه میشود. با آتش گرفتن جاهلای نفت کویت و نشت مقادیر انبوه نفت به خلیج فارس وضعیت وحشتناک آلودگی محیط زیست در گسترده‌ترین سطح مطرح گردید. اما واقعیت اینست که شروع این فاجعه از همان لحظه آغاز بیماریهای هوایی عراق بوده و محدود به مسائل نفت هم نمیشود چرا که علاوه بر آن، ضایعات ناشی از صدمات وارده به صنایع اتسی و شیمیایی عراق نیز عوامل مهمی در این مورد هستند.

مروری بر میزان و عواقب صدمات ناشی از سوختن و نشت نفت جاهلای نفت کویت آینده سیاه و مرگباری را که در کمین حیات در بخش اعظم قاره آسیا و متعاقب آن در دیگر نقاط سیاره نشسته است تصویر میکند. برابر یک بررسی که در آلمان فنرال صورت گرفته، خاموش کردن آتش سوزی در ۳۶۰ جبهه نفت موجود در کویت در شرایط عادی به یکماه وقت نیاز دارد و در این مدت چیزی بیش از ۴۵۰ هزار تن دوده در فضا پخش میشود. این دوده بصورت یک لایه متراکم، فضای مناطق مرکزی و جنوبی ایران و کشورهای جنوب خلیج فارس و شبه قاره هند را پوشانده و بظرف چین و شرق آسیا گسترده میشود. و بعد از چند ماه بخش اعظم قاره آسیا را میپوشاند. این برده دود در چنین صورتی مانع از رسیدن نور خورشید به زمین و در نتیجه سرد شدن درجه حرارت بین ۱۵ تا ۲۰ درجه سانتیگراد میشود. بعلاوت نرسیدن نور خورشید و اشعه ماورای بنفش آن زمین، گیاهان قادر نخواهد بود با تبدیل عناصر و املاح معدنی به مواد آلی (فتو سنتز) که برای ادامه فعالیت حیاتی بدان نیاز دارند، به زندگی ادامه دهند و این یعنی قطعی شدن مرگ طبیعت! مطابق همان بررسی ادامه این وضع بعد از یکسال منجر به کشیده شدن دامنه ضایعه به اروپا و امریکای شمالی هم میشود.

بحث در این مورد دیگر از حد بررسی و مطالعه و هشدار گذشته و هم اکنون ضایعه در حال پیش روی است. ضرباتی تا این حد وسیع و قطع حیات در این مناطق را چگونه میتوان جبران کرد؟ خصوصا در زمانیکه بیشترین امکانات تکنیکی و مالی نه برای رفع این فاجعه که برای تداوم جنگ و تخریب و لاجرم شعله‌ورتر کردن جاهلای و گسترش ابعاد این فاجعه بکار می‌رود.

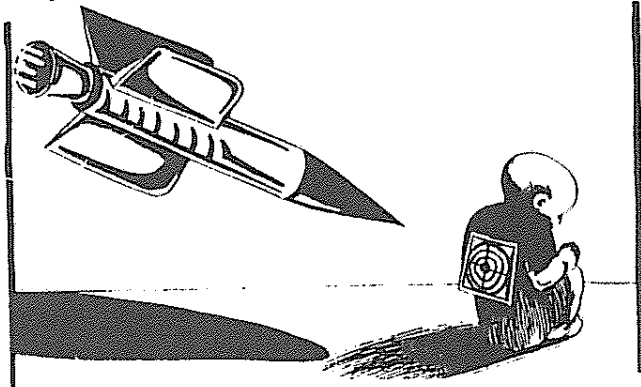
باید در نظر داشت که اگر تلاش برای جلوگیری از گسترش آتش سوزی در جاهلای نفت، با خاموش کردن آتش سوزیهای تا کنونی و همینطور خاموش کردن جنگ، موفقیت آمیز هم باشد، باز نمیتوان بر میزان صدمه شدید تا کنونی ناشی از اشتعال نفت که در سیستم حیاتی زمین از طریق تغییرات حاصله در شرایط آب و هوایی و اتمسفر بیدید آمده چشم پوشید. میزان گاز کربنیک و سایر گازهای تولید شده

جنگ و انحصارات صنعتی - نظامی

کارشناسان صنایع نظامی میگویند که جنگ خلیج فارس میتواند اعتبار جدیدی برای صنایع نظامی در میان افکار عمومی ایجاد کند. یکی از کار چاق کنهای صنایع نظامی ابزار امیدواری میکند که جنگ خلیج فارس شرایط را برای اخذ اعتبارات جدید و تصویب برنامههای تسلیحاتی در کنگره مناسب ساخته است. دولت بوش نیز تلاش میکند تا با تبلیغ همه جانبه موشک پاتریوت که تکنولوژی آن بخشی از تکنولوژی مربوط به جنگ ستارگان است بخش طرح "موشکهای دفاعی" جنگ ستارگان یا (SDI) را نجات دهد. منابع نزدیک به حکومت بوش میگویند او بجای (SDI) یا "استار دفاع استراتژیک" که اساسا هدف آن مقابله با خطر اتحاد شوروی بود طرح جدیدی با عنوان TMD یا استار موشکهای دفاعی مستقر بر روی زمین

دنباله از صفحه ۱

هر سکوی پرتاب پاتریوت ۵۰ میلیون دلار است و تا سال ۹۲ این شرکت (بر اساس قرار داد ۱۹۸۷ با پنتاگون) چهار هزار موشک به ارزش ۴ میلیارد دلار به ارتش آمریکا تحویل خواهد داد. در ۲۱ ژانویه شرکت "ریپتون" بیلان سال ۹۰ خود را منتشر کرد. مطابق این بیلان مجموعه فروش سال گذشته ۹/۳ میلیارد دلار و سود شرکت بالغ بر ۵۵۷ میلیون دلار بوده است با سفارشات جدیدی که حجم آن بالغ بر ۸/۸ میلیارد دلار میباشد (که از آن میان ۶/۶ میلیارد دلار به پنتاگون اختصاص دارد) آینده بسیار برخشانی در انتظار این شرکت میباشد. تنها کافی است خاطر نشان سازیم که ارزش سهام "ریپتون" از ۱/۶۲ دلار



را پیشنهاد خواهد کرد. دلائل اصلی برای تصویب بودجه عبارت خواهد بود از استراتژی جنگ با شتاب متوسط یا مقابله با تهدیدات قدرتهای نظامی منطقه‌ای، تهدیدات آینده که ناشی از تجزیه شوروی و پیدایش جمهوریهای ناسیونالیست با زرادخانه پیشرفته نظامی است. کار چاق کنهای صنایع نظامی که با برخی از نمایندگان حزب دمکرات در مجلس آمریکا تماس گرفتند ابزار امیدواری میکنند که احتمالا بر سر (TMD) میتواند سازش صورت گیرد. اما در شرایط دنیای پس از جنگ سرد برای زمینه سازی برنامههای تسلیحاتی جدید باید قبلا افهان را آماده ساخت و "پاتریوت" نام شب این تبلیغات برای صنایع تولید مرگ و جنگ است! ●

هر سهم به ۲۳/۸۷۵ دلار افزایش یافته است چنین وزیر دفاع آمریکا از خدمات روسای جمهور قبلی از جمله رونالد ریگان تمجید مینماید که با بر کردن زرادخانه نظامی آمریکا هزینه تسلیحات در دوره ریگان ۲۴۰۰ میلیارد دلار بوده است. این کشور را در برابر تهدیداتی از نوع بحران خلیج تجهیز کردند و اعلام میکند که مسئولیت ما در برابر نسلهای آینده این است که برای آنها زرادخانههای پر و پیشرفته به ارت بکناریم بطوریکه در موارد مشابه آنها دتا گوی ما باشند! سردمداران میلیتاریسم بدین ترتیب فرصت را مغتنم شمرده و تلاش میکنند تا صنعت تولید مرگ را نجات دهند جاک مد زلیوسکی تحلیلگر نیویورکی وابسته به موسسه "پین و بر" و از

در لابلای مطبوعات

حزب دمکراتیک ۰۰ اشکال کار در کجاست؟

مورد انتقاد قرار داده و کوشیده است از یکسو ثابت کند که مشروطه خواهی چیزی جز فرقه‌ای از سلطنت طلبی نیست؛ و از سوی دیگر بختیار را بطور مشخص از سه زاویه رابطه با سلطنت طلبها، وابستگی به قدرتهای خارجی و غیر دمکراتیک بودن روابط درون تشکیلاتش معرفی کرده است. اما "سعید" سپس می‌بویسد:

"در آنچه به رفقای ما باز میگردد، انتقاد اساسی من این است که آنها بدون در نظر آوردن این پیشینه و عملکرد و بدون توضیح روشنگرانه، سناکه مسئله همکاری با نهضت مقاومت ملی را بعنوان

راه آزادی، نشریه "حزب دمکراتیک مردم ایران" در شماره ۶ خود مقاله‌ای دارد با عنوان "کدام سیاست در برابر نهضت مقاومت ملی ایران؟" یا انضای "سعید".

نویسنده مقاله در ابتدا ابراز تعجب میکند که برخلاف اسناد کنگره دوم این حزب که طالب قوام یافتن جبهه جمهوریخواهان بوده است، در چند ماه اخیر بحث پیرامون نهضت مقاومت ملی و سلطنت طلبها بطور جدی در صفحات راه آزادی مطرح شده است. وی بی آنکه از بابک امیر خسروی نام ببرد و به ارزیابی وی از شاپور بختیار بعنوان یک شخصیت دمکرات و ملی مستقیماً استناد کند، این ارزیابی را

مبانی برنامه اکثریت

"الف مومنی" در شماره ۸۱ نشریه کار، طی مقاله‌ای با عنوان "در باره مبانی برنامه ما"، محورهای اصلی سند موسوم به "اهداف سیاسی و رؤس خط مشی ما" را که توسط کمیسیون منتخب شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق (اکثریت) تهیه شده، تشریح کرده است.

مومنی - که خود عضو همین کمیسیون است - به مطرح بودن این سؤال در کمیسیون یاد شده اشاره میکند که آیا سوسیالیسم یک نظام اقتصادی - اجتماعی است، یا فقط مجموعه‌ای از ارزشهاست؟

بدون تردید، سوسیالیسم منهای یک نظام ارزشی با فلسفه وجودی سوسیالیسم در تناقض است و هدف سوسیالیسم، دستیابی بشریت به ارزشهای بالای انسانی است. اما زیر سؤال بردن سوسیالیسم بعنوان یک نظام اقتصادی - اجتماعی و طرح این تر که سوسیالیسم فقط نظامی از ارزشها باشد چیزی جز طرح این ادعا نیست که دستیابی به ارزشهای سوسیالیستی نیازمند نظام اقتصادی - اجتماعی سوسیالیستی نیست و تحت نظام اقتصادی - اجتماعی سرمایه داری هم امکان پذیر است.

مومنی اگر چه میگوید که طرح سؤال به این صورت را چندان صحیح نمیداند و ترسیم مرزی عبور ناپذیر بین این دو تفسیر از سوسیالیسم را دشوار می‌یابد، اما در سرتاسر نوشته خود، از سوسیالیسم فقط بمثابة مجموعه‌ای از ارزشهایی که فقط در طرد سوسیالیسم بمثابة نظام اقتصادی - اجتماعی و تحت نظام سرمایه داری قابل دسترسی است سخن میگوید. وی با تزیمت از این ایده لیبرالی که دمکراسی مستلزم ضدیت با انقلاب است، اعتقاد لنین را به انقلاب سوسیالیستی، با این تر او که جز از طریق دمکراسی راهی به سوسیالیسم وجود ندارد، متناقض جلوه داده و میگوید که این تر لنین در مقابل اندیشه انقلاب سوسیالیستی که وجه غالب تفکر او بود تاب نیاورد و حاصل تحقق اندیشه انقلاب سوسیالیستی آن شد که دیدیم!

مومنی ابراز تاسف میکند که "اکثریت" با وجود آنکه ظرفیت فکری تعیین تکلیف با ایده "انقلاب سوسیالیستی" را نداشت، بدلیل عدم تدارک کافی نتوانست این ظرفیت را در مصوبات کنگره اول منعکس سازد. وی میگوید ایده انقلاب سوسیالیستی براین تر مبتنی بوده که برخلاف مناسبات سرمایه داری که تحت روبنای فئودالی شکل میگرفت، مناسبات سوسیالیستی تحت روبنای سرمایه داری نمیتواند شکل بگیرد. مومنی می‌افزاید: "واقعیت آن است که همه تجارب بشریت معاصر در تقابل با این افکار قرار دارند و به قول یکی از پیش کسوتان نهضت سوسیالیستی کشورمان (در گفتگو با یکی از نشریات داخل کشور) امروزه اگر مارکس و انگلس از گور بدر بقیه در صفحه ۹

برگزاری کنگره فوق‌العاده سازمان فدائی - ایران

عدنای دیگر در ارزیابی از بحران به کاستی‌های فعالیت پراتیکی نقش درجه اول می‌دادماند. قطعنامه‌های این دو گرایش به تصویب نرسیده و "قطعنامه گرایش سوم" که به اهم وظائف پیشروی در بعد تئوریک - سیاسی و تشکیلاتی پرداخته و پیشبرد وظائف تئوریک و پراتیک را در تعادل معینی ننتیجه می‌گیرد با ۶۲/۰۶ در صد رای موافق نمایندگان "به تصویب رسیده است."

در هر دو قطعنامه ارائه شده درباره "جنبش کمونیستی و سیاستهای اشتراکی"، گرایشی که اصول و مبانی ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی را نادیده می‌گیرد و همه جریانات را بر مبنای دمکراسی درون سازمانی و تبعیت اقلیت از اکثریت فرا میخواند، تنقیح شده؛ و نیز گرایشی که اختلافات فرعی ایدئولوژیک و سیاسی را عمده میکند محل وحدت اصولی ارزیابی شده است.

در قطعنامه مصوبه کنگره فوق‌العاده سمت گیری در جهت وحدت با جریانات مارکسیست - لنینیست براساس برنامه و اساسنامه سازمان؛ و در این راستا، شرکت در مباحثات ایدئولوژیک - سیاسی بین نیروهای جنب انقلابی بمنظور همکاری کمونیستها مورد تاکید قرار گرفته؛ سمت اصلی مبارزه ایدئولوژیک علیه سوسیال - دمکراسی تعیین شده و ضرورت مبارزه قاطعانه علیه دکماتیسم و استالینیسم یاد آوری شده است.

در اتحاد علما نیز تقدم و اولویت بر جریانات مارکسیست - لنینیست و جریاناتی که در جارجوب خطوط اصلی برنامه جبهه دمکراتیک - ضد امپریالیستی قرار داده شده؛ در انتخاب نیرو برای اتحاد علما، مساله تقویت نیروی سرنگونی رژیم و طرد سلطنت جزو ملاکهای مهم اعلام شده است.

ما برگزاری کنگره فوق‌العاده سازمان فدائی - ایران را گامی به جلو و مصوبات آنرا مثبت ارزیابی میکنیم و برای رفقا آرزوی موفقیت روز افزون داریم.

شماره ۱۵ نشریه اتحاد کار، گزارش اجمالی کنگره فوق‌العاده سازمان فدائی - ایران و مصوبات آنرا منتشر کرده است.

کنگره فوق‌العاده، ضرورت اصلاح و تکمیل برنامه را تصویب کرده است. در قطعنامه مربوطه آمده است: "۰۰۰ سازمان ما بعنوان یک سازمان مبارز کمونیست باتی خواهد ماند و با دفاع از منافع کارگران و زحمتکشان و تمام توده مردم در جهت پیشبرد یک مشی انقلابی تلاش خواهد کرد. ۰۰۰ این واقعات نیستند که براساس مارکسیسم گسترش می‌یابند بلکه این مارکسیسم است که براساس واقعات گسترش و تکامل می‌یابد و بنابراین در برابر هیچ دگم ایدئولوژیکی که بخواهد در برابر پیشرفت مبارزه در راه این آرمانهای انسانی ماسعی ایجاد کند متوقف نخواهیم شد."

مسائلی که بحث روی آنها را کنگره برای اصلاح و تکمیل برنامه در دستور کار آتی سازمان قرار داده است عبارتند از: "مفولمهای دوران تاریخی کمونی، تضادهای اصلی جهانی و نقش و جایگاه هر یک از آنان در تحولات جهان امروز؛ جهت و آینده پرسترویکا در شوروی و نیز در زمینه مسائل جدید مطروحه در جنبش جهانی کمونیستی بطور اشکال مالکیت اجتماعی در سیستم سوسیالیستی، رابطه برنامه ریزی و بازار تنظیم اقتصاد سوسیالیستی، چگونگی ساختار حاکمیت سوسیالیستی و سازماندهی خودگردانی توده‌های و تلفیق دمکراسی نمایندگی با دمکراسی مستقیم، کیفیت رابطه بین حکومتهای خود مختار با حکومت مرکزی در سوسیالیسم و رابطه بین ملاکهای عموم بشری و طبقاتی".

مطابق گزارش اجمالی، در ارزیابی از جایگاه فعالیت‌های ایدئولوژیک و نقش و جایگاه پراتیک سازمان اختلاف نظر وجود داشته است. عدنای از نمایندگان پاسخگویی به گره‌های تئوریک - سیاسی مطروحه در جنبش کمونیستی را وظیفه اصلی سازمان دانسته،

بابک امیر خسروی برای جبهه ساختن با شاپور بختیار و نهضت مقاومت طی همانقدر می‌تواند ناشی از بی‌اطلاعی آنان از سوابق و روابط و مواضع آنان باشد که دمکرات و آزابخواه نامیدن امثال مهندس بازرگان و "طرفداران قانون اساسی جمهوری اسلامی و حکومت اسلامی"، و "سناریو نویسی‌شان برای "افزودن" آنان بر ترکیب کونی حکومت اسلامی!

نه، آقای سعید، اشکال کار بابک امیر خسروی و امثالشان در "متدولوژی" گزینش مولفین نیست، در ترک اینان از آزادی و دمکراسی است. اینان از آزادی و دمکراسی همان را می‌پسند و می‌خواهند که بختیارها و بازرگانها اینان را ترجیح دهند. لب قضیه این است؛ - و نا گفته نماند که اشکال کار شما هم این است که فکر میکنید در دموکراتیسم و آزادیخواهی اینان حرفی نیست و اگر عیبی هست در متدولوژی‌شان است! ●

طی معرفی کنند و لذا از این زاویه به متحدین احتمالی ما با دست و دل بازی مدال دمکراتیک یا ملی بودن می‌دهند."

آنچه که آقای "سعید" متدولوژی نادرست نامیده است، یعنی مدال دادن به کسانی فقط بخاطر آنکه آنها از نظر خود می‌توانند با ما دست به اتحاد سیاسی بزنند، در فرهنگ سیاسی، بی‌پرسی و فرصت طلبی نام دارد و نه متدولوژی نادرست! گذشته از این اصل موضوعی که باید نظر آقای "سعید" را به آن جلب کرد این است که دمکرات و ملی نامیدن شاپور بختیار توسط بابک امیر خسروی و همفکرانش، مطلقاً ناشی از خامی، بی‌اطلاعی، و یا اشتباه در ارزیابی آنان نیست، بلکه درست بخاطر آن است که آنها قصد ائتلاف با سلطنت طلبان را دارند؛ بخاطر آن است که درکشان از دمکرات و ملی بودن، با ترک شاپور بختیار انطباق دارد. تلاش امثال

یکی از مولفهای دمکراسی در ایران پیش میکنند. این رفقا هر چه در مورد سایر نیروهای اپوزیسیون (مجاهدین خلق، حزب توده ایران، راه کارگر و...) همه جوانب را با وسواس می‌بینند و مثلاً وابستگی حزب توده ایران به شوروی را یکی از دلائل مهم استکف از اتحاد عمل با آن قلمداد میکنند، و یا اسم راه کارگر را به دلیل اعتقاد به دیکتاتوری پرولتاریا در دوران سوسیالیسم از فهرست مولفهای دمکراسی خط می‌زنند، با این وجود در مورد نهضت مقاومت ملی ایران این اصول و "حساسیت"ها رنگ می‌بازند."

آقای سعید سپس می‌افزاید: "به نظر میرسد این روانشناسی بیشتر زمینه در متدولوژی نادرست در انتخاب متحدان سیاسی دارد. برخی از رفقا سعی میکنند همه نیروهای را که میتوانند از نظر خود با ما دست به اتحاد سیاسی بزنند، دمکراتهای خوب و

دوازدهمین سالگرد ● ● ●

دنباله از صفحه ۱۳

جمهوری اسلامی است. و این مهم جز از طریق سرنگونی آن شدنی نیست. بنابراین آنها که خود را دمکرات و آزادیخواه مینامند ولی از شعار سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی بپناهی حکومتی ضد دمکراتیک و ضد انقلابی و مقدمترین مانع پیشروی جامعه بسوی آزادی و دمکراسی تیری می‌جویند، نه دمکراتند و نه آزادیخواه. و این حکمی است که به یکان در مورد سلطنت طلبان، لیبرالها و چپهای نادم و باصلاح نواندیش صادق است. در ایران امروز کار گذاشتن شعار سرنگونی رژیم اسلامی با پشت پا زدن به دمکراسی و آزادی مترادف است و از اینرو باید برای دفاع از دمکراسی و آزادی و برای گشودن راه هر تحول مترقی و انقلابی، در راه سرنگونی رژیم اسلامی جنگید. اما این جنگیدن نمیتواند بدون داشتن ارزیابی دقیق و درست از نقاط قوت و ضعف اردوی انقلاب و اردوی ضد انقلاب، بنرستی و با موفقیت به پیش رود. شکست انقلاب بهمن و حوادث دوازده ساله پس از آن این حقیقت را کاملاً آشکار کرده است که بدون دفاع پیگیر و راستین از دمکراسی و آزادی و بدون خارج کردن این شعار از دست مدعیان دروغین آن نمیتوان مبارزهای موثر علیه حکومت اسلامی را سازمان داد و نمیتوان در بسیج و سازماندهی مردم موفق شد.



مبانی برنامه ● ● ● دنباله از صفحه ۸

آزادی، دمکراسی، برابری و همبستگی" (از جانب نیروی کار و زحمت از یکسو و سرمایه داران و صاحبان قدرت و ثروت و دولت از سوی دیگر) "استوار است، پیش می‌نهد" وی در مقابل کسانی که این همبستگی را تسلیم در مقابل طبقات حاکم و تئوری آستی طبقات "وانمود می‌سازند" جوامع سرمایه داری غرب را شاهد می‌آورد و می‌گوید: "در اینگونه جوامع کارگران و زحمتکشانی بیدی و فکری بر پایه اصل همبستگی در سندیگاها، تعاونها، انجمنها و احزاب سیاسی متشکل شده‌اند تا در مقابل دولت و سرمایه داران از منافع و خواستههای خود دفاع کنند و در عین حال وجود ضامنهایی معتبر دمکراتیک، همبستگی دولت و مردم در ابعاد ملی و همبستگی کارگر و سرمایه دار در محدوده کارخانه را به واقعیتی انکار ناپذیر بدل کرده است."

مومنی در رابطه با آنچه "انتخاب اجتماعی" مینامد، می‌نویسد که "سازمان به اتکالی یک نظام فکری بی‌ارمون مطالبات اقشار مختلف اجتماعی موضع میگردد و این موضع الزاماً شامل دفاع همبستگی از یک تشر و طبقه خاص نمیشود و حزب ما به طبقه خاصی تعلق ندارد" و این فرمول کمیسیون را هم نقل میکند که "سازمان ما حزب هیچ طبقه خاصی نیست."

برای همبستگی مردم و دولت و برای همبستگی کارگر با سرمایه دار، البته اینچنین حزبی لازم است؛ کما اینکه برای دستیابی به نظام ارزشی و مطالبات و آرمانهای آن "گشت و گذاری در اروپا" کافی است! ●

آیند و گشت و گذاری در اروپا داشته باشند بخش نه چندان کوچکی از خواستهها و مطالبات آنروز خود را تحقق یافته مبینند بی‌آنکه رونمای سیاسی که در ترمینولوژی گذشته "سرمایه داری" خوانده میشود، با انقلاب سوسیالیستی دگرگون شده باشد."

مومنی ابراز خوشوقتی میکند که کمیسیون موفق شده است نسبت به فرمول مبهم کنگره که میگوید "ما برای دستیابی به ارزشهای سوسیالیستی مبارزه میکنیم" قدمی به جلو برداشته و از این ارزشها نام برده است: آزادی، دمکراسی، برابری و همبستگی.

مومنی می‌نویسد که کنگره نتوانست پیرامون "انترناسیونالیسم پرولتری" صراحتاً اظهار نظر کند، ولی در کمیسیون مباحثاتی پیرامون این مساله صورت گرفت که حاصل آن جایگزینی مفهوم "همبستگی" به جای "انترناسیونالیسم پرولتری" است. وی تذکر میدهد که در سند مورد بحث، "همبستگی" هم بمثابة آلترناتیو "انترناسیونالیسم پرولتری" مطرح شده و هم ترک امروز آنان از چونگی "مبارزه طبقاتی" را بیان کرده است. این همبستگی که جایگزین "انترناسیونالیسم پرولتری" شده بگفته مومنی و به نقل از سند تهیه شده توسط کمیسیون، نه تنها ناظر بر ضرورت همکاری و همیاری جهانی نیروی کار و زحمت، بلکه در پیوند با این ایده که "همبستگی منای همیاری و مشارکت همه مردم ایران برای جامعه نوین و پیشرفته"، ترک ما از مبارزه طبقاتی را نیز بیان میکند.

این ترک از مبارزه طبقاتی بگفته مومنی "اشکال متحدان مبارزه طبقاتی را که بر پذیرش اصول

زنده باد آزادی! زنده باد سوسیالیسم!

نگاهی به مهمترین مسائل جنبش کارگری (۲)

کارگران برای چه مطالباتی مبارزه می‌کنند!

کفایت که دوران بازسازی، دوران گسترش جنبش کارگری خواهد بود و علیرغم مشکلات و موانع بسیار بر سر راه سازمانیابی طبقه کارگر، پی‌ریزی تشکیلات طبقاتی کارگران در این دوره از زمینه‌ها مناسبی برخوردار است. اما، وقتی از گسترش جنبش کارگری سخن می‌گوییم، بی‌تردید باید تصویر روشنی از محلهای آن نیز بدست دهیم. درگیری و مبارزه طبعاً بر سر مطالباتی صورت می‌گیرد که افزون‌ترین نیازهای کارگران برمیخیزد با انعکاس سیاستهای رژیم در قبال طبقه کارگر است. و در جریان همین مبارزه است که صفوف کارگران متحد میگردند و گردانهای طبقه برای نبردهای بزرگتر آرایش می‌یابند. شکل نتیجه مبارزه بر سر مطالبات معینی است؛ جدا از اینکه این مطالبات بدست آید یا نه؟

اگر دوران بازسازی، با تشدید استثمار نیروی کار مشخص می‌گردد، قبل از هر چیز مبارزه بر سر افزایش دستمزد ها و دفاع از سطح معیشت کارگران، در دستور قرار می‌گیرد. گسترش هر چه بیشتر فقر و فاقه و دامنه وسیع ارتش ذخیره کار، زمینه‌ها مناسبی است برای تعرض و حمله رژیم اسلامی و سرمایه‌داران به سطح معیشت کارگران. بر همین مبنا است که ما طی سالهای اخیر با کاهش مداوم سطح زندگی و دستمزدهای واقعی کارگران روبرو بوده‌ایم. و این درحالی بوده است که حتی دستمزد های اسمی نیز همچنان ثابت مانده‌اند و یا در حد چند تومانی افزایش یافته‌اند که به هیچ وجه کفایت زندگی حداقل را نمیدهد. اما در این جنگ بیرحمانه کارگران بشدریج درمی‌یابند و هر چه بگذرد با روشنی بیشتری درخواهند یافت که برای نجات از سرگردان تدریجی راهی جز مبارزه برای افزایش دستمزد در سطح هر چه وسیعتری از طبقه، ندارند. مدتهاست که دیگر از اعتراضات پراکنده در واحدهای مجزا کاری ساخته نیست. پس باید دستها را در دایره وسیعتری به یکدیگر گره زدیم.

سیستم پرداخت دستمزد در ایران، بگونه‌ای طراحی شده که از تمرکز مبارزه بر سر افزایش دستمزد در سطح طبقه جلوگیری شود. حداقل دستمزد نه بصورت یک کلیت، بلکه در اجزای مختلفی پرداخت می‌گردد که اولاً تعرض به دستمزد کارگران را از جانب دولت با سرمایه‌داران ساده‌تر می‌سازد؛ ثانیاً شعار اصلی افزایش دستمزد را در شعارهای فرعی دیگر منسحب کرده از شکلگیری اراده واحد جلوگیری میکند؛ ثالثاً با ریب کارگران، آنان را به افزایش تولید وامی‌دارد. برای پیشبرد مبارزه همه‌جانبه‌ای در جهت دفاع از سطح معیشت کارگران، باید علیه این سیستم نبر مبارزه نمود.

کارگران باید بروشنی دریابند که کارکرد این سیستم پرداخت مزد چیست و چرا باید شعار افزایش دستمزد متناسب با افزایش تورم، به شعار اصلی آنان در دفاع از سطح معیشتشان تبدیل گردد. کارگران باید بدانند که مزایایی چون حق سهره‌وری، باداش و امتیاز برای آن طرح می‌شوند که دست سرمایه‌دار برای دامن زدن به پراکندگی میان کارگران و ملاخور کردن بخشی از دستمزد آنان - هرگاه که فرصت مناسب باشد - ساز باشد. بنابراین کارگران باید خواهان پرداخت دستمزد یکپارچه باشند. کسه از طریق قرار دادهای دسته جمعی میان کارگران و سرمایه‌داران یا دولت متناسب با سطح تورم تعیین می‌گردد. کارگران به همین ترتیب میباید خواهان برچیده شدن قطعه کاری باشند، که تشدید هر چه بیشتر استثمار کارگران را امکانپذیر کرده و سلامت جسمی آنان را باخطر جدی روبرو می‌سازد.

اما تشدید استثمار کارگران تنها با منجمد کردن دستمزدها و با کاهش دستمزدهای واقعی صورت نمی‌گیرد. در شرایطیکه بالا بردن سرعت کار بدلیل محدودیتهای تکنولوژیک و همچنین ارزانی نیروی کار امکانپذیر نیست، افزایش ساعات کار یکی از رایج‌ترین اشکال تشدید استثمار کارگران است. ساعت کار روزانه در جمهوری اسلامی ۸ ساعت میباشد. اما این حرفها ظاهر قضیه است. ساعات کار واقعی امروزه حتی از ۱۲ - ۱۰ ساعت نیز بالاتر است. بدلیل باثبات آمدن سطح زندگی، اغلب کارگران، سالیانه که روزانه چندین ساعت اضافه‌کاری میکنند. علاوه بر این مسئولان کارخانه، با پررویی تمام، برای کارگران اضافه‌کاری اجباری تعیین می‌مایند. بهمین ترتیب اغلب کارگران یا کارمندان، امروزه به یک یا دو شغل جمعی نیز مشغولند تا شاید دینوسله نان بخور و نمیری برای خانواده خویش دست و پا نمایند. و ناگفته نماند که این سطح از فعالیت آشکارا سلامت جسمی کارگران را تهدید میکند. مدتهاست که آمار مرگ و میر ناشی از شدت فعالیت در میان کارگران همچنان سیر صعودی می‌یابند. افزایش آمار سوانح ناشی از کار در واقع خود جزئی از این مسئله است. بدین ترتیب، مبارزه برای کاهش ساعت کار روزانه نیز از جمله مهمترین محورهایی است که در دوران بازسازی پیش روی جنبش کارگری قرار دارند. برای مقابله با سیاستهای ضد کارگری رژیم اسلامی در این زمینه، ما باید شعار ۸ ساعت کار و دور روز تعطیلی در هفته و ۳۰ روز مرخصی ماهانه با پرداخت حقوق راهم چون هدفی در نظر گیریم که مبارزه برای کاهش ساعت کار برای دستیابی به آن صورت می‌گیرد. روشن است که این مبارزه بدون پیشبرد مبارزه برای افزایش دستمزد، نمیتواند به هیچ وجه موفق گردد. و معارت دقیقتر بیونست

تنگنا تنگی با این مطالبه دارد. کارگران باید بدانند مادام که دستمزدهای آنان قادر به تامین حداقل معیشت نیست، اگر کاهش ساعت کار نیز ضعیف در میان نخواهد بود. حتی اگر ساعت کار بطور رسمی از ۸ ساعت نیز بیشتر آید، اما دستمزد کارگران برای گذران زندگی کفایت نکند، عملاً ساعت کار روزانه حتی به دو برابر ساعات کار رسمی نخواهد رسد. مثلاً چگونه میتوان خواهان ممنوعیت اضافه‌کاری شد، در حالی که خود کارگران، بدلیل نیاز مالی، ظاهراً با کمال میل، به آن تمهید می‌دهند! دوران بازسازی در عین حال، دوران تداوم و خروجیهای دستجمعی خواهد بود. اولاً به این دلیل که این دوران واگذاری اکثریت واحدهای تحت مالکیت دولت به بخش خصوصی است. این اقدام در عین حال منطبق بر خورد با نیروی کار را تغییر میدهد. بخش دولتی همواره در رابطه با نیروی کار کار ملاحظاتی را در نظر می‌گیرد که لزوماً اقتصادی نیستند. مثلاً در بسیاری از واحدهای دولتی تسهیلات محدود معینی، نیروی کار مازاد تحمل می‌گردد، چرا که رژیم از انبجارات توده‌ای هراس داشته و ملاحظاتی سیاسی، حاضر بود سودآوری واحدهای تولیدی را فدای نماید. اما مدیریت خصوصی به هیچ وجه حاضر نیست به این اقدام تن دهد. و طبعاً اخراج بسیاری از کارگران واحدهای صنعتی بزرگ به منظور کاهش هزینه‌ها و سودآوری کردن آن، اولین پیامد تلاش برای تغییر ساختار مالکیت میباشد. ثانیاً دوران بازسازی، با تغییرات وسیع در ساختار نیروی کار نیز همراه خواهد بود. هم‌اینک یکی از ملامت‌ها و سودآوری کردن واحدهای دولتی تغییر خط تولید و تعطیل برخی از رشته‌هاست. و نتیجه مستقیم این اقدام چیزی جز اخراج دسته‌جمعی کارگران جنبش رشته‌هایی نیست. ثالثاً در شرایطیکه ما با مبارزات میلیونی در جامعه روبرویم و بیش از کارگران شاغل، ارتش ذخیره کار وجود دارد، یکسری از مهمترین اهرسهای مقابله با جنبش کارگری، بهره‌برداری فعال از سیاست اخراج کارگران معترض و استخدام نیروی کار تازه میباشد، که رژیم اسلامی از استناد حاکمیت خویش بطور فعال از این اهرس استفاده کرده و همچنان به آن ادامه خواهد داد.

بدین ترتیب، مبارزه علیه اخراجهای دسته جمعی بطور اخص و اخراج بطور کلی نیز از مهمترین محورهای مبارزه کارگران برای احقاق حقوقشان میباشد. برای مبارزه موثر در این رابطه، کانس نیست که صرفاً در برابر هر تلاشی برای اخراج بااستیم؛ بهمین ترتیب کانی نیست که بطور کلی خواهان حق کار باشیم؛ بلکه در عین حال میبایست مبارزه جدی و پیگیری را برای دستیابی به بیمه بیکاری ای دنبال نماییم که مخارج آن توسط دولت و سرمایه‌دار تامین شود، برای حداقل معیشت

تشکلهای توده‌ای هستند و قدرت تشکلهای توده‌ای کارگران به سطح آگاهی و انسجام درونی این محافل وابسته است.

عامل دیگری که برای سازمانیابی طبقه کارگر بطور کلی اهمیت اساسی دارد و در شرایط سرکوب نیز نباید بدان بی توجه بود، نقش حیاتی کار علنی است. اگرچه در شرایط سرکوب دامنه فعالیت علنی کاهش مییابد، اما با این وجود حتی در چنین شرایطی امکانات فراوانی را میتوان یافت کسسه میتوانند در جهت کار علنی مورد استفاده قرار گیرند و اگر بخواهیم توده‌ها را سازمان دهیم باید که از آنها بهره برداری نمائیم.

امکانات علنی موجود را میتوان به سه دسته تقسیم نمود: ۱) سنت و عرف غیر قابل سرکوب؛ مانند برگزاری مراسم اول ماه مه که رژیم نمیتواند به این سنت علنا و مستقیماً تعرض نماید. کارگران عموماً این روز را بطور کاملاً علنی برگزار میکنند و تحریک قابل ملاحظه‌ای در محیط بوجود میآید. به همین ترتیب بخشی از اشکال اعتراضی مانند مراجع به مسئولین و بحث با آنها در محیط کار را باید در زمره چنین سنتهایی قرار داد؛ فرصتهای قانونی؛ مانند تشکیل مجمع عمومی، شرکت در انتخابات تشکلهای وابسته به رژیم، فعالیت در تعاونیها، تشکیل کلاس درس برای کارگران و امثالهم؛ فرصتهای ناشی از ابتکارات توده‌ای؛ مثلاً افشای اسناد اختلاس مسئولین و نصب آن بر تابلوی اعلانات، بخش اخبار تکانه‌دهنده مربوط به کار و زندگی کارگران از طریق نصب آن به تابلو اعلانات و یا برجسته کردن بخشی از مطلب چاپ شده در مطبوعات رژیم با هدف طرح یک شعار و امثالهم که همگی باید بر ضرورت ایجاد مطبوعات مستقل کارگری تاکید کرد. این درست است که تاکنون هیچ تجربه‌ای در این زمینه پس از سال ۶۰ به بعد وجود ندارد اما با توجه به امکاناتی که اینک در رابطه با انتشار مطبوعات علنی وجود دارد و روز بروز گسترش مییابد، دستیابی به این ابزار را نباید به هیچوجه غیر ممکن تلقی نمود. بویژه که اهمیت چنین تریبونی در جهت پی‌ریزی تشکلهای توده‌ای کارگر-ان در حال حاضر با هیچ ابزار دیگری قابل مقایسه نیست. فقط کافی است به نقشی که روزنامه کار و کارگر، ارگان خانه کارگر، در زمینه کانالیزه کردن اعتراضات کارگری بازی میکند، توجه نمائیم تا اهمیت چنین تریبونی را به عینه دریابیم.

مسئله دیگری که باید در رابطه با سازمانیابی طبقه کارگر در نظر گرفته شود، اینست که طبقه کارگر را در معنای وسیع کلمه درک نمائیم و بقول معروف صرفاً چکش بدستان را کارگر ندانیم. از این نقطه نظر باید طیف وسیع کارمندان جزء را بشناسیم لایه‌ای از طبقه کارگر تلقی نمود که نه تنها بطور کلی و در دراز مدت منافع واحد دارند، بلکه هم اینک با یکدیگر گره خورده و با معضلات واحدی دست بگریبانند. امروزه بخش وسیعی از کارمندان در محلات کارگرنشین زندگی میکنند و به همین ترتیب در محافل کارگری شرکت میکنند. و اگر توجه کنیم که معمولاً کارمندان از سطح بالاتری از طبقه کارگرند و در دراز مدت منافع واحدی دارند، بلکه هم

امروز افزایش مییابند و فردا با افزایش قیمت‌ها در عمل کاهش مییابند، اما تنها دستاورد قابل اتکا، در مبارزه برای افزایش دستمزد، تشکیلات توده‌ای کارگران است که عناصر پراکنده را برای نبردهای بزرگتر گرد میآورد. و اگر چنین است، میبایست بیشترین تلاش فکری و عملی کارگران پیشرو و جنبش کمونیستی بر امر سازمانیابی طبقه کارگر متمرکز گردد.

اما اساسیترین مسائل مربوط به این مبحث در دوره کنونی کدامند؟ قبل از هر چیز عام‌المنفعات و تأثیرات آن بر امر سازمانیابی کارگران باید مورد توجه قرار گیرد. این درست است که تمامی دولت‌های حامی سرمایه‌داران، طبقه کارگر و مبارزه او را برای احقاق حقوق خویش سرکوب مینمایند؛ اما مراد ما از سرکوب، نه هر تلاش دولتی ضد کارگری یا پیروانها برای عقب‌راندن کارگران و خنثی کردن مبارزات آنان، بلکه آن جنبه‌ای از سیاست دولت ضد کارگری است که ناظر بر ممنوعیت تجمع و تشکل کارگران مییابد. در این سطح از سرکوب نه تنها هیچ کدام از تشکلهای منقوسی-طبقاتی کارگران بر رسمیت شناخته نمیشود و اعلام موجودیت آنها بلحاظ قانونی منع میگردد، بلکه فعالین کارگری که در راس مبارزات کارگران قرار داشته و تلاش برای پی‌ریزی چنین تشکیلاتی را رهبری میکنند، مورد پیگرد قانونی قرار میگیرند. در چنین شرایطی تشکل توده‌ای کارگران را در سازمانهای غیرضد و طویل علنی نمیتوان جستجو کرد. تشکل توده‌ای کارگران در این شرایط تنها بمعنای اتحاد عمل و هماهنگی کارگران پیشرو قابل درک است و عینیت آن نیز به ضمیمت همین اتحاد عمل و هماهنگی بستگی دارد. چرا که کارگر پیشرو بنا به تعریف، کارگری است که از اتوریته معنوی در میان کارگران برخوردار است که طوسی زمان و در جریان مبارزه بدست میآید. در واقع کارگر پیشرو، از طریق پیوندهای ریشه‌دار خویش با کارگران مطالبات و گرایشات آنان را نمایندگی میکند و در عین می‌تواند آنان را به اقدام مبارزاتی فراخواند. بنابراین است که اتحاد عمل و هماهنگی کارگران پیشرو، اتحاد عمل مبارزاتی توده کارگر را پی‌ریزی کرده و تشکل واقعی کارگران پدید میآید. اما، اتحاد عمل کارگران پیشرو، در چسبه شکلی و در کدام روابط میتواند بدست آید؟ تجربه عملی و بهمین ترتیب قانونمندیهای مبارزه توده‌ای نشان میدهند که اتحاد عمل کارگران پیشرو در شرایط سرکوب و پیگرد پلیسی، در وسیعترین شکل ممکن، تنها و تنها از طریق محافل کارگری سازمان مییابد و در چنین روابطی پی‌ریزی میگردد. کارگران پیشرو را - اگر در معنای فرقه‌ای و ایدئولوژیک مد نظر نباشند - نه از طریق سلولهای حزبی و نه از طریق هسته‌های مخفی، بلکه از طریق محافل کارگری میتوان سازمان داد و متحد نمود. روشن است که هم در سلولهای حزبی و هم در روابط توده‌ای مخفی میتوان کارگران پیشرو را یافت، اما کارگران پیشرو در وسیعترین اسعاده، تنها در محافل کارگری قابل دستیابی هستند و تمرکز اصلی آنان در چنین روابطی است. بدین ترتیب، در شرایط کنونی، محافل کارگری سنگ بنای محور اصلی

کفایت کند و تمام دوران بیکاری را در بر بگیرد و بالاخره شامل تمام بیکاران گردد. تنها تضمین مقابله با سیاست بیکارسازی رژیم و بی‌اثر ساختن اهرم ضد کارگری اخراج، دستیابی به چنین سیستمی از تأمین اجتماعی است.

و بالاخره آخرین مطالبه اساسی جنبش کارگر حق تشکل و حق اعتصاب است. هر روزی که از به قدرت رسیدن رژیم جمهوری اسلامی بدینسو آمده‌ایم هر چه بیشتر با جلوه‌های متعدد عوامفریبی سردمداران رژیم آشنا شده‌ایم؛ و بویژه پس از تصویب و انتشار قانون کار توسط شورای تشخیص مصلحت رژیم، توده کارگران به اهمیت تشکل بیشتر پی برده و طبعاً جایگاه واقعی این مطالبات را بهتر درک کرده و خواهد کرد.

طبقه کارگر ایران ده‌سال است که خواهان شمول قانون کار به تمامی رشته‌های تولیدی است؛ این خواست امروز در قانون کار اسلامی گنجاننده شده! امروز حتی ۸ ساعت کار، افزایش دستمزد متناسب با تورم، ۳۰ روز مرخصی با حقوق و امثالهم در قانون کار اسلامی پذیرفته شده‌اند! و همین‌امروز در بخش اعظم کارگاهها هیچ قانونی اجرا نمیشود، روزانه کار ۱۶ - ۱۲ ساعت است. کارگران از گرسنگی میمیرند و وزارت صنایع مرخصی‌های سالیانه را لغو میکند.

البته اینکه رژیم اسلامی حتی در حرف نیز بخشی از مطالبات طبقه کارگر را پذیرفته است، خود پیروزی بزرگی است، اما همین اقدام بروشنترین وجهی به کارگران نشان میدهد که مشکل در جای دیگری است. آری! کارگران در مییابند که بدون دستیابی به حق تشکل و اعتصاب، بدون دستیابی به فاضل اجرایی قانون کار، بهترین حرفها نیز همچنان روی کاغذ باقی خواهند ماند و هیچ حاصلی جز بازارگرمی عوامفریبان نخواهند داشت. کارگران در مییابند که از میان تمامی مطالبات ریز و درشت - شان، اساسی ترین مطالبه همانا آزادی تشکل و تجمع و آزادی اعتصاب برای دستیابی به سایر مطالباتشان است. بعنوان مثال، اگرچه ظاهراً خواست افزایش دستمزد ملموستر و نزدیکتر است، اما این تنها حکم جرعه را دارد. مبارزه از آنجا سر میگیرد تا در پی‌ریزی تشکیلات و اتحاد، تعیین تکلیف گردد. کارگران در مییابند که به همان درجه‌ای که قدرت متحد خویش را به میدان مبارزه وارد سازند، میتوانند نانی به کف آرند و ساعتی بیشتر بیارامند آری! امروز در چنین مرحله‌ای از مبارزه قرار داریم و سرنوشت آتی جنبش کارگری به پیشبرد هر چه آگاهانه‌تر آن بستگی دارد.

سازمانیابی طبقه کارگر،

مهمترین دستاورد و اصلی‌ترین هدف

کارگر، فروشنده نیروی کار است و مبارزه برای دستمزدهای بالاتر، مبارزه جاری و داخلی او؛ اما حاصل این مبارزه نه دستمزدهای بالاتر بلکه اتحاد هر چه بیشتر صفوف کارگران است. دستمزدها

تضعیف ارزش ریال ،

با جی تاره به پورژوازی

پائین آوردن مستمزدهای واقعی کارگران توفیق پیدا نمیکند؛ زیرا افزایش صادرات که هدف مقدم کاهش ارزش پول است با افزایش قیمت محصولات در بازارهای داخلی همراه است و این سیاست در مورد کشور ما که مستمزدها وضع تثبیت شدنی ندارند، قطعیت کامل دارد. طرفداران این سیاست پولی از جمله رنسانجانی که تازگیها با مقوله اقتصادی "قیمتهای تعاونی" آشنائی پیدا کرده اند، میگویند که از اینطریق ظرفیت تولیدی کشور را افزایش خواهند داد و بنابراین با کنترل و پائین آوردن قطع تورم قدرت خرید کارگران را به آنها باز خواهند گرداند. يك چنین گردشی البته در شرایط متعارف غیر ممکن نیست ولی حتی در يك چنین حالتی هم تضمین رشد سود سرمایه دار مقدم بر افزایش قدرت خرید کارگران است. این واقعیت را بورژواها به زبان دیگر یعنی "افزایش تولید" اعتراف میکنند. در شرایط کشور ما ولی این چرخش کامل نیست؛ در اینجا کاهش ارزش پول داخلی به افزایش سود سرمایه‌دار منتهی میشود ولی تا بالا رفتن قدرت خرید کارگران و حقوق بگیران ادامه نمی‌یابد. سبب آنست که سرمایه‌های پولی برخلاف هدف سیاست گزاران بطرف تولید و افزایش صادرات معیروند، بلکه به فعالیت‌های تجاری و انگلی می‌پردازند. این موضوع را کمی باز کنیم.

ابتدا این اصل را مفروض می‌گیریم که کاهش ارزش پول ملی، یکی از ضعیف‌های معمول برای متعادل کردن تجارت خارجی و از آنجا اقتصاد داخل کشور است. با پذیرش این اصل فوراً این سؤال مطرح میشود که شرایط تحقق آن کدام است، یا میدان عمل و تاثیر بخشی آن چقدر است. به فقط در این مورد بلکه در مورد هر مقوله و متغیر دیگر اقتصادی، باید به شرایط و رابطهای متقابلی که میان آنها برقرار میشود توجه کرد. از قضا مسئله در مورد کاهش ارزش پول بسیار پیچیده و حساس است؛ زیرا سوای کش و واكشهای پیچیده اقتصادی با مسایل سیاسی و روانی جامعه و بازار وسیعاً ربط پیدا میکند و از آنها شدیداً متاثر میشود.

ابتدا این اصل را مفروض می‌گیریم که کاهش ارزش پول ملی، یکی از متغیرها برای متوازن کردن اقتصاد کشور از طریق تجارت خارجی است. مطابق با این تعریف مورد توافق، کاهش ارزش پول داخلی، که چیزی جز پائین آوردن قیمت محصولات برای صادرات نیست، ظرفیتهای تولیدی داخل کشور را تحت تاثیر رقابت خارجی توسعه می‌بخشد. علاوه بر آنکه راه ورود سرمایه‌های خارجی را هم هموار می‌سازد. با پذیرش این تئوری اقتصادی فوراً این سؤال مطرح میشود که قدرت رقابت محصولات صادراتی در کجا تعیین میگردد به عبارت دیگر پیش شرطهای موفقیت محصولات صادراتی، در بازار خارجی کدام است؟ کاهش ارزش پول، و بدنبال آن افزایش صادرات، در خوشبینانه‌ترین حالت باعث بالا رفتن قیمت محصولات صادراتی میشود اما کیفیت محصولات یعنی قدرت رقابتشان و رساندن بوقوع و مطلوب آن بدست خریدار با چه چیز تعیین میشود؟ و اینکه آیا همین سیاست میتواند آفریننده شرایطی باشد که کیفیت محصولات و قدرت رقابتشان را در بازار جهانی تامین کند؟ تجربه کشورهای عقب

اندوخته ارزی دولت در نتیجه افزایش قیمت نفت باشد، بنظر میرسد دولت با اتکا به این در آمد ارزی اضافی و بهره برداری از حالت مثبت روانی ناشی از آن دست به تعرض علیه صاحبان ارز زده باشد. اگر چه افزایش غیر منتظره قیمت ارز، پس از بالا رفتن قیمت نفت در کشورما نشان از آن داشت که غلبه بازار آزاد و عمق بحران بحدی است که جائی برای اینگونه رستیا و تغییر روانشناسی بازار نمی‌گذارد. احتمال دوم، از قوت گرفتن وام خارجی و کمک صندوق بین‌المللی پول ناشی میشود که پشتوانه خارجی مهمی برای اجرای سیاستهای بازار آزاد ارز محسوب میشود و چه بسا اصولاً چرخش کامل حکومت اسلامی به این سیاست خود مقدمه دریافت وام باشد. سومین احتمال از اینجا برمی‌آید که سرمایه‌داران کشور در مورد رونق نسبی تولید و گردش اقتصاد که اینروزها با آمارهای رشد سیصد در صدی تبلیغ میشود دچار خود فریبی مفرطی شده باشند و بالاخره شاید بعلمت تسلط خط مشی نئوکلاسیکی بر مسئولین اقتصادی جمهوری اسلامی، که اغلب تحصیل کرده آمریکا هستند، چه بسا علت شکست سیاست ارزی دو سال گذشته را در تعدیل یافتگی آن و خصلت محافظه کارانه‌اش دانستند؛ و توصیه‌های کارشناسان صندوق بین‌المللی پول را راهگشا تشخیص دادند.

چه در شکل گذشته و چه در ابعاد جدید، کاهش ارزش پول ملی در مجموع سیاستهای پولی حکومت اسلامی برای راه انداختن اقتصاد کشور جایگاه ویژه‌ای دارد. حکومت اسلامی از این سیاستها انتظار معجزه ندارد، و این انتظار از آموزشهای غلط مکاتب نئوکلاسیک بخصوص "نظریه برابری قدرت خرید" و "نظریه کشش" که کادرهای آموزش دیده رژیم در آمریکا سخت به آنها پایبندند ناشی میشود. البته رواج پیدا کردن این دیدگاهها و مقبولیت پیدا کردن همین کادرها خود علت دیگری دارد که اساساً به رشد طبقه بورژوازی و بخصوص قدرتمند شدن بخش خصوصی مربوط میشود نه فقط کاهش ارزش پول داخلی بلکه، واگذاری سرمایه‌های بخش دولتی، بسط قدرت بخش خصوصی، کاهش دخالت دولت، آزاد سازی تجارت خارجی جلب وسیع سرمایه‌های خارجی و حذف سوسیده‌ها همه در چهارچوب استراتژی قرار دارد که هدف آن باز سازی سرمایه‌داری به هزینه کارگران و زحمتکشان است. همین سیاست کاهش ارزش پول داخلی را در نظر بگیرید که بسیار شاخص است. محتوای طبقاتی این سیاست عبارت است از کاهش قدرت خرید کارگران و حقوق بگیران. اجرای این سیاست جز از طریق

اوائل ماه جاری از طرف بانک مرکزی اعلام شد، ارزش ریال در برابر سایر ارزهای خارجی بصورت شناور در خواهد آمد. یعنی از این پس ارزش ارزهای خارجی بطور کامل در بازار آزاد و در نتیجه عملکرد قانون عرضه و تقاضا تعیین خواهد شد و دولت که تا کون در حد معینی به رقابت با بازار آزاد می‌پرداخت بطور کامل به این عرضه می‌پیوندد. با توجه به قیمت بسیار بالای ارزهای خارجی در بازار ایران که یکی از مهم‌ترین معضلات اقتصاد کشور طی سالهای اخیر بوده است، سیاست اعلام شده عبارت است از کاهش شدید ارزش پول ملی. نفس اتخاذ این سیاست از طرف دولت جمهوری اسلامی عمل عجیب و غیر منتظره‌ای نیست زیرا مقامات اقتصادی و سیاسی حکومت بارها به این مسئله اشاره کرده بودند. این سیاست در واقع ادامه تصمیماتی است که از میر ماه ۱۳۶۸ برای کاهش تدریجی ارزش ریال گرفته شده است. پس از شروع فروش ارز رقابتی در تاریخ یاد شده، هدف اعلام شده حکومت این بوده است که متناسب با کاهش قیمت ارز در بازار آزاد، به طرف حذف هر گونه کنترل ارز حرکت کند. پیش بینی مسئولین امر این بود که با شروع فروش ارز رقابتی قیمت ارز در بازار به سرعت پائین خواهد آمد و با توجه به اندوخته بیشتر ارزی دولت، کنترل نهادهای اقتصادی دولت بر جریان ارزهای خارجی تامین خواهد شد و بدین ترتیب بخش قابل ملاحظه‌ای از فعالیت اقتصادی کشور که از حوزه نفوذ حکومت خارج شده است زیر کنترل در خواهد آمد. اما برخلاف پیش بینی خوشبینانه مقامات مربوطه، سیاست ارز رقابتی نه فقط قیمت ارزها را در بازار ایران پائین نیاورد، بلکه طی دو سال و نیمی که از تاریخ شروع این سیاست میگذرد، قیمت ارزها با نسبتهای متفاوت تا حداکثر ۳۰٪ بالا رفت، که حاکی از شکست آشکار سیاستهای پولی جمهوری اسلامی است. بنابراین نکته غیر منتظره و عجیب در اینست که چرا علیرغم شکست سیاست یاد شده، جمهوری اسلامی بار دیگر به کاهش ارزش ریال مبادرت می‌ورزد. آیا چه تضمینی وجود دارد که کاهش مجدد ارزش پول ملی، به ادامه بدتر شدن این بحران پولی منجر نگردد و با افزایش بیشتر قیمت ارز، کاهش بیشتر تولید و افزایش نرخ تورم در پیش نماند. از استدلالهای مسئولان جمهوری اسلامی، اطلاع دقیقی نداریم. ولی از روی برخی تغییر و تحولات میتوان انگیزه این اقدام را حدس زد یکی از عوامل مؤثر در این تصمیم ممکن است بالا رفتن نسبی

کننده است. در واقع این سیاست اعلام رسمی حمایت دولت از صاحبان سرمایه برای چپاول مستعزذ کارگران و حقوق بگیران ثابت است. باجی است که دولت بابت بلوکه شدن نقدینگی در دست بورژوازی میبرد. تا شاید اشتباهی آنها را به تولید برانگیزاند و چنانکه گفتیم بواسطه معضلات ساختاری اقتصاد و ضعف بنیه صنعتی و زیر بنایی کشور، بورژوازی رغبتی به کار در این عرصه نشان نمیدهد و لذا همچنان مشغول دلالی و سوداگری میشود. بنابراین آنچه از این سیاست باقی میماند، تورم بیشتر و کاهش دستمزدهای واقعی است. نکته قابل توجه اینجاست که دولت به این سیاستها از سر ناچاری و بخاطر بن بستهای نظام موجود است. یعنی در چهارچوب وضع کنونی سرمایه داری ایران، راه دیگری وجود ندارد. دولت که تا امروز بواسطه قدرت مالی خود میتواند سیاستهای مستقل اقتصادی را اعمال کند و نقش قیم جامعه را بازی کند امروز مجبور است چاکر منشا نه به خواستهای طبقه بورژوازی کردن گذارد. حل مسئله بحران اقتصادی ایران و تجدید بنای آن بر پایه صنعت و تولید از راه دیگری بجز آنچه امروز جمهوری اسلامی دنبال میکند، مستلزم تغییر رابطه با کارگران و تولید کنندگان است، همانطور که اتخاذ سیاستهای پولی ترکیبی و وحدت هر چه بیشتر با بورژوازی و بورژوازی تجاری است. حل مشکلات اقتصادی کشور از نقطه تولید و تخریب مستقیم ساختارها در زیر بنا، درگرو انکا به کارگران و تولید کنندگان است. جمهوری اسلامی بنا به طبیعت طبقاتی و ایدئولوژیکی میبایست راه اول را انتخاب کند و چنین کرده است. تضعیف ارزش پول داخلی، نه اولین اقدام آن و نه آخرین آن خواهد بود.

برای رقابت در بازارهای خارجی نیکنانند. معضلات فوق بگونی است که کاهش ارزش پول کشور عملاً راه به فعالیتهای تجاری و دلال منشی میبرد یا در يك حالت خوشبینانه، توسعه تولید را به قیمت خانه خرابی تودمهای مردم و تعمیق بیشتر شکاف طبقاتی تحققی میبخشد. باید توجه داشت که کاهش ارزش پول داخلی یا چنانکه گفتیم کاهش قیمت صادراتی يك کشور علاوه بر اینکه نقش مسکن دارد خود نوعی بیماری اقتصادی است. که اگر شرایط اجرای آن و حد و حدودش رعایت نشود، نه فقط مشکلی را حل نمیکند، بلکه به مشکلات میافزاید. اولین اثر منفی این سیاست که در شرایط کشورهای عقب مانده چندان قابل تحمل نیست بالا بردن تورم است. اول از همه به این علت که کاهش قیمت پول داخلی طرف دیگر افزایش نرخ ارز خارجی است ثانیاً ضرر تولید محصولات، با ارزگران از جیب مصرف کننده یا بهتر بگوئیم کارگران و حقوق بگیران ثابت پرداخت خواهد شد نه صاحبان سرمایه و نقدینگی؛ ثالثاً با تضعیف پول ملی، واردات اساسی با قیمت بالاتری برای کشور تمام میشود، و این ممکن است به تورم توأم با رکود منجر شود. البته در شرایط کشور ما که نیروی کار فراوان است این توفیق! برای سرمایه داران وجود دارد که از مصرف واردات، ژرژان بکهند و در عوض به نیروی ارزان کار متکی شوند. رابعاً ایجاد نوسانات شدید در بازار ارزها اثرات منفی بر اقتصاد میگذارد و گرایش به بازی با ارز و کسب سود از راه دلالی را دامن میزند و اعتماد برای برنامه ریزیهای بلند مدت را متزلزل میسازد. بطور کلی اثرات سخت و غیر قابل پیش بینی تضعیف ارزش پول ملی، آثار به عنوان يك سیاست مخاطره آمیز معرفی کرده است خصوصاً در کشورهای تحت سلطه که کارگران و حقوق بگیران زیر فشار تورمی قرار دارند. اتخاذ این سیاستها بشدت تحریک

افتاده نشان داده است، که در شرایط نابسامانی ساختار اقتصادی سیاستهایی از این دست شانس موفقیت ندارند و اجرای آنها به آشفتگی بیشتر دامن خواهند زد. نه فقط در این مورد، بلکه در مورد هر متغیر دیگر اقتصادی اگر شرایط اجرا و چهارچوب عمومی که اقتصاد در آن قرار دارد نادیده گرفته شود، نتیجه بگلی معکوس خواهد شد. در همین مورد بخوبی میتوان پیش بینی کرد که بعلافت محدودیت ظرفیت تولیدی کشور و عدم توانایی رقابت آن، با اجرای این سیاست و گران شدن تولیدات داخلی بحران اقتصادی تشدید خواهد شد. یا دستکم این سیاست راهی به سوی حل بحران اقتصادی نخواهد گشود. در بهترین حالت اگر این سیاست مکمل يك استراتژی درست برای تنجیر ساختارهای اقتصادی قرار گیرد شاید قابلیت دفاع پیدا کند. اعتبار این سیاست هنگامی است که اشکال اساسی بحرانهای اقتصادی کشور در اختلالات پولی باشد. لذا کار برد کاهش ارزش پول داخلی برای تنجیر ساختارهای اقتصاد توهمی بیش نیست. انحراف اساسی سیاست جمهوری اسلامی نیز در همین است که بجای پی جوئی عدم تعادلهای اقتصاد در نقطه تولید و متوسل شدن به ابزارهای متناسب با آن به شناور ساختن پول خود پرداخته است. آن علل و عواملی که در ساختار معیوب اقتصاد کشور مانع از کشش پذیری گالاهای صادراتی میشوند عبارتند از، سطح نازل سرمایه گذاری تولیدی، پائین بودن سطح تکنولوژی و دانش فنی، ضعف فرط سرمایههای زیربنایی، وابستگی يك جانبه اقتصاد به خارج، بخصومی در زمینه تولیدات صنعتی، و بالاخره ساختار بورکراتیک اقتصاد دولتی، این عوامل اساسی جایی برای قابلیت پیدا کردن کالاها

از سوی چپهای لیبرال به دکامتسیم و کتابی بودن متهم میشده و میشود، راه سازش با ولایت فقیه را در پیش نگرقت بلکه از همان فردای انقلاب بهمین، بدلیل حاکمیت ارتجاع اسلامی، فریاد انقلاب مرد، زنده باد انقلاب را سر داد. بنابراین این تلاش چپهای نادم و باصطلاح نواندیش برای انداختن گناه خیانت خود به گردن مارکس و لنین، تلاشی عبث و مایوسانه بود و از اینروست که آنها پس از دور شدن از احساس شرم و گناه اولیه، مجدداً به اصل خوش باز گشتند و امید به تحول در حاکمیت اسلامی و امید به سازش با آن در دلهایشان زنده شده است. اگر دیروز به بهانه دفاع از شعار استقلال با جنایات رژیم اسلامی علیه انقلاب و مردم همصدا میشدند، امروز به بهانه دفاع از دمکراسی خواهان نفی بکار گیری خشونت و قهر انقلابی از سوی تبهیدستان محروم هستند و معتقدند که باید از طریق سازش و مذاکره با سران باصطلاح معتدل و واقع بین حکومت، راه تغییرات مثبت و دمکراتیک را هموار نمود. آنها با این دیدگاه خود براین حقیقت چشم میپوشند که حکومت اسلامی بدلیل بکارگیری وحشیانه خشونت و قهر ضد انقلابی است که یا بر جا مانده و اگر کوچکترین نرمشی در موضعی بدهد و دست از سرکوب بردارد آیددش را از دست خواهد داد و از اینروست که هیچگاه از سرکوب و قلع و قمع دست بر نمیدارد.

بنابراین آنها که شعار امید بستن به سران حکومت از سوی چپهای لیبرال به دکامتسیم و کتابی بودن متهم میشده و میشود، راه سازش با ولایت فقیه را در پیش نگرقت بلکه از همان فردای انقلاب بهمین، بدلیل حاکمیت ارتجاع اسلامی، فریاد انقلاب مرد، زنده باد انقلاب را سر داد. بنابراین این تلاش چپهای نادم و باصطلاح نواندیش برای انداختن گناه خیانت خود به گردن مارکس و لنین، تلاشی عبث و مایوسانه بود و از اینروست که آنها پس از دور شدن از احساس شرم و گناه اولیه، مجدداً به اصل خوش باز گشتند و امید به تحول در حاکمیت اسلامی و امید به سازش با آن در دلهایشان زنده شده است. اگر دیروز به بهانه دفاع از شعار استقلال با جنایات رژیم اسلامی علیه انقلاب و مردم همصدا میشدند، امروز به بهانه دفاع از دمکراسی خواهان نفی بکار گیری خشونت و قهر انقلابی از سوی تبهیدستان محروم هستند و معتقدند که باید از طریق سازش و مذاکره با سران باصطلاح معتدل و واقع بین حکومت، راه تغییرات مثبت و دمکراتیک را هموار نمود. آنها با این دیدگاه خود براین حقیقت چشم میپوشند که حکومت اسلامی بدلیل بکارگیری وحشیانه خشونت و قهر ضد انقلابی است که یا بر جا مانده و اگر کوچکترین نرمشی در موضعی بدهد و دست از سرکوب بردارد آیددش را از دست خواهد داد و از اینروست که هیچگاه از سرکوب و قلع و قمع دست بر نمیدارد.

بقیه در صفحه ۹

دوازدهمین ...

د نباله از صفحه ۵

حامیان سینه جاک ولایت فقیه پیوست و در رکاب جلادان اسلامی در جنگ بیرحمانه علیه انقلاب مردم و نیروهای انقلابی شمشیر زد و برای شکوفائی جمهوری اسلامی عرق ریخت از زمانیکه بدلیل عدم اعتماد سردمداران رژیم اسلامی به آنها و بسر آمدن نقش مطلوبشان برای حکومت به صفوف اپوزیسیون پرتاب شد، بعد از من من گردهای زیاد به نقد خود نشست و از گردهای خود پشیمان شد بدون آنکه این پشیمانی از نقدی عمیق و همه جانبه برخاسته باشند زیرا احساسی گناه و پشیمانی احساسی اولیه بود که در مقطع به بیرون پرتاب شدن به آنها دست داد. آنها بسیار زود بدنبال دستاویزی گشتند که خود را از این احساسی آزار دهنده رها سازند و در بحبوحه تحولات کشورهای سوسیالیستی، مارکس، انگلس و لنین و آموزشهای مارکسیسم را مسئول اقدامات خود در هواهی با رژیم خونریز اسلامی معرفی کردند تا بلکه دامن آلوده خود را تطهیر کرده باشند. آنها این واقعیت را فراموش کردند یا نفعاً نادیده گرفتند که اولاً حتی هنگامیک دم از مارکس و لنین میزدند نظرات آنها ربطی به مارکس و لنین نداشت، ثانیاً آن بخش از جیب که معتقد به آموزشهای مارکسیستی - لنینیستی بوده و میباید یعنی جیب انقلابی که همواره

آن بعنوان ادامه و یا جدایی‌اش از موضع سنتی شوروی نسبت به جهان سوم (متحدان طبیعی اتحاد شوروی) - ما همچنین میکوشیم تغییرات جاری در تفکر شوروی درباره جهان سوم را توضیح داده، تاثیرات آنرا ارزیابی کنیم.

باز مانده تفکر گذشته

با تولد اتحاد شوروی و اصل اساسی سیاست خارجی شوروی در مقابل هم قرار گرفتند. انترناسیونالیسم پرولتری و همزیستی سلامت‌آمیز - اولی مستلزم حمایت تبلیغاتی و کمکهای مادی به جنبش کارگری در کشورهای توسعه‌یافته سرمایه‌داری و جنبشهای رهایی‌بخش ملی در مستعمرات نیمه مستعمرات و کشورهای وابسته بود. در حالیکه دومی برقراری روابط

"در عمر کنونی آنچه در دستور کار است ادامه حیات انسانیت است نه انقلاب جهانی."

(ی. بویوف، عضو آکادمی علوم اتحاد شوروی ۱۹۸۶) (۱)
سیاست خارجی جدید گریباف از این ایده که جهان معاصر با تمام تضادهای ژرف و ناهمگونی‌های جدی بین کشورهای گوناگونش، کلی به هم پیوسته و به هم وابسته است، نشأت میگیرد:

"دلائل این امر شامل بین‌المللی شدن ارتباطات اقتصاد جهانی، فرا - کبر شدن انقلاب علمی و تکنولوژیک، نقش منحصر بفردی که وسائل ارتباط جمعی بازی میکنند، وضعیت ذخائر کره زمین، خطر مشترک محیط زیست و مشکلات اجتماعی فوری در جهان توسعه یافته که همگی مارا متأثر میکنند، میباشد. ولی دلیل اصلی مسئله ادامه حیات انسان است." (۲)

سیاست خارجی شوروی در دوره گورباچف و انقلاب در جهان سوم، عقب نشینی یا صیقل دادن ایدئولوژی

نویسندگان، مامو موجی و هانس وان زون

ترجمه: سعید آزاد

طبیعی بین دولتی را با جهان سرمایه‌داری و ماقبل سرمایه‌داری توصیه میکرد. جناح چپ در حزب بر مشکلات تلفیق ایندو انگشت گذاشته بود. ولسی لنین در این تلفیق اشکالی نمیدید. برای او انترناسیونالیسم پرولتری سنگ - بنای سیاست خارجی شوروی بود. در تئوری، حفظ روابط معمولی بین دولتی نمیتوانست بمعنی تأیید سیاست داخلی کشورهای سرمایه‌داری و یا سرکوب جنبشهای انقلابی باشد. با این وجود اتحاد شوروی از اتهام توطئه (از طسیرف بورژوازی) و یا قربانی کردن جنبش انقلابی (از طرف چپ) مضمون نبود.

شاید بتوان گفت که تقریباً تمام مقوله‌هایی که در دوره‌های گوناگون توسط رهبران شوروی دستچین شده و سپس بکنار گذاشته شده‌اند در تجربه کوتاه سیاست خارجی شوروی زیر رهبری لنین ظاهر شدند. لنین مبتکر سیاست "دلتان"، "مقوله دو اردوگاه"، "تز حلقه ضعیف" و "راه رشد غیر سرمایه‌داری" بود. مشخصات اساسی سیاست جهانی پس از انقلاب اکتبر ذیلاً فرموله شده:

- ۱ - تضاد ساختاری بین سوسیالیسم (که توسط اتحاد شوروی نمایندگی میشد) و سرمایه‌داری (به نمایندگی قدرتهای بزرگ)
- ۲ - تضاد طبقاتی بین کار (طبقه کارگر کشورهای پیشرفته) و سرمایه (بورژوازی کشورهای پیشرفته و ماقبل سرمایه‌داری)
- ۳ - روابط سلطه‌ای منتج از سرمایه‌داری - امپریالیسم، یعنی رابطه بین قدرت‌های بزرگ و مستعمرات و همچنین نیمه مستعمرات و کشورهای وابسته و سرمایه‌داری کوچکتر.
- ۴ - رقابت بین دولتی (خصوصاً بین قدرتها برای تقسیم مجدد جهان و کسب منابع مبادله و بازار)

به بند اولی به ترتیب به مقوله انترناسیونالیسم پرولتری مربوط بودند؛ سارزه طبقه کارگر برای سوسیالیسم و رهایی ملی به هم پیوسته در نظر گرفته میشوند. و تضاد آخر - رقابت بین دولتها - در محدوده همزیستی سلامت‌آمیز قرار میگرفت. در برخی مواقع رهبران شوروی تضاد سوم را بخشی از سیاست همزیستی سلامت‌آمیز قرار داده و در مواقعی دیگر حمایت از رژیمهای بورژوازی ملی را (بسته به اینکه آنها دوست یا دشمن ارزیابی شوند) در برنامه انترناسیونالیسم پرولتری میکنند. در دوره‌هایی که جنبش کمونیستی در کنار جنبش عمومی ضد استعماری قرار داشت (چین، هند) رهبران شوروی عموماً رابطه خود را با اولی در بخشی از برنامه انترناسیونالیسم پرولتری و رابطه با

"این پروسه نیروی یک قانون عینی را داراست: با یک فاجعه یا تلاشی جمعی برای دستیابی به نظم اقتصادی جدیدی که منافع همگان را بر مبنایی برابر مورد توجه قرار دهد." (۳)

"منافع انسانیت" در سیاست جهانی معاصر بنا بر تعریف از مرزهای ملی، دولتی یا طبقاتی فراتر رفته و بر همه چیز اولویت مییابد. این نگرش تمام-انسانی ریشه در پایه‌های مادی جهان دارد؟ جهانی که هر چه بیشتر به هم پیوسته، یگانه و به هم وابسته میشود. در کنار این درهم‌تنیدگی جهان بسا مسائل مشخصی که نسل انسان را در عمر هسته‌ای تهدید میکنند، مواجه است. تلپور این نگرش تمام-انسانی محک جدیدی را برای ارزیابی وضعیت کنونی و سیاست خارجی شوروی در نظر گرفته است. به این ترتیب تضاد جدیدی بین کسانی که نیاز اولویت دادن به "منافع انسانیت" را درک میکنند و آنان که از درک این امر عاجزند شکل گرفته است. تفکر سیاسی جدید مرزبندی مشخصی با چهارچوب پیشین تفکر سیاسی استالینی در عمومیت آن و سیاست خارجی بطور اخص دارد. از دیگر مشخصه‌های بارز این تفکر فرموله شدن آن در یک سیستم دکماتیک جدید است. گریباف در پیشگفتار کتاب خود پرسترویکا اینگونه مینویسد: "مانه هیچ راه حل جهان‌شمولی داریم، ونه ادعا میکنیم آنچه مطرح میکنیم تنها حقیقت است."

عموماً دو جریان در "تفکر نوین" قابل رویت هستند. یکی مدافع جانانه یک اقتصاد جهانی است. و خواهان شرکت کشورهای سوسیالیستی حاضر در این کل. این نکته که اقتصاد جهانی تضاداً اقتصادی سرمایه‌داریست و دخیل بود در آن ممکن است بمعنی قبول قوانین اش باشد نظر نمیرسد که "متفکرین نوین" را مشوش کند. دولتمداران فراوانی از این ایده که "تفکر نوین" مدافع قبول، یا حداقل رد نکردن، وضعیت کنونی بین‌المللی و رابطه بین قدرتها میباشد، استقبال میکنند. جریان دیگری که در "تفکر نوین" رویت میشود درکی است مبنی بر اینکه سوسیالیسم برابر با جمع جبری سوسیالیسمهای ملی - از جمله کشورهای با سطح رشد نیروهای مولده بسیار بائین - نیست. توسعه هم‌کاپیتالیسم و هم سوسیالیسم در مرادوه برای تحقق سوسیالیسم جهانی ضروری است. در این تفکر هدف انقلاب جهانی بکنار گذاشته نمیشود، ولی تا زمانیکه پرسترویکا اتحاد شوروی را در وضعیت بهتری قرار دهد به تعویق انگذده میشود. اگر این فرمولبندی جدید سیاست خارجی شوروی را جدی بگیریم تاثیرات آن بر جهان سوم چه خواهد بود؟ چگونه اتحاد شوروی جهان را در شرایط نوین توسعه میدهد؟ هدف این بخش کاووشی است در پرسترویکا، در سیاست خارجی و بررسی

۱۹ حزب در سال ۱۹۵۲ مورد سؤال قرار گرفته بود و دستورات او تشریحی همز - یستی مسالمت آمیز رامورد تجدید نظر قرار داد. به این ترتیب در سال ۱۹۵۶ اعلام شد رقابت سوسیالیسم و کاپیتالیسم الزاما به جنگ منجر نخواهد شد. این تجدید نظر متوجه ظهور آجمن هسته‌ای و موقعیت جدید اتحاد شوروی بعنوان يك قدرت جهانی بود.

روند رهایی جهان سوم از قید استعمار به اتحاد شوروی فرصت تاز ۱۵ ی برای بافتن متحدینی در کشورهای جهان سوم بدید آورد ، بخصوص که اغلب این کشورها (مصر ، الجزایر ، غنا ، گینه ، مالی ، کنگو ، سومالی ، تانزانیا ، سوریه ، عراق و برمه) میگویندند تا از "مدل" کاپیتالیستی فاصله بگیرند . هیچکدام از این دولتها توسط احزاب کمونیست اداره نمیشدند . خرنجف با بکار گرفتن برداشت گسترده از انترناسیونالیسم پرولتری خواستار همکاریهای چند جانبه با جنبشهای رهایی بخش ملی شد . او خواهان آشتی با جنبش غیرمتمدنها بود (تشکیل ۱۹۵۵) . جهان سوم وزن بیشتری در سیاست خارجی شوروی کسب کرد . و ابزار جدیدی در سیاستگزاری خارجی مورد استفاده قرار گرفتند (مانند پروژه های کمکی که غالبا وسیع و برای کشورهای جهان سوم بسیار سودمند بودند) . کمک شوروی که عموما متوجه رژیمهایی بود که راه غیر سرمایه‌داری را برگزیده بودند و از راه‌های مورد استفاده در بحث مربوط به کمک به جهان سوم را متحول کردند . در این دوره جهان سوم به چشم " متحد طبیعی " شوروی نگریسته میشد . برنامه ۱۹۶۱ حزب نسبت به تحولات بسیار خوشبینانه بود .

" موج پرقدرت رهایی ملی سیستم استعماری را بکنار زده پایه‌های امپریالیسم را متزلزل میسازد " . اینگونه تصور میشد که سیستم بین‌المللی بسا شتاب به سمت سوسیالیسم حرکت میکند . پیش بینی میشد تا سال ۱۹۸۰ تولید خالص اتحاد شوروی از ایالات متحده پیشی بگیرد . در نیمه دوم دهه ۱۹۶۰ ارقام رشد اقتصادی پس از يك دوره رشد کند ، بهبود یافت و افزایش تلاشهای تسلیحاتی دوره برژنف در آغاز دهه ۱۹۷۰ به آنچه برابری استراتژیک با ایالات متحده نامیده میشد ، انجامید . تصور تغییر تدریجی توازن نیروها به نفع اتحاد شوروی در این دوره شکل گرفت هرچند که انتظارات مربوط به آینده سوسیالیسم به خوشبینی دوره خرنجف نبود .

در دهه ۱۹۷۰ دولتهای تازه شکل گرفته در مستعمرات سابق پرتقال در آفریقا ، در یمن جنوبی ، هندوچین ، اتیوپی ، افغانستان و نیکاراگوئه جهتگیری سوسیالیستی اتخاذ کردند . این کشورهای غالبا شدیداً عقب مانده مورد حمایت شوروی قرار گرفتند . موج انقلاب در جهان سوم موجب توجه و تأکید دوسا ره اتحاد شوروی به رابطه با دولتهای رادیکال - چپ در جهان سوم شد . مسکو بر اهمیت ایجاد احزاب انقلابی پیشرو بر پایه مارکسیسم - لنینیسم در کشورهای با جهت گیری سوسیالیستی با فشاری میکرد .

در اواسط دهه ۱۹۷۰ سخنرانیها و مقالات بیشمار به اتحاد شوروی جلوه یسک قدرت جاه طلب جهانی را میداد . قدرتی که حرکت چرخ تاریخ را به نفع خسود ارزیابی میکرد و آماده بود از شرایط بیشتری بهره را ببرد . لیکن با رشد تعداد کشورهای متمایل به سوسیالیسم و افزایش دخالت اقتصادی شوروی در جهان سوم ، رشد اقتصادی در اتحاد شوروی کند شد و توانایی محدود اقتصادی شوروی در متاثر ساختن تحولات جهان سوم هر چه بیشتر آشکار گشت .

برنامه بین‌المللی گرباجف

در سخنرانی گرباجف در کنگره ۲۷ (۱۹۸۶) هیچ اشاره‌ای به دولتهای متمایل به سوسیالیسم یا دموکراسیهای انقلابی ، و یا حتی جنبشهای رهایی بخش ملی در جهان سوم وجود نداشت . مشخصه این سخنرانی کمترین توجه به مسئله جهان سوم بود . در مقایسه با سخنرانی برژنف در کنگره سال ۱۹۷۱ ، واره‌های تحلیلی کاملاً متفاوت بودند . برژنف در سال ۱۹۷۱ واره‌های جنگجو - بانهای را برای توضیح استعمار جهان سوم بکار گرفته بود . ولی گرباجف روابط بین‌المللی را در محدوده طمقات مورد تحلیل قرار نمیدهد . برنامه جهانی او را نمیتوان برنامه سوسیالیسم جهانی ولی شاید بتوان برنامه ادامه حیات انسانیت نامید . مسائل جاری جهانی - در صدر آنها مسئله جنگو صلح - آنقدر نوری ارزیابی میشوند که برخوردی مشترک و همه جانبه را ضروری میسازد . رهبری شوروی جهانی را در نظر دارد که نیروهای تابحال آنتاگونیستی و متضاد آن در يك ائتلاف استراتژیک بین‌المللی شرکت داشته باشند . تصور گربا جف بقیه در صفحه ۱۸

دومی را در برنامه همزیستی مسالمت آمیز - یا حداقل در تعریف گسترده‌تری از انترناسیونالیسم پرولتری - قرار میدادند . ولی عموماً آشتی دادن دو سیاست حمایت از بورژوازی ناسیونالیست و کمونیستهای يك کشور نیمه مستعمره بسیار دشوار بود (چین - ترکیه) .

هرچند که تفکیک روابط در سطوح دولت با دولت ، مردم با مردم و حزب با حزب در عرصه تشریح امری کاملاً دست یافتنی نبود ، تجربه عملی مشکلات را نمایان ساخت . در اغلب موارد دولت ، حزب و پرسنل قانونگذار اتحاد شوروی درهم ادغام شده بودند و طرف مقابل خواه ناخواه درك نقطه نظر شوروی را مشکل مییافت . آنکه که مفهوم انترناسیونالیسم پرولتری در چهارچوب تنگ طبقاتی قرار میگرفت حاصل حمایت عمومی از جنبش رهایی بخش ملی و حمایت جانانسه از جنبش کمونیستی نهفته در آن بود . و زمانیکه انترناسیونالیسم پرولتری در معنای وسیعتری درك میشد حاصل آن حمایت از بلوک طبقات بود که غالباً بسند شکل حمایت مادی و سیاسی بورژوازی ناسیونالیست در جنبشهای رهایی بخش ملی تحقق مییافت .

در دهه ۱۹۲۰ م . ن . روی " مارکسیست هندی با انتقاد از طرح تزهای لنین مربوط به مسئله ملی و استعماری استدلال کرد که حمایت کمونیستها از بورژوازی ناسیونالیست در کشورهایی مانند چین و هند سیاستی آشکارا نادرست و محکوم به شکست است . " روی " سؤالی را مطرح کرد که هنوز در سیاست خارجی اتحاد شوروی بدون پاسخ مانده : برای پیشبرد منافع سوسیالیسم جهانی به چه نیرویی میتوان اتکا کرد ، کمونیستهای جهان سوم یا بورژوازی ناسیونالیست ؟ این تنش در دکتترین انترناسیونالیسم پرولتری مانند رشته‌ای بهم پیوسته در تئوری و عمل سیاست خارجی اتحاد شوروی از آغاز پیدایش تا ظهور گرباجف در رهبری حزب مشاهده میشود .

در دوره نپ سیاست خارجی اتحاد شوروی در دست استالین و یوخارین بود . در آن دوره انترناسیونالیسم پرولتری در تعریف گسترده‌اش بکار گرفته میشد تا بورژوا ناسیونالیستها در ائتلاف با کمونیستهای کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره را نیز در برگیرد . احزاب کمونیست تشویق به شرکت در "جبهه های دمکراتیک ملی " و " بلوکهای چهار طبقه‌ای " میشدند (مانند وحدت بسا کومینتانگ چین ، کنگره ملی هند ، سرکات اسلام اندونزی و واده مصر)

در اواخر دهه ۱۹۲۰ هنگامیکه اتحاد شوروی وظیفه دوگانه شتاب بخشیدن به صنعتی کردن و اشتراکی کردن را در دستور کار خود قرار داده بود ، روابط با قدرتهای بزرگ متشنجتر شد . ششمین کنگره کمینترن انترناسیونالیسم پرولتری را به نفع مفهوم محدودتر آن فرموله کرد . توصیه کمینترن به احزاب کمونیست در مستعمرات جدایی صفوف از بورژوازی ملی و تدارک قیام بود . در آسیا احزاب کمونیست چین و هندوچین مبارزه مسلحانه را در اوائل دهه ۳۰ آغاز کردند ، در آمریکای لاتین نیز حزب کمونیست برزیل اینگونه عمل کرد . بنظر میرسد هرگاه برنامه همزیستی مسالمت آمیز با ائتلاف با قدرتهای بزرگ در سیاست خارجی اتحاد شوروی کمرنگ میشد ، تعریف محدودتر از انترناسیونالیسم پرولتری قوت میگرفت . از ۱۹۳۵ تا ۱۹۳۹ کمینترن ایده ایجاد جبهه‌های متحد توده‌ای را تبلیغ میکرد و باندول به سمت درك گسترده‌ای از انترناسیونالیسم پرولتری جهت گرفت . از ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۱ کمینترن به احزاب کمونیست محلی توصیه نمود تا برای صلح و علیه تدارکات جنگی قدرتهای استعماری فعال شوند . در طول جنگ جهانی دوم ، اتحاد شوروی مولف اردوگاه متفقین بود و تمام احزاب کمونیست از این نمونه پیروی کرده جبهه‌های میهنی ضدفاشیسم را شکل دادند . پس از جنگ جهانی دوم ، اتحاد جماهیر شوروی متحدین جدیدی در اروپای شرقی ، چین ، ویشنام و کره شمالی یافت : جنگ سرد آغاز شد .

در ۱۹۴۷ کمینفرم پس از انحلال کمینترن شکل گرفت . آندری زدانسف خوش آمدگویی درك محدود از انترناسیونالیسم پرولتری بود . او به احزاب کمونیست توصیه نمود تا سیاست قیام و مبارزه با بورژوازی ناسیونالیست متحدين سابق - را در برنامه خود جای دهند (مانند مبارزه حزب کمونیست چین علیه کومینتانگ) در چین این سیاست موفق بود . ولی در کشورهای دیگر - هند ، برمه ، مالزی ، فیلیپین و اندونزی - احزاب کمونیست شکست خوردند . پس از مرگ استالین ، خرنجف بازنگری سیاست خارجی شوروی را که از کنگره

اخبار مبارزات کارگران و زحمتکشان

پیامدهای افزایش تولید در کارخانه خاور

با گذشت بیش از شش ماه از اعلام وضعیت فوق‌العاده در کارخانه خاور بمنظور بهره‌کشی وحشیانه از کارگران اکنون بیش از هر زمان دیگری این سیاست جدید با بن بست مواجه شده است. این سیاست که با هدف ایجاد و فضای مساعدی برای تشدید استثمار و افزایش تولید با اجرای بیسابقه‌ترین آئین نامه انضباطی و تنبیهی ملازم گشت باعث اختلال جدی و مشکلات فزاینده در تامین قطعات و موتور مورد نیاز از آلمان عملاً با شکست روبرو شد. بر مبنای برنامه افزایش تولید میبایست از مهر ماه تولیدات کارخانه از مونتاز ۸ کامیون در روز در گام نخست به تولید ۴۵ کامیون در روز ارتقا یافته و پس از چند ماه با برنامه ریزی دقیق این میزان تا سقف تولید ۶۰ کامیون در روز تثبیت گشته و تداوم یابد. اما در ظرف سه ماه فصل پائیز بواسطه عدم تحویل موتور و گیربکس و مشکلات تامین ارز مورد نیاز در تامین قطعات، تولیدات کامیون در این کارخانه نه تنها هیچگونه رشد ننموده بلکه بواسطه رکود در تولیدات خطر اخراج و بیکاری هر دم افزایش یافته است. لازم توضیح است که مدیریت جدید به منظور ایجاد بستر مناسب برای افزایش تولید و تشدید بهره‌کشی تدابیر بسیاری اندیشیده و بمورد اجرا گذاشته بود. تدوین و اعمال شدیدترین آئین نامه انضباطی، کنترل گسترده کارگران در طول روز توسط پرسنل انتظامات و دایره حراست، و نظارت بر ساعات ورود و خروج و مرخصی روزانه و تاخیر در ورود از جمله این تدابیر میباشند. اما با ناکامی در افزایش تولید و عدم موفقیت در ۲ شیفته کردن کارخانه بختک اخراج و باز خرید کارگران بیش از گذشته سایه گسترانده است. در هفته‌های اخیر ابتدا از سوئ مدیریت اعلام شد که بدلیل افت تولیدی و ناتوانی در تاسیس هزینه‌های پرسنل، کلیه کارگرانیکه خواهان باز خرید میباشند در صورت موافقت با دریافت سه ماه حقوق در ازای هر یکسال سابقه کار اسامی خود را اعلام نمایند. اما تنها ۷۰ نفر از کارگران از این پیشنهادات استقبال نمودند لذا مدیریت بدلیل عدم استقبال از باز خرید ناوطنیانه از کلیه سرپرستان واحدها درخواست نموده که اسامی کارگرانیکه در قسمتهای مختلف زائد تشخیص داده میشوند جهت باز خرید اجباری (یعنی اخراج) به کارگزینی ارائه دهند. براساس خبرهای منتشره در سطح کارخانه مدیریت در نظر دارد که حدود ۹۰۰ نفر از کارگران را از کار اخراج نماید. تا در اولین سال دهه بازسازی و برنامه پنج ساله اقتصادی رژیم اسلامی با افزودن بر خیل میلیونی بیکاران شکوفائی اقتصاد بحران زده خود را جشن بگیرد.

طرح افزایش تولید در کارخانه خاور

سرانجام محصولات دهه باز سازی و برنامه پنج ساله اقتصادی رژیم فقها از چند ماه پیش قدم نا مبارک خود را به تروین کارخانه خاور نیز گذاشت. با انتصاب مدیر عامل جدید از سوی وزارت صنایع سنگین از ۳ ماه پیش تا کنون سیاستهای جدیدی در کارخانه اعمال میشود که کلیات آن در یک بیان عبارت است، بهره گیری از انواع شرکتهای سروکارخانه بمنظور افزایش تولید با بهره کشی وحشیانه از کارگران. با ورود مدیر عامل جدید به کارخانه آئین نامه انضباطی خاصی تدوین شده و در اولین جلسه معارفه مدیر عامل با کارگران جزئیات آن چنین اعلام میشود. کارگران در طول سال تنها میتوانند ۵۶ ساعت مرخصی داشته باشند یعنی هر کارگر در ماه فقط ۴/۵ ساعت قادر به استفاده از مرخصی خواهد بود. نقض آئین نامه فوق ضوابط بشدت سختگیرانهای را برای کارگران در بر خواهد داشت. تا کنون کارگران زیادی بخاطر نقض آئین نامه فوق از کار تعلیق گشته‌اند. در همین راستا تا کنون بیش از ۳۰ نفر به کادر انتظامات کارخانه افزوده شده است. اخیراً تمامی بدن کارگران و داخل کتف و جورابشان را نیز گاهی باز بینی مینمایند. طبق برنامه مدیر عامل از میماه میبایست تولید از ۸ کامیون در روز در مرحله اول به ۴۵ و در فاز بعدی به تولید ۶۰ کامیون در روز افزایش یابد. در حالیکه در ازای تولید هر یک کامیون ۱۰ ریال حق تولید اضافه میگردد. البته به منظور فریب و مهار هر چه بیشتر اعتراضات کارگران و بر مبنای تشخیص سرپرستان به کارگران برای یکبار حدود ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ تومان بعنوان پاداشی در نظر گرفته شده که پرداخت خواهد شد.

اعتصاب معلمان در ارومیه

از اواسط آبانماه سالجاری به مدت دو هفته دبیران و معلمان مدارس راهنمایی، ابتدائی و متوسطه ارومیه اعتصاب نمودند و خواستار افزایش حقوق و مزایا شدند.

باز پس گیری زمین توسط اربابان دزفول

در اواسط آذر ماه برخی از زمینداران دوره شاه که در اثر انقلاب زمینهای خود را از دست داده بودند، با در دست داشتن حکم مقامات قضائی و در بناد نیروهای ژاندارمری تلاشی در جهت باز پس گیری آن نمودند که این امر با مخالفت حتی نیروهای حزب اللهی شهر دزفول مواجه گردید، در اثر این اعتراضات اجرای حکم مزبور متوقف شده است.

تظاهرات و راه بندان

زحمتکشان جاده ساوه

محله سلطان آباد واقع در ضلع شمالی جاده ساوه در ۳۰ کیلومتری تهران روز ۵ آذر ماه شاهد راه بندان و تظاهرات اهالی زحمتکش محله بود. ماجرا از این قرار بود که از مدتها پیش بخشدار قبلی با همکاری مامورین شهرداری خانه‌هایی را که در دست ساختمان میباشد، اقدام به تخریب مینمود اما با برکناری بخشدار قبلی، دست اندر کاران در برابر اعتراضات مداوم زحمتکشان این محلات با دادن وعده‌های تو خالی مبنی بر امکان ساختمان در صورت انتصاب بخشدار جدید از پاسخگویی به خواسته‌های اعتراضی اهالی طفره مینرفتند. با انتصاب بخشدار جدید و اعلام آنکه سیاست تخریب ساختمانهای در دست احداث این محلات با شدت همچنان استمرار خواهد یافت اهالی محله بویژه زنان زحمتکش بمدت چند ساعت اقدام به بستن جاده ساوه و اعتراض به این اقدام مامورین مینمایند. اهالی زحمتکش که حضور زنان در آن چشمگیر بوده روز ۵ آذر ماه در اعتراضی به وحشیگری مامورین رژیم و تخریب ساختمانها از اوایل صبح ضمن تظاهرات اقدام به بستن جاده ساوه مینمایند. در جریان این تظاهرات مامورین کمیته و سپاه بدون آنکه مستقیماً دخالت نمایند از مهر نظارت داشته و ماموران ژاندارمری مداخله مینمایند. زحمتکشان منطقه نیز با چوب و سنگ به ماشینهای مامورین ژاندارمری هجوم برده و بسیاری از آنان را متواری مینمایند. با دخالت نیروهای اعزامی بیشتر پس از چند ساعت راه بندان که طول ماشینهای متوقف در آن حدود ۱۰ کیلو متر بوده اهالی متفرق شده و اقدام به باز کنائی جاده مینمایند.

تشکیل گشت جدید

کمیته انقلاب اسلامی اخیراً برای مبارزه با بد اصطلاح "مفاسد اجتماعی" مبادرت به تشکیل گشت "زعد" نموده که علیه بد حجابی زنان فعالیت نماید.

درگیری اهالی تبریز با رژیم

در آبانماه سالجاری ماموران شهرداری با پشتیبانی نیروهای مسلح دهها خانه مردم را در اطراف کوی منظره تبریز انتهای خیابان طالقانی خراب نمودند. این اقدام رژیم منجر به درگیری مردم با پلیس گشته که بنا بد اخبار نریافتی حتی بد زد و خورد مسلحانه نیز کشیده شده است. در طی این درگیری چند تن از طرفین درگیری مجروح شدند.

همگام با کارگران و زحمتکشان جهان

آمریکا - چرا اتحادیهها در معرض سقوط قرار گرفتند.

دومینیک -

تهاجم نظامی علیه کارگران برق

دولت بالاگوئر به نظامیان دستور داد تا کارخانجات برق دومینیک را اشغال کرده و رهبران اتحادیهها و ۴۰۰۰ کارگر را از این کارخانجات بیرون برانند. این حملات با هدف پایان دادن به اعتراضات و خواستهای کارگران صورت میگیرد که بیک اعتصاب عمومی منجر گردید.

اعتصاب کارگران برق، تنها بخشی از مبارزه وسیع اتحادیههای کارگری دومینیکست برای مقابله با نتایج بحران حاد اقتصادی و سیاستهای اخیر دولت در تعقیب سیاستهای بانک جهانی و صندوق بینالمللی پول است که به تخریب وضعیت زندگی کارگران منجر شده است.

در کشور بیک اعتصاب عمومی بمدت ۴۸ ساعت اعتراضی به سیاستهای صندوق بینالمللی پول انجام گردید. اما اعتراضی صلح آمیز و قانونی کارگران با سرکوب شدید نیروهای نظامی روبرو شد، که ۹ کشته و صدها زخمی بجای گذاشت. تعدادی از کارگران نیز دستگیر شدند.

وین -

اتحادیهها و اقتصاد بازار

از جانب کنفدراسیون بینالمللی اتحادیههای آزاد کنفرانسی برای بررسی ابعاد اجتماعی رفاهی اقتصادی که در کشورهای اروپای شرقی و مرکزی بمورد اجرا گذاشته میشوند از ۲۰ تا ۲۳ سپتامبر در وین برگزار گردید. در این کنفرانس نمایندگان اتحادیههای اروپای غربی و شرقی، متخصصین جامعه مشترک اروپا، سازمان بینالمللی کار (OIT)، صندوق بینالمللی و سازمان همکاری و توسعه اقتصادی شرکت داشتند.

شرکت کنندگان در این کنفرانس روی مسائلی فعالیت اتحادیهها در این کشورها در دوره انتقال از اقتصاد با برنامه ریزی مرکزی به اقتصاد بازار متمرکز شدند. مکانیسم اقتصادی کنونی، مسائل نقش شرکتها در اقتصاد بازار، نقش دولت، خصوصی کردنها، اهمیت قراردادهای دسته جمعی در شرایط اقتصاد بازار، مرزها و کمکیهای اقتصادی کشورهای توسعه یافته سرمایه داری به کشورهای اروپای شرقی و مرکزی مورد توجه قرار گرفت. مسئله وحدت اتحادیهها در سطح ملی و بینالمللی نیز مورد بحث قرار گرفت.

بقیه در صفحه ۳۱

کاهش تعداد اعضای اتحادیهها برای کسب سود بیشتر هستند، اتحادیهها که وظیفشان دفاع از منافع کارگران است میباید مبارزه جدی خود را به پیش برند. در صنایع اتومبیل سازی، قرار دادهای جمعی تقریباً محو شده است. افزایش دستمزدها در این کارخانجات تنها سه در صد برای سال جاری (یعنی پائین تر از نرخ تورم) تعیین شده است. روشن است که در شرایطی که افزایش دستمزدها برای سالهای ۹۱ تا ۹۴ بین ۱/۶ تا ۲/۹ در صد تعیین شده، قدرت خرید کارگران باز هم کاهش خواهد یافت. در توافقی که بین اتحادیه و شرکت جنرال موتورز انجام شده، این شرکت تنها استخدام یک نفر از دو کارگری که از کارخانجات اخراج خواهند شد را پذیرفته است. در اینصورت از ۲۰ هزار کارگری که قرار است بزودی از این کارخانجات اخراج شوند تنها ۱۰ هزار نفر شانس اشتغال بکار را خواهند داشت و ۱۰ هزار نفر بقیه، دیگر هیچگاه از شانس داشتن کار و ادای چنین حقی برخوردار نخواهند شد.

مسئله کاهش تعداد اعضای اتحادیهها به یکی از مسائل جدی رهبران اتحادیهها در بسیاری از کشورها و هم چنین امریکا تبدیل شده است. در امریکا در سال ۱۹۵۵، ۳۹ درصد از جمعیت شافل عضو اتحادیهها بودند، در حالیکه در دهه هشتاد این رقم به ۱۶ تا ۱۷ درصد سقوط کرده است.

صاحبان کارخانجات و بویژه شرکتیهای چند ملیتی بیشترین تلاشی را برای کاهش تعداد اعضای اتحادیهها بخرج میدهند. طی سه سال گذشته، سه غول عظیم شرکتیهای اتومبیل سازی امریکا، یعنی جنرال موتورز، فورد و کرایسلر، حدود ۷۰۰۰۰ از اعضای اتحادیهها را بیکار کردند. طی این مدت جنرال موتورز و کرایسلر، ۸ کارخانهای را که کارکنانشان عضو اتحادیهها بودند تعطیل کردند. براساس برخی ارزیابیها در ۹ کارخانه متعلق به ژاپنیها در امریکا اتحادیهها نابود شدند. حدود ۸۰۰۰۰ کارگر امریکائی برای شرکتیهای اتومبیل سازی ژاپنی کار میکنند. در مقابل با تهاجم این شرکتها که خواهان

اتحاد شوروی -

تصمیمات مهم در کنگره موسس

اتحادیههای روسیه

کنگره موسس اتحادیههای روسیه در ۱۹ سپتامبر با بحث در مورد تضمینهای قانونی برای فعالیت اتحادیههای در بزرگترین جمهوری شوروی پایان یافت. در اسنادی که در این کنگره بتصویب رسید بر استقلال اتحادیهها از دولت، احزاب سیاسی و ارگانهای اقتصادی و حق فعالیتهای قانونی و مستقل تاکید شد.

این موضوع اتحادیهها را قادر میسازد تا از حق فعالیتهای قانونی خود استفاده کامل نمایند. در این رابطه آنها امکان طرح ایدهها، بحث بروی مصوبات پارلمان و در صورت لزوم طرح آلترا تیبوهائی برای مصوبات پارلمانی را فراهم میسازند.

در پایان، در مورد رابطه دولت و اتحادیهها و با بحثیهای در مورد تأمینهای اجتماعی، محیط زیست، تجدید و بازسازی روستاها و مسئله مسکن و سایر مسائل روز موادی بتصویب رسید. شرکت کنندگان در کنگره بیانیهائی در مورد "حقوق کارگران فدراسیون روسیه" و در رابطه با تضمینهای برای حقوق فرهنگی، شهروندی و فردی مردم جمهوریهای شوروی صادر نمودند.

پرو -

خواست حمایت بینالمللی

از مبارزه کارگران پرو

دو اتحادیه سراسری بینالمللی از مبارزه کارگران و مردم پرو در برابر برنامههای دولت جدید بریاست جمهوری آلبرتو فوجی حمایت کردند. این برنامهها که به توصیه صندوق بینالمللی پول بمورد اجرا گذاشته شده، فقر و بیعدالتی اجتماعی را در پرو تشدید کرده و خواهد کرد. دو اتحادیه بزرگ کارگران پرو، یعنی اتحادیه کنفدراسیون عمومی کارگران پرو که وابسته به فدراسیون بینالمللی اتحادیهها است و کنفدراسیون کارگران پرو، که وابسته به کنفدراسیون بینالمللی اتحادیههای آزاد است، حرکات اعتراضی را در ۱۷ سپتامبر در پرو سازمان دادند. بعنوان بخشی از این حرکات اعتراضی، ده معدنی دست به اعتصاب غذائی بمدت چهل روز زدند. در حال حاضر وضعیت جسمی این کارگران خطرناک است و اتحادیههای جهانی نگرانی خود را نسبت به سلامتی ده معدنچی اعلام کردند.

کارگران و اتحادیههای آنها در پرو برای مقابله با اثرات بحران جدی اجتماعی و اقتصادی در کشور مبارزات قهرمانانهای را سازمان دادند، تا بتوانند از دستاوردهای مبارزانشان که مورد تهدید سیاستهای حکومت جدید قرار گرفته دفاع کنند.

سیاست خارجی ...

د ناله از صفحه ۱۵

از آینده جهانی تحول یافته و ایجاد نظم بین‌المللی است که سیستم‌های اقتصادی - اجتماعی مختلف با همزیستی و همکاری مسالمت آمیز رادر برگردد . اینچنین ادعا میشود که تقابل سرمایه‌داری و سوسیالیسم را نمیتوان به سطح تقابل کشورهای سرمایه‌داری و سوسیالیستی تقلیل داد، و اینکه عناصر سوسیالیسم در جهان " غیر سوسیالیستی " نیز حضور دارند . نقطه آغاز گریاچف اینستکه روابط بین‌المللی باید بر پایه انسانی‌تری بنا شود . (۵) انسانی کردن روابط بین‌المللی یعنی تعهد دولتها به " فراتر رفتن از اختلافات ایدئولوژیک (۶) . لسه‌های تیز ایدئولوژیک در روابط بین دولتی زمانی میتواند از بین برود کسه " نگرانی برای منافع ملی خود " با " احترام به منافع دیگر کشورها همسرانه شده ، و به اصل سازمانگر زندگی بین‌المللی تبدیل شود . (۷) در این زمینه بود که حزب کمونیست ۱۰ ش ، در کنگره ۲۷ ام ، تعریف خرسچف از همزیستی مسالمت آمیز بین دولتها با نظامهای اجتماعی متفاوت را بعنوان شکلی از مبارزه طبقاتی مردود شمرد (۸) برای حزب کمونیست ، همزیستی مسالمت آمیز بمثابه ارزشی فراگیر و راهنمای روابط بین دولتها سوسیالیستی نیز میباشد . (۹) مقوله انترناسیونالیسم پرولتری که بطور سنتی یکی از پایه‌های سیاست خارجی شوروی بود ، بکنار گذاشته شده است . بنظر میرسد که برای گریاچف تلاش بخش ماقبل سرمایه‌داری جهان برای دستیابی به سوسیالیسم فقط مربوط به نیروهای مرفعی آن ملت میشود و نمیتواند عنصری از سیاست خارجی شوروی باشد البته حمایت مادی از دولتهایی که به سوسیالیسم معتقدند امر مستقلاً اسبست . پریماکف ، مدیر انستیتو اقتصاد جهانی و روابط بین‌المللی اینگونه مینویسد : " بطور کلی روابط بین‌المللی نمیتواند ترسه تعیین‌کننده نبرد بین سوسیالیسم و کاپیتالیسم جهانی باشد! او همچنین استدلال میکند : " ثنوری مارکسیستی مبارزه طبقاتی نیاز به یک تغییر اساسی دارد . این بمعنی جستجوی برون رفتن از شرایط بحران کنونی و همچنین یافتن شیوه‌های نوسازی اجتماعی در شرایط بسیار پیچیده نوین میباشد . عصر هسته‌ای نیروهای انقلابی را در تصمیم‌گیری شان برای مبارزه مسلحانه مجبور به احتیاط فراوانی میکند و آنها باید اشکال گوناگون تندرویهایی چپگرایانه را قاطعانه مردود شمارند . " (۱۰)

شاخه‌ها زوروف اشاره میکند که مقوله مارکسیستی دو سیستم اجتماعی متضاد در برخی موارد بسیار ساده انگارانه برداشت شده ؛ مقوله دولتهایی که فرامیور نه‌ای اجتماعی - اقتصادی متفاوتی را نمایندگی میکنند عملاً جانشین مقوله‌ها نظمیهای متفاوت شد . در نتیجه ایده رقابت بطور اجتناب‌ناپذیری مشخسه تمام روابط بین‌دولتی شد . پیشرفت سوسیالیسم در مقیاس جهانی عموماً با رشد قدرت اقتصادی کشورهای سوسیالیستی و پدیده بحرانهای انباشت در این یا آن حوزه اقتصاد سرمایه‌داری اندازه‌گیری میشود . و البته با توجه به تغییرات در توازن قدرت نظامی . تغییرات اجتماعی روزافزون در کشورهای سرمایه‌داری بعنوان " کمتهای ناچیز " نادیده گرفته میشوند . این تصور مکانیستی رقابت بین دو سیستم یا زتاب بسیار ابتدایی از واقعیت بوده که آنرا مخدوش کرد و مانع از آشکار شدن تمام جوانب این روند اجتماعی - اقتصادی بسیار پیچیده میگشت . (۱۱) این برخورد د نشانگر زیر گرفتن تصور استالینیستی از سوسیالیسم در یک کشور است . تصویری که تکمیل سوسیالیسم در یک کشور را محتمل میدانست و پیشرفت جهانی بطرف سوسیالیسم را عملاً با تثبیت قدرت اتحاد شوروی برابر ارزیابی مینمود . گریاچف مفهوم دو بازار جهانی رقیب را کنار گذاخته است . او آنطور که رسم برزنف و جانشینانش بود ، از جابجایی مداوم توازن نیروهای جهانی به نفع سوسیالیسم سخن نمیراند . در برداشت گریاچفی جدید ، اینطور بنظر میرسد که برای دستیابی به صلح در این دنیای " بهم‌وآمیخته " نیازی نیست تا امپریالیسم به سوسیالیسم تحول یابد . اینطور بنظر میرسد که دمیدن حیات دوباره به سوسیالیسم نه در جدایی آن از سیستم جهانی سرمایه‌داری بلکه دقیقاً برعکس ، در نزدیکی و مبادله با آن است که متحقق میشود . به این ترتیب ایده یک دنیای " بهم‌واسته ، یگانه و بهم پیوسته " جانشین چهار - چوب سیاست خارجی لنینی در رابطه با دو اردوگاه ، تضاد طبقاتی ، تسلط معدودی بر تعداد زیادی از کشورها و رقابت بین کشوری شده است . تا سال ۱۹۸۶ ایده " بهم‌واستگی " با تمام جوانش در اتحاد شوروی مورد قبول واقع شد . اگر قرار باشد " تفکر نوین " در عمل پیاده شود ، جنبش کمونیستی دنیا سرمایه‌داری و جنبشهای انقلابی جهان سوم نمیتوانند انتظار حمایت چنداسی

از اتحاد شوروی داشته باشند . هر چند که بسیاری از بنیانگذاران تفکر نویسن اینرا تکذیب میکنند . بعنوان نمونه پریماکف به اسنادی از کنگره ۲۷ حزب اشاره کرده که در آنها کمتهای خارجی برای ایجاد شرایط انقلابی - که ح . ک . ش . در حال حاضر از آنها دریغ میکند - از کمک به " نیروهای انقلابی ای کسه بر شرایط عینی مبارزه - علیه اختلاف ملی و اجتماعی تکیه دارند " تفکیک شده‌اند . (۱۲) البته تمام مسئله اینستکه این مرزبندی چگونه خواهد بود .

در گذشته جابجایی‌های مداومی در استراتژی سیاست خارجی ، از حمایت نیروهای انقلابی و رژیمهای رادیکال تا تاکید بر حمایت از رژیمهای میانه‌رو و اختلافات وسیع صورت گرفته است . تا قبل از ورود گریاچف این جابجایی‌ها در محدوده یک چهارچوب نظری واحد صورت میگرفت ولی گریاچف دست به تغییر پارامترهای نظری اتحاد شوروی زده است . بنابراین دکتورین انترناسیونالیسم پرولتری به بستورانده شده تا نکتیرین همزیستی مسالمت آمیز یا بهم‌واستگی جای آنرا پر کند . این تغییر در سیاست خارجی شوروی نتیجه‌روشن‌پراگماتیستی گریاچف نیست . تمام رهبران شوروی بدرجات مختلف پراگماتیست بوده‌اند . بدین معنی خط دنباله‌داری از سیاست خارجی وجود دارد . ولی تغییر واقعی در دوره گریاچف کنار گذاشتن چهارچوب قدیمی سیاست خارجی برای بکاربردن پراگماتیسم نوع خودش میباشد .

دولتهای متقابل به سوسیالیسم: گذار به سوسیالیسم؟

موازات بازکردن سر " جمعه جادویی " پرستهای بی‌بی‌سی در باره ذات سوسیالیسم در کشور خود ، منفکرین شوروی فایده سوسیالیسم برای جهان سوم را نیز زیر سؤال بردند . بنا به گفته آواکوف ، یکی از محققین بنام جهان سوم : " شماره انتشارات مربوط به مشکلات جهتگیری سوسیالیستی با کمیت تحقیقات نسبت عکس دارد . بجای تحلیل از بحران موجود در دولتهایی کسه جهتگیری سوسیالیستی دارند و پدیده‌های منفی دیگر مانند از هم پاشیدن کامل اقتصاد ، سیاست خارجی و داخلی الفاظ من درآوردی مورد استفاده تسرا ر میگیرند . " (۱۳) میرسکی متخصر جهان سوم تحلیل‌های خوش‌بینانه قبلی شوروی در رابطه با توسعه جهان سوم را مورد انتقاد قرار میدهد : " سالباطول کشید تا ما اهمیت و نفوذ طبقات مبنای ، روشنفکران ، بوروکراسی و ارتش را دریابیم ، نکته‌ای که در حقیقت مدت‌ها پیش توسط استادان غربی درک شده بود . و سالباطول کشید تا ما به وزن قابل توجه سنتها و نهادهای اجتماعی غیر - طبقاتی مانند نیل‌گرایی ، جدایی ریشه‌دار جوامع آسیایی ، آفریقای برمیانی قومیت ، مذهب ، کاست و کلان که ریشه در نظم قدیمی رابطه حامی و حمایت - شونده دارند و بر تضادهای طبقاتی سایه می‌افکنند ، واقف شویم . پیشک تنفادهای طبقاتی وجود دارند ولی فقط در شکل‌های پوشیده ، غیرمستقیم و سالباطول طرح میشوند . کشورهای متقابل به سوسیالیسم از لحاظ اقتصادی سه سیستم سرمایه‌داری جهانی متصل مانده‌اند . حتی چپ‌ترین و مرفعی‌ترین رژیمها بیشترین اعتبار را از کشورهای غربی که بیشترین مبادله تجاری را با ایشان دارند ، دریافت کرده‌اند . جهان سرمایه‌داری همراه با ارسال محصولات خود ، فعلاً سه سیستم ارزشی خود را نیز به آسیا و آفریقا منتقل میکند . کمسک سیستم جهانی سوسیالیستی و نفوذ آن ممکن است مثلاً تاثیر کاپیتالیسم را کاهش دهد ولی قادر نیست - لاقول در شرایط فعلی - آنرا خنثی کند . " (۱۵)

شبنیس میگوید ، تجربه اتحاد شوروی با ممر نشان داد که انتخاب راه رشد سوسیالیستی قابل تغییر است . دلیل آنهم در وضعیت داخلی کشورهای درحال توسعه سهفته است : " بیش شرطهای وقوع چنین حرکت‌های تهرایی را در این حقیقت میتوان یافت که برخی از پدیده‌های منفی اجتماعی از قبیل فساد ، حمایت از خویشان ، عدم کارایی اقتصادی و اجرایی ، رکود یا رشد ناچیز سطح زندگی ، بیتفاوتی توده‌ها ، دولتهای غیر دموکراتیک و پدیده‌های بسیاری از این قبیل ریشه در ساختار اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی موجود کشورهای توسعه یافته دارند . انتخاب جهتگیری مرفعی خود با توجه به اشکال مشخص رهبری سیاسی در کشورهای مشخص و عدم حضور پایگاه وسیع طبقاتی کارگری برای ساختن سدهای نسبتاً مستحکم در مقابل پدیده‌های نامبرده کفایت نمیکند . " (۱۶)

آواکف این فاکت تاریخی را خاطر نشان میکند که جهتگیری سوسیالیستی بطریق اولی توسط فقیرترین کشورها اتخاذ شده است . این خود نکته قاسم

بالا انعکاس همه جانبه انتشارات شوروی در زمینه مسئله جهان سوم نیستند ، آنها را میتوان مشخصه جهت گیری جدیدی ارزیابی کرد که توسط رهبریت حزب در دوره گریباچف مشروعیت یافته . عمده حتی نقش اتحاد شوروی با دیدن انتقاد ی مورد تحلیل قرار گرفته . اخیراً بویوین در ایزوستیا نوشت : " تا بحال هیچ جامعه ای که در تمام وجوه خود مدل ، نمونه و انگیزه ای در مبارزه برای تحسول سوسیالیستی جهان باشد بوجود نیامده است " . یکی از دلایلی که بویوین برای توفیح عدم موفقیت احزاب کمونیست بخش سرمایه داری جهان در جذب وسیع توده ها برمی شمارد پدیده شکست ها ، تضادها ، بحرانها و رکود در توسعه اتحاد شوروی ، دیگر کشورهای سوسیالیستی و سوسیالیسم جهانی " است . (۲۲)

این وجود حتی منتقدترین متخصصین شوروی راه توسعه جهان سوم را به دید ه مثبت مینگرند . آواکف تاکید میکند " این نباید به معنی شکست مدل جهت گیری سوسیالیستی برداشت شود ، این نباید به نتیجه گیریهای بیش از حد بدبینانه نسبت به آینده دراز مدت سوسیالیسم بیانجامد " . (۲۴) معاون رئیس بخش بین المللی کمیته مرکزی ، پروتنتس ، به پتانسیل ضد امپریالیستی جهان سوم تاکید دارد : " کشورهای در حال رشد مخزن اجتماعی قابل اشتغال احساسات ضد امپریالیستی باقی میمانند ، که پایه های عینی شان نه تنها محدود و یسا ضعیف نمیشود بلکه برعکس در حال گسترش و تحکیم اند " . (۲۵)

پروتنتس به موج دولتی شدن در جهان سوم ، به این واقعیت که تولیدات صنعتی ایسین کشورها در ۲۰ سال گذشته ۳/۵ برابر رشد کرده و به این واقعیت تاریخی که تعداد مستخدمین در اوائل دهه ۸۰ به ۱۸۰ میلیون میرسد ، (بیش از نیمی از پرولتاریای تمام جهان سرمایه داری) اشاره دارد . بنا به گفته های او جنبش طبقه کارگر جهان سوم پیشرفتهای چشمگیری داشته : " پتانسیل ضد امپریالیستی در حال حاضر بیش از هر زمان دیگریست ، هر چند که این پتانسیل به خالصت بالفعل در نیامده است " . و بالاخره ما میتوانیم نقل قولی از گریباچف بیآوریم :

" شرکتهای فراملیتی با تمام قدرتشان قادر نخواهند بود عامل تعیین کننده ای در توسعه جهان سوم باشند ، بلکه کاملاً محتمل است که آنها مجبور به تطبیق خود با تصمیم مستقل مردم باشند " . (۲۶)

تجدید نظر در تحلیل از سرمایه داری و بازار جهانی سرمایه منجر به تجدید نظر در سیاست شوروی نسبت به ارگانهای اقتصاد جهانی شده است . اتحاد شوروی خواهان عضویت در گت شده و به عضویت در صندوق بین المللی پول ای . ام . اف نیز تمایل نشان میدهد .

رقابت آمریکا و شوروی در جهان سوم:

در دهه های ۷۰ و ۸۰

مجموعه ای از شرایط موجب تغییر کیفی در تحلیل شوروی از سیاست جهانی و جهان سوم شده است . با قدرت رسیدن گریباچف نسل جدیدی از رهبران که نه در جنگ جهانی دوم نقش فعالی داشتند و نه با گذشته استالینیستی مربوطند ، به سبب نشستند . آنها شرایط روز را مرحله " قبل از بحران " ارزیابی کردند ، شرایطی که برخوردی اساساً جدید را میطلبد . در عرصه جهانی نیسز اتحاد شوروی خود را در بن بست یافت : بدتر شدن روابط با غرب ، اتحاد آمریکا و چین ، ناآرامی در اروپای شرقی ، جنگ در افغانستان و رشد باز اقتصادی حفظ محدوده نفوذ شوروی . مجموعه کنشدن آهنگ رشد نظامی ، تکنولوژیک و بخصوص اقتصادی رنگ خطر را برای سیاستمداران شوروی به صدا درآورد . بهر ترتیب ، درک کامل تغییر سیاست شوروی نسبت به جهان سوم فقط در زمینه تحول رقابت آمریکا - شوروی ممکن است . اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده همیشه استراتژی خود در جهان سوم را با رابطه شرق و غرب توضیح داده اند .

در اواسط دهه ۱۹۷۰ ، ایالات متحده در حال عقب نشینی جهانی بود . ضربه روانی وارده به آمریکا در شکست ویتنام لبه سیاست دخالتگرانه در جهان سوم را کند کرد و این شرایط را برای ظهور گروهی از کشورهای رادیکال کسسه فعالان با اتحاد شوروی پیوند برقرار میکردند را فراهم آورد . بعلاوه مسدول توسعه با کنترل دولتی - آنطور که مثلاً در مصر ، سوریه و الجزایر اجرا شد - در سراسر جهان سوم گسترش مییافت . هدف دفاع از اقتصاد ملی بود در مقابل مزاحمت های بازار جهانی . در دهه ۷۰ کارتهای کشورهای غنی جهان سوم قیمت مواد خام و سوختی را بالا بردند . به این ترتیب دولتهای جهان سوم غالباً در تقابل با کشورهای توسعه یافته سرمایه داری از منافع خود جانانسه دفاع کردند . این فرصتی بود برای گسترش حضور اتحاد شوروی در جهان سوم .

توجهی است . رهبران این کشورها مدلی را ترجیح دادند که سریعترین توسعه را به ارمغان میآورد : " ولی گذشته از منطق انتخاب ، که میتواند تحت تاثیر " نمونه ها " اتخاذ شود ، منطق شرایط عینی نیز حضور دارند " . بنا به گفته آواکف جهت گیری سوسیالیستی هنوز برتری خود را اثبات نکرده : " هیچکدام از کشورهای رها شده ، جذابیت لازم را ندارند " . (۱۷) آواکف پیشنهاد میکند که جهت گیری سوسیالیستی اتخاذ کرده اند را نباید در مرحله گذار بر طرف سوسیالیسم ارزیابی کرد . بلکه آنها اشکال اجتماعی هستند خاص و بسا مشخصه های گوناگون خود . به نظر او مشخصه های گوناگون مترقی ، منفی و حتی ارتجاعی وجود دارند . رژیم تروریست خمر سرخ در کامبوج یکی از ایسین نمونه ها است . بنابراین ظاهراً دکم تقیمی احتمال راه رشد غیر سرمایه داری به سوسیالیسم زیر سؤال برده شده است . با این وجود باید تکیه شود که " نسو اندیشان " نمایندگان مجسومه بسیار ناهمگونی از مکاتب فکری اند . برخی خواهان تحول مترقی نظم موجود جهان به سمت سوسیالیسم اند . در این طیف هواداران تجدید حیات مارکسیسم و برخورد های مارکسیستی دیده میشوند . از طرف دیگر عده ای خواهان قبول نظم موجود جهانی اند و حل مشکلات جهانی را در چهارچوب روابط قدرتهای فعلی دنبال میکنند .

ارزیابی مجدد از نقش سرمایه داری در جهان سوم

با ترک آلترناتیو سوسیالیسم در جهان سوم ، پس از اعتراف اتحاد شوروی به نارسایی های سیستم سنتی برنامه ریزی و معرفی سیستم جدیدی در سال ۱۹۸۶ ، تمایل بسیار کمتری برای اتخاذ این مدل سنتی توسعه اقتصادی به چشم میخورد . مشکلات عظیم اقتصادی حاصل از برنامه ریزی مرکزی جدیدالتاسیس در جهان سوم ارزیابی مجدد سیستم برنامه ریزی سنتی شوروی بعنوان مدل مورد استفاده در کشورهای توسعه یافته را ضروری ساخت . بسیاری از متخصصین امور مسائل جهان سوم در شوروی راه توسعه دیگری را پیشنهاد میکنند . آنها مشخصاً نقش با اهمیت بخش خصوصی در کشاورزی ، تولیدات دستی و بخش خدمات را خاطر نشان میسازند . مثلاً " بوتسکو " اینطور نتیجه گیری میکند : " برای افزایش بازدهی اقتصاد دهقانی و پیشه وری هیچ آلترناتیوی جز تقلید از مدل اقتصادی مختلط نپ وجود ندارد " . (۱۸) او همچنین اظهار میکند که باید به کشا و رزی و مسیر سنتی صنعتی شدن اولیه که با منطق اولویت رشد منایع غذایی و صنایع سبک عمل میکند ، توجه شود . (۱۹) اینطور به نظر میرسد که برخی از نویسندگان سرمایه داری را بعنوان مدل مناسب کشورهای جهان سوم پیشنهاد میکنند . شینیس ادعا میکند که " توسعه با جهت گیری سرمایه داری ممکن است در یک سلسله از کشورهای توسعه یافته امکانات مشخصی برای برخی عناصر پیشرفت اجتماعی فراهم آورد " . (۲۰) او در آخرین مقاله اش اینچنین اظهار کرده کسه برای کشورهای جهان سومی هیچ آلترناتیو عملی بجز سرمایه داری وجود ندارد . به استدلال او باید از " ارزیابی یکجانبه فعالیت های شرکتهای فراملیتی و توصیه های صندوق بین المللی پول ، بانک جهانی و دیگر سازمانهای جهانی پرهیز کرد . البته منظور نه قبول بدون قید و شرط این توصیه ها . بلکه برخوردی معتدلانه تر به آنهاست ، و نفی این نقطه نظر که میکوبد خصلت اجتماعی ایسین ارگانها بخودی خود آنها را مجبور به پیش بردن برنامه های عامدانه ای در خلاف جهت منافع عینی رشد اقتصاد سرمایه داری جهانی میکند . برای آنکه دیدگاه ما در رابطه با بهم وابستگی جهان امروز از انتظام منطقی برخوردار باشسد باید نظر سنجیده تری از پایه های اقتصادی این بهم وابستگی - نه تنها تقسیم جهانی کار بلکه انتقال نهادی شده ذخایر مادی و مالی (که انتقال سرمایه را نیز شامل میشود ولی در آن خلاصه نیست) - اتخاذ کنیم " . شینیس ما را از یکی انگاشتن سرمایه داری با قوانین اقتصادی تولید مدرن برحذر میدارد و ایسین قوانین را همانقدر موثر بر کاپیتالیسم ارزیابی میکند که بر سوسیالیسم . (۲۱)

بسیاری از نویسندگان مخالف جدایی از بازار جهانی سرمایه اند . آواکف خاطر نشان میکند " مسئله برخلاف نحوه طرح آن تا بحال نه اجازه جدایی کشورهای جهان سوم از اقتصاد جهانی سرمایه داری بلکه دستیابی به شراکتی برابر با آن است " . (۲۲) بطور کلی تحلیلگران جهان سوم در شوروی حالا توجه بیشتری به گوناگونی و بیجیدگی مسئله دارند . این ایده ها گواه کست از اصول قدیمی در رابطه با قوانین توسعه سوسیالیسم و سرمایه داری اند . هر چند که نقل قولها

کومکون در جهان سوم بیش از ۲۷۰ میلیون دلار نبود (۳۱) جهت گیری بسوی استقلال در اقتصادهای سوسیالیستی استفاده از ابزارهای اقتصادی را در سیاست خارجی کاهش میدهد. حتی میتوان گفت: در نتیجه ساختار اقتصادی - اجتماعی مشخص اتحاد شوروی مکانیسم اقتصادی محرکه‌ای برای توسعه جغرافیایی وجود ندارد. شکل حاصل در روابط تجاری اتحاد شوروی و جهان توسعه یافته ساختار نامطلوب و روندهای منفی را به نمایش میکشاند. تجارت شوروی با جهان سوم بیش از پیش به مواد خام (مخصوصاً محصولات غذایی و نفت) و تسلیحات نظامی محدود میشود. جهان سوم سوسیالیست، به ترویج اقتصادی بل وزنه‌ای سنگین شونده برای اتحاد شوروی است. در یکی از آخرین مطالعات شرکت راند، کسل هزینه امپراتوری شوروی محاسبه شده. این امپراتوری شامل یک امپراتوری داخلی (کشورهای سوسیالیستی همسایه) و کشورهای دست‌نشانده در جهان سوم مانند کوبا، ویتنام، اتیوپی، نیکاراگوئه، آنگولا و یمن جنوبی میباشد. فاکتورها محاسبه شده در این هزینه شامل سوسیدهای تجاری، اعتبارات تجاری، تمطیبات نظامی آشکار (مانند افغانستان) و پنهان و بالانس مازاد تجارت خارجی میشوند ولی هزینه مربوط به نگهداری نیروهای نظامی در اروپای شرقی مندرج نشده‌اند. بنابراین محاسبات هزینه سالانه در دهه ۷۰ بین ۴/۹ تا ۷/۹ بیلیون دلار بوده. تا سال ۱۹۸۱ این هزینه ۷ برابر شده بود: ۷/۲ درصد تولید ناخالص ملی یسای ۴۴/۲ بیلیون دلار. پس از این دوره بعثت کاهش سوسید تجاری و حمایت‌های نظامی این رقم رو بکاهش گذاشت (۳۲). خود رهبران شوروی روی هزینه سنگین تصد کشورشان نسبت به دولتهای فقیر و رادیکال انگشت‌میکشاند. شوارد نادره در یکی از سخنرانیهای خود برای کارمندان وزارتخانه‌اش در ژوئن ۱۹۸۷، گفت: "صادقانه بگویم، کم نبودند دفناتیکه ما سرمایه‌گذارهای مادی وسیعی را در پروژه‌های سیاسی بی‌فایده خارجی نه تنها تسلیح بلکه فعالانه بیسبب برده‌ایم. سیاستی که شهروندان ما هنوز باید قیمت‌گذاری برای آن بپردازند" (۳۳). وزنه کشورهای دست‌نشانده امکانات اتحاد شوروی برای کمک به دیگر کشورها را محدود میسازد. کوبا در سال ۱۹۷۲ و ویتنام در ۱۹۷۸ به کومکسون پیوستند. در طول دهه ۷۰ مجموعه‌ای از پیمانهای همکاری بین کومکون و کشور های جهان سوم به امضاء رسید ولی درخواست موزامبیک برای عضویت کامل در کومکون در ۱۹۸۱ رد شد. در دهه ۷۰ اتیوپی، لائوس و یمن جنوبی نیز بسا همین عکس‌العمل مواجه شدند (۳۴). در این اثنا موزامبیک به کنوانسیون نومه مادی داخلی شوروی نیست که نقش جهانی آنرا محدود میکند، کندی سرعت رشد اقتصادی اکثر اقتصادهای با برنامه مخصوصاً در جهان سوم نیز در این رابطه اهمیت زیادی دارند (۳۵).

در دهه ۶۰ مجموعه‌ای از کشورهای دوست که مقادیر قابل توجهی بازی از شوروی گرفته بودند سرنگون شدند. در نتیجه اتحاد شوروی در کمک کسر دن محتاط‌تر شد و دریافت که اگر کشورهای مورد نظر میتوانند برای دریافت کمک بطرف آلترناتیو غربی بچرخند، کمک اقتصادی اتحاد شوروی نمیتواند بخودی خود بمانند یک اهرم سیاسی پایدار عمل کند. در طول دهه ۷۰ فروش اسلحه درمقایسه با کمکهای اقتصادی اهمیت بیشتری کسب کرد. اگر چه ارزش اسلحه‌های فروخته شده شوروی به جهان سوم در دهه ۵۰ و اغلب سالهای دهه ۶۰ برابر ارزش کمکهای اقتصادی شوروی بود؛ ارزش اسلحه‌های منتقل شده بین سالهای ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۲ دو برابر و بین سالهای ۱۹۶۸ تا ۱۹۸۲ پنج برابر ارزش کمکهای اقتصادی شوروی شدند (۳۶). اتحاد شوروی بیش از پیش روی انتقال اسلحه برای کسب نفوذ تکیه نمود. از سال ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۳ مصر بیش از هر کشور جهان سومی از شوروی اسلحه دریافت کرد، ولی تلاش برای متاثر ساختن مصر نه تنها بسا شکست مواجه شد بلکه در حقیقت اینگونه مینماید که تاثیر منفی داشته: جنگ عرب - اسرائیل ۱۹۷۳. (۳۷). اتحاد شوروی در دیگر نقاط جهان سوم نیز تجربیات مشابهی داشت. این نکته جانب توجه است که اتحاد شوروی بندرت موفق به کسب چیزی شده که بتوان آنرا بمعنی دقیق کلمه پایگاهی در جهان سوم نامید. هیچ پایگاهی در عراق، سوریه، لیبی، اتیوپی، موزامبیک و یسای آنگولا در اختیار شوروی قرار نگرفته است. اتحاد شوروی امید داشت شکل گرفتن احزاب پیشرو بر صنای مارکسیسم - لنینیسم در کشورهای نسل دوم متماثل بسا سوسیالیسم مانند یمن جنوبی، موزامبیک، آنگولا و اتیوپی پایه استواری بسرای نفوذ ماندگار شوروی مهیا کند. ولی این کشورها شدیداً فقیرند. از نظر استراتی-

اوازل دهه ۷۰ اتحاد شوروی برابری استراتژیکی با ایالات متحده کسب کرده بود. قدرت نظامی شوروی خصلت جهانی بخود گرفت و کمک به شمار افزایش یافته‌اند از رژیمهای ضد غربی در جهان سوم آغاز گشت. هر چند ایالات متحده هنوز سیاست فعالی را در جهان سوم دنبال میکرد. ولی بخاطر "ناراحتی ویتنام" بسیار محتاط‌تر شده بود. در پیروسه کمپ دیوید ایالات متحده کوشید با مانور دادن اتحاد شوروی را از خاورمیانه خارج کند، کارتر "فعالیت بین‌المللی دفاع از حقوق بشر" خود را آغاز کرد (۲۸). تفاوت با دهه ۸۰ چشمگیر است. رشد محران بدهی، استراتژی اقتصاد با کنترل دولتی، پروتکسیونیسم (حمایت از اقتصاد ملی) و سیاست اجتماعی در جهان سوم را دچار اختلال جدی کرد. جهت گیری به سمت "برنامه بیشتر" با کمک صندوق بین‌المللی پول به جهت گیری به سمت "بازار بیشتر" منحول شد. قدرت کارتل‌های صادر کننده مواد خام و سوختی جهان سوم تضعیف و شروط تجاری به نفع کشورهای توسعه یافته بهبود یافت. بجز کشورهای "جدیداً صنعتی شونده" اغلب کشورهای جهان سوم هر چه بیشتر به حاشیه اقتصاد جهانی رانده شدند و سوسیالیسم در موضع تدافعی قرار گرفت. همین وضعیت برای کشورهای سوسیالیستی که غالباً بسا مشکلات عظیم اقتصادی در دهه ۸۰ مواجه بودند. نیز وجود داشت. این مشکلات در وهله اول ریشه در عدم کارایی سیستم سنتی برنامه‌ریزی داشت. سیستمی که قادر به تطبیق متناسب با سطوح بالاتر توسعه اقتصادی و شرایط جدید خارجی نبود. این تحولات داخلی بيموازات تغییر سیاست آمریکا و شوروی در قبال جهان سوم بوقوع میبویست. دولت ریگان در سیاست خارجی فعالتر شد و کوشید تا روند رو به تحلیل قدرت اقتصادی و استراتژیکی آمریکا در دهه ۷۰ را جبران کند. فشار نظامی آمریکا در جناح جنوبی اتحاد شوروی با ایجاد "نیروی انتقال سریع" و تحکیم روابط استراتژیک آمریکا - اسرائیل افزایش یافت. هم‌ایالات متحده و هم اتحاد شوروی در ایجاد زرادخانه‌های نظامی در پاسیفیک شمالی نقش مهمی بازی کردند. بعلاوه سیاست آمریکا در قبال انقلابات اجتماعی و دولتی های ضد امپریالیستی جهان سوم دچار تغییر و تحول شد. ریگان استراتژی تلافی جویانه را با اشغال گرانادا، حمایت از نیروهای یونیتا در آنگولا، کنترراها در نیکاراگوئه و مجاهدین افغان آغاز نمود. در ابتدا رهبران شوروی متوجه تاثیر این تغییر در سیاست خارجی آمریکا نبودند. برژنف اینگونه میاندیشید که تاثیر منفی اشغال افغانستان کوتاه‌مدت بوده و تحریم اقتصادی شوروی بزودی برداشته خواهد شد (۲۹). رهبران شوروی بعداً معترف شدند که تحلیلشان از رکود اقتصادی و سیاسی آمریکا غلو آمیز بوده. از دیگر مشخصه‌های دهه ۸۰، انقلاب تکنولوژیک در میکرو الکترونیک کامپیوتر و لوازم ارتباطی بود. اتحاد شوروی قادر نبود با کشورهای "جدیداً صنعتی شونده" در تقسیم بازار غربی برای محصولات صنعتی رقابت کند و نتیجتاً خود را با ثروت هر چه کاهش یافته. تز اقتصادی برای کمک به جهان سوم یافت. سیستم سرمایه‌داری خود را خیلی توانا تر از آنچه متفکران شوروی میندیشد نشان داده بود.

تلاش برای تاثیر در افق جدید

اتحاد شوروی بیش از آنکه ابرقدرتی اقتصادی باشد، ابرقدرتی نظامی است. توانایی همخوانی امکانات اقتصادی شوروی با آمالهای سیاسی اش بطور روزافزونی محدودتر میشود. تولید ناخالص ملی ایالات متحده، ژاپن و جامعه اقتصادی اروپا هر کدام به تنهایی از تولید ناخالص ملی تخمینی شوروی بیشتر است. در ۱۹۸۵ از میان کشورهای جهان سومی (بجز کشورهای سوسیالیست درحال توسعه) بطور متوسط هرکدام فقط ۳/۶ درصد کل صادرات خود را بسا کشورهای اروپایی عضو کومکون انجام میدادند؛ واردات از آن هم کمتر بود: ۲/۵٪ در ۱۹۷۰. این ارقام به ترتیب ۶/۳ درصد (برای صادرات) و ۹/۶ درصد (برای واردات) بودند (۳۰). تجارت کشورهای درحال توسعه هر چه بیشتر متوجه جهان سرمایه‌داری توسعه یافته است. علاوه بر این، تجارت شوروی در جهان سوم روی چند کشور خاص متمرکز شده است. در سال ۱۹۸۳، ۱۰ کشور مهم از این مجموعه ۷۴/۶ درصد صادرات شوروی به جهان سوم را بخود اختصاص داده بودند. تجارت در بخش خدمات و انتقال سرمایه و کار در روابط بین اتحاد شوروی و جهان توسعه یافته بسیار ناچیز است. در ۱۹۷۸ سرمایه‌گذاری تمام کشورهای عضو

نمیخواهیم پیرو حله و فصل اختلافات و یا حتی هدف این پیرویه به هیچ شکلی منافع ایالات متحده یا غرب را خدشه دار کند" (۴۲) او همچنین گفت: "اتحاد شوروی هیچ خصوصیت اصولی با اسرائیل ندارد" - تلاشهای دیپلماتیک برای تجدید روابط عادی دولتی بین اسرائیل و اتحاد شوروی به سطح بالایی رسیده است - درگیریهای منطقه‌ای خاورمیانه بنحویت ویرانگر در دره تنگ شده‌اند - در کنار درگیری اصلی اعراب - اسرائیل، درگیریهای بین دولتی ایران و عراق، بین شمالی و جنوبی، عراق و سوریه، سوریه و اردن، سوریه و مصر، مصر و لیبی، الجزایر و مراکش و جناحهای مختلف سازمان آزادیبخش فلسطین در بین خود و با دیگر دولت‌های عربی نیز در جریان است - در جوار خاورمیانه شاخ آفریقا قرار دارد با درگیریهای دوره‌ای بین اتیوپی و سومالی، اتیوپی و سودان - سیاست حمایت شوروی از اعراب به شکل فروش اسلحه تابحال وضعیت "نه جنگ، نه صلح" را در خاورمیانه حفظ کرده و با وجود تضعیف شوروی در مصر این سیاست هنوز جاری است - اینطور بنظر می‌رسد که اتحاد شوروی نگران شرایطی است که دولتهای رادیکال عرب شوروی را ناچار به درگیری بمرور و غیر عقلانی با ایالات متحده کنند - وقتی ایالات متحده رامیومابانه به لیبی حمله کرد، اتحاد شوروی حمله را محکوم کرد ولی دست به هیچ اقدامی نزد

ظواهر دید شوروی نسبت به افق تغییر سیاست داخلی کشورهای عربی و دشمن‌های خانوادگیشان اصلا خوشبینانه نیست - بنابراین تلاش برای آرام ساختن تنشها در همکاری مابین ایالات متحده، اتحاد شوروی و سازمان ملل متصورند - رهبری جدید شوروی علنا به تمام دوستان و دشمنان نشان داده که، ریشه تنش منطقه در هر کجا که می‌خواهد باشد، شوروی اجازه نمیدهد شرایط تا حد لزوم درگیری نظامی اتحاد شوروی با ایالات متحده پیش برود - در جنوب آفریقا، آنگولا و کوبا با خروج نیروهای کوبا بعنوان بخشی از حل و فصل درگیریها موافقت کردند - در آمریکای مرکزی، اتحاد شوروی از پیرویه صلح که به ابتکار دولتهای آمریکای مرکزی آغاز گشته حمایت میکند - شوروی حامی محتاط نیکارا - کوئه است - در آسیای جنوب شرقی ویتنام با خروج نیروهایش از کامبوج تا ۱۹۹۰ موافقت کرده و خود اتحاد شوروی شروع به عقب کشیدن نیروهایش از مرز چین کرده، در عین حال از زیاده‌رویهای سالهای برزنف عقب‌نشینی میکنند - اینگونه بنظر میرسد که گروه گریباچف آماده کنترل درگیریهای منطقه‌ایست و روابط سیاسی، تجاری و اقتصادی عادی را ارجح میدارد - برخلاف برزنف، بنظر نمیرسد گریباچف ارزش زیادی به ابزار نظامی برای کسب اهداف سیاسی بدهد - بنابراین شوروی خواهان تضمین امنیت بر مبنای همکاری مشترک شوروی، ایالات متحده آمریکا، اروپای غربی و سازمان ملل در خنثی ساختن شرایط انفجاری درگیریهای منطقه‌ای می‌باشد - شوروی قدرتهای منطقه‌ای میانه‌رو را بر رژیمهای متمایل به سوسیالیسم در جهان سوم ترجیح میدهد - در نتیجه حاصل نه یک عقب‌نشینی عمومی بلکه عقب‌نشینی موردی است - سیاستی که هم دخالت شوروی در مناطق درگیری و هم باز سوسید برای رژیمهای متمایل به سوسیالیسم جهان سومی را کاهش میدهد -

نتایج نتایج جدید برای جهان سوم چیست؟

دانات جدید را شاید بتوان حاصل روند رکود نامتعادل هر دو ابر قدرت ارزیابی کرد - تا اینجا ما روی ضعیف شدن شوروی در متاثر ساختن جهان سوم تکیه داشتیم - ولی در دراز مدت قدرت ایالات متحده نیز در حال افت است - تلاش دولت ریگان برای معکوس ساختن این روند با تقویت توانایی نظامی آمریکا و حتی انقلاب میکرو - الکترونیک، کامپیوتر و وسائل ارتباطی کسب امکانات جدیدی را برای قدرت تکنولوژیک مهیا کرده، موفقیت‌آمیز نبوده است - اخیرا روستو خاطر نشان ساخت: "حقیقت غیر قابل انکار اینست که هر دو ابر قدرت گرفتار یک بحران جدی در بارآوری تولید هستند" (۴۳)

سرعت رشد بارآوری کار در ایالات متحده همچنان کمتر از سرعت رشد در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته دیگر است - رشد انبوه کسب بونجه تجاری، بدهی عظیم مالی و سقوط وال استریت در اکتبر ۱۹۸۷ ما را متوجه نقطه ضعفهای نه چندان تازه ایالات متحده کرد - حالا دیگر موضوع رکود آمریکا تم عمومی خبرنگاران و سیاستمداران است - تلاش برای تطبیق دوباره و تجدید نظر در دخالت و تعهدات بین‌المللی آمریکا بر اساس توانایی‌هایش میتواند تعریف ایالات متحده بعنوان رهبر جهان سرمایه‌داری را متحول کند - برخی سیاستگزاران

تزیك اهمیت چندانی ندارند و بعلمت جنگ یا بحران اقتصادی قادر نشدند از حمایت گسترده‌ای در سطح ملی برخوردار شوند - نفوذ شوروی در کشورهای جهان سوم بیش از آنکه محصول نسوگ يك نقشه یا سیاست باشد، حاصل فرصت‌هایی است که بدنبال تحولات داخلی در کشورهای مورد نظر فراهم آمده‌اند - از این گذشته آسانی قطع رابطه کشورهای جهان سوم با اتحاد شوروی در مقابل سختی قطع رابطه آنها با کشورهای توسعه‌یافته سرمایه‌داری قرار دارد -

سیاست گریباچف نسبت به جهان سوم

ضعف مذکور مانع هجوم دیپلماتیک اتحاد شوروی نشده است - اهداف این هجوم در جهان سوم عموما کشورهای بزرگوار از نظر استراتژیکی مهم "جدیدانگیزی شونده" می‌باشند - در آسیا، هند مورد توجه جدی شوروی قرار گرفته است - گریباچف هم در گزارش خود به ۲۷ امین کنگره حزب (۱۹۸۶) و هم در کتابش پرسترویکا از هند نام می‌برد - گریباچف در نوامبر ۱۹۸۶ از هند دیدن کرد و رابطه هند و شوروی را نمونه "تفکر نوین" نامید: "برای من شخصا کاملا واضح است که آنچه ما تفکر سیاسی نوین منامیم خود را در سطح بین‌المللی، در رابطه بین هند و اتحاد شوروی به نمایش گذاشته است - و اینکه تفاوت‌های موجود در سیستمهای سیاسی - اجتماعی و ایدئولوژیکی یا فاصله ملی - فرهنگی مانع مانع دیالوگ مابین ما نشده، نمونه و شاهد بسیار مهمی برای دیگران است" (۳۸) - علیرغم کاهش نیاز هند به واردات شوروی در اواسط دهه ۸۰ کنگرههای اقتصادی و نظامی اتحاد شوروی به هند گسترش یافتند - (۳۹) هند با شروع يك پیمان تجاری ۴ساله در نوامبر ۱۹۸۵ و ۱۹۸۶، ۱/۴ میلیارد دلار از شوروی اعتبار گرفت - بعلاوه قرارداد دیگری برای تولید هواپیمای میک ۲۹ با اتحاد شوروی به امضا رسیده است - (۴۰)

در آمریکای لاتین مکزیک، برزیل، آرژانتین و اروگوئه در مرکز فعالیت - های دیپلماتیک شوروی قرار داشته‌اند - شوارمنادزه از این کشورها بگین کرد - و گریباچف نیز به منظور گسترش روابط اقتصادی موجود اینچنین دیداری را در برنامه خود دارد - در خاور میانه شوروی روابط دیپلماتیک خود را با عسسان (سپتامبر ۱۹۸۵) و امارات متحده عربی (نوامبر ۱۹۸۵) برقرار نمود - حالا امکان برقراری روابط دیپلماتیک بین شوروی و عربستان سعودی در افق دید قرار دارد - اتحاد شوروی زمانبندی بدهی مصر را مورد بازنگری قرار داده و سه سوی برقراری روابط دیپلماتیک با اسرائیل می‌خزد - در خلیج فارس در پاسخ به درخواست حمایت کشتیهای باربری کویت که از طرف ایران تهدید میشوند (ماه مه ۱۹۸۷) اتحاد شوروی با احتیاط تمام برای نرنجاندن ایران به کویت اجازه داد تا سه کشتی با پرچم شوروی را برای حمل و نقل نفت کرایه کند - در جنگ خلیج از عراق حمایت نظامی کرد ولی در عین حال برای خاتمه جنگ مذاضع يك راه حل مسالمت آمیز بود، و به قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل رای مثبت داد - اتحاد شوروی مخالف تحریم ایران بوده و پیمان اقتصادی برای ساختن يك خط لوله نفتی و يك خط راه‌آهن را با ایران امضا کرده است - در آسیای جنوب شرقی و پاسیفیک اتحاد شوروی مشغول دیدارهای دوجانبه با تایلند، مالزی و اندونزی بوده - تلاش برای تقویت کشورهای عضو جمعیت ملتهای آسیای جنوب شرقی آسیا - آسیا - آسیا، بخشا مربوط به سرمایه‌گذاری و اختلافات این کشورها با آمریکا و ترسشان از چین است - اتحاد جماهیر شوروی اشاراتی به چین داشته - شوروی‌ها شروع به رسیدگی به مسائلی کردند که چین آنها را مانع عادی شدن روابط بین دو کشور قلمداد می‌کرده است: حضور نیروهای شوروی در افغانستان - حضور نیروهای ویتنام در کامبوج - و پایگاه موشکی شوروی در مرز شمالی چین - در نتیجه ابتکارات شوروی روابط چین و شوروی بنحسو چشمگیری بهبود یافته است - از این گذشته بنظر میرسد رهبران شوروی در پیدا کردن راه‌حلی برای زد و خورد های منطقه‌ای آماده‌اند با ایالات متحده همکاری کنند - گریباچف در گزارش سیاسی خود به ۲۷ امین کنگره آرزویش را مبنی بر " جستجوی همگانی برای یافتن بیرون رفتن از زد و خورد های خاورمیانه و نزدیک، آفریقای مرکزی، جنوب آفریقا و دیگر نقاط داغ جهان" اظهار داشت - (۴۱) - اندرز شوروی به نیروهای متحارب حل اختلافاتشان از طرق مسالمت‌آمیز و صلحجویانه است - گریباچف درباره خاورمیانه اظهار کرد، در شرایط کنونی "سازش دادن منافع طرفین متحارب بسیار مشکل است - به ترتیب مسا

حمایت از گروه‌های انقلابی در کشورهای جهان سوم است . جنبش‌های اجتماعی جدید در جهان سوم با آملهای انقلابی بزمحمیت دوستی و سمپاتی اتحاد شوروی را جلب خواهند کرد .

رژیمهای مارکسیست - لنینیست بیشترین ضرر را از " تفکر نوین " خواهند دید . احتمال قطع سوسیدهای آنها وجود دارد . علاوه بر صورت خطر سرنگونی پیمانهای دولتی با مسکو بدرشان نخواهد خورد . محروم از عضویت در کومکون و تشویق شده برای باقی ماندن در اقتصاد جهانی سرمایه‌داری ولسی ناتوان از دریافت کمکهای مورد نیاز برای توسعه ، آنها نمیتوانند باوخت روز - افزون شرایط اقتصادی مواجه شوند . این رژیمها خود را از مسکو مستقل نمودند ، برخی مانند اتیوپی ، کوبا و کره شمالی تصمیم به بایکوت بازبهای المپیک ۸۸ سؤل را گرفتند . فیدل کاسترو و برنامه بین‌المللی گریباچف را مورد انتقاد قرار داده و علنا اعلام کرد ، که کوبا برنامه پرسترویکای اتحاد شوروی را دنسسال نخواهد کرد .

گروه دیگری که احتمالا نتایج تفکر نوین را بنفع خود نمیباشد ، تسوده درگیر مبارزه برای آزادی در فلسطین ، آفریقای جنوبی ، نامیبیا و غیره است . سابقه اتحاد شوروی در کلیت خود در رابطه با رفع استعمار مثبت بود . حتی وقتی استالین تئوری خشک دوازدگانه را فرموله کرد و امکان ابقای نقش در روند رفع استعمار را از شوروی گرفت . ولی در حال حاضر شك توده‌ها نسبت بسسه حمایت اتحاد شوروی از مبارزه‌شان کافی است تا شوروی را نیز به چشم دیگری قدرتهای غربی بنگرند .

در نتیجه برخورد جهان سوم در کلیت خود به " تفکر نوین " عموما مثبت خواهد بود ، ولی بخشهای رادیکال آن با ارزیابی از نقش احتمالی منفی که اتحاد شوروی در تغییر جهان بازی خواهد کرد احساس ناامنی میکنند .

زیرنویس :

- ۱ - ج . ریگلر و وای . پویون . ۱۹۸۶ ، " برای تغییر جهان ، دیالوگ بین شرق و غرب ضروریست " .
- ۲ - م . س . گریباچف ، ۲ نوامبر ۱۹۸۷ ، اخبار مسکو ، ضمیمه .
- ۳ - همان . علاوه بر رجوع شود به س . شینفیلد ، وضعیت وخیم هسته‌ای ، لندن ۱۹۸۷ ، فصل ۸ .
- ۴ - از ۱۰۵ صفحه گزارش فقط ۲/۵ منحه بد جهان سوم میبرداخت .
- ۵ - گریباچف ، پرسترویکا ، لندن ۱۹۸۷ ، ص ۲۲۱ .
- ۶ - همان .
- ۷ - همان .
- ۸ - همان ، ص ۱۷۱ .
- ۹ - بیانیه مشترک شوروی - یوگسلاویا ، اخبار مسکو شماره ۱۳ ، ۱۹۸۸ .
- ۱۰ - ای . پریماکف ، پراودا ، ۱۰ جولای ۱۹۸۷ .
- ۱۱ - دک . ناخازاروف ، " قابل کنترل بودن جهان " ، روابط بین‌المللی ، شماره ۳ ، ۱۹۸۸ ، ص ۱۷ .
- ۱۲ - پریماکف ، " سیاست اتحاد جماهیر شوروی در درگیریهای منطقه‌ای " ، روابط بین‌المللی ، شماره ۶ ، ۱۹۸۸ ، ص ۵ .
- ۱۳ - ر . آواکف ، " تفکر نوین ومسائل آموزشی برای کشورهای توسعه‌یافته " ، ۱۹۸۷ ، یادداشتهای شماره ۱۱ .
- ۱۴ - دک . میرسکی ، " سؤل انتخاب راه و جهت‌گیری توسعه‌کشور " ، یادداشتهای شماره ۵ ، ۱۹۸۷ ، ص ۷۶ .
- ۱۵ - مصاحبه با میرسکی و لى ، " جهت‌گیری سوسیالیستی در تفکر نوین سیاسی شوروی " آسیا و آفریقای امروز ، شماره ۸ ، ۱۹۸۷ ، ص ۲۹ .
- ۱۶ - و . شینیس ، " مسائل ومشکلات کاپیتالیسم " ، انجمن علمی ، ۱۹۸۷ ، ص ۴۰۹ .
- ۱۷ - آواکف ، ص ۵۲ .
- ۱۸ - بوتنکو ، " برخی مسائل تئوریک در گذار به سوسالیسم و رخدات اقتصادی " آسیا و آفریقای امروز ، شماره ۵ ، ۱۹۸۲ ، ص ۷ .
- ۱۹ - همان . ص ۷۸ .
- ۲۰ - شینیس ، ص ۴۰۹ . " مسائل ومشکلات " .
- ۲۱ - شینیس ، " طبقه کارگر و جهان مدرن " ، جولای - اوت ۱۹۸۷ .
- ۲۲ - آواکف ، ص ۵۸ .

ران ایالات متحده شروع به بازنگری پیش‌فرضهایی سیادی کرده‌اند که تا حال حاکم بر سیاست آمریکا نسبت به اتحاد شوروی بود . حالا اعتراف میشود که در سراسر ایالات قدرت شوروی از اواخر دهه ۷۰ مورد توجه دولت ریگان تراسر نگرفته بود و اینکه پیروسه پرسترویکا و تجدید نظر در سیاست خارجی شوروی میتواند پیش‌شرطهای دتانت جدیدی را فراهم آورد که بیش از دتانت دهه ۷۰ به نفع ایالات متحده باشد . ویلیام هی‌لند سردبیر " روابط خارجی " اخیرا نوشت ، گریباچف عناصر مستکرانه‌ای را مطرح کرده که بر عناصر ادامه‌گاری سیاست شوروی سایه میاندازد . او معتقد است : " از مجموعه شرایط اینطور استنسا ط میشود که موقعیت استثنایی‌ای برای سیاست آمریکا ایجاد شده . ایالات متحده باید همچنان رهبری ائتلاف نیرومند قدرتها را برای محدود ساختن شوروی ادامه دهد ، ولی این امر در شرایطی کاملا متفاوت با دوره شکلگیری ایسن ائتلاف متحقق میگردد . ما از نبرد ایدئولوژیک سر بلند بیرون آمدیم و بزودی مسابقه ژئوپولیتیک در جهان سوم - بجز خاورمیانه - را نیز خواهیم برد " (۴۴) تحول دیگری که ممکن است جهان سوم را متاثر سازد ، روند چند قطبی شدن جهان سرمایه‌داریست . روند چند قطبی شدن سیاست جهانی در دوره ریگان بخاطر برخورد یکجانبه او به مسائل بین‌المللی و کدر شدن رابطه شرق و غرب کم و بیش پوشیده ماند . هر چند که در حال حاضر آلترناتیوی در مقابل قدرت هژمونیک آمریکا در جهان سرمایه‌داری وجود ندارد ولی احتمالا امکانات مراکز دیگر در جهان سرمایه‌داری برای ابقای نقش موثرتر افزایش خواهد یافت ، و این بنوبه خود قدرت مانور دولتهای در حال توسعه را بیشتر میکند . ظاهرا تفکر نوین در سیاست خارجی شوروی مشوق گرایش به چند قطبی شدن ، نزدیکی در اروپا و ظهور مراکز جدید قدرت در باسیفیک میباشد . این مسئله که پیدایش یک قطب جدید بتواند از جهت‌گیری بسوی چند قطبی شدن سقت بگیرد تا حدود زیادی وابسته به موفقیت پرسترویکا در اتحاد جماهیر شوروی ، و تحولات سیاسی در آمریکا و اروپا میباشد . چند قطبی شدن ، فضای سیاسی را برای کشورهای جهان سوم میگشاید . به این معنی موفقیت پرسترویکا بنفع جهان سوم است . در آینده ما شاهد استفاده آمریکا از امکاناتی که در نتیجه عقب نشینی نسبی شوروی از جهان سوم ایجاد شده خواهیم بود . کاملا محتمل است که ما در حال ورود به دوره تاریخی پس از جنگی هستیم که در آن مبارزه اجتماعی و انقلابات جهان سوم بندرت در مدار روابط آمریکا - شوروی قرار میگیرند ، دوره‌ای کسه دو ابر قدرت دلائل کمتری برای دفاع از سیاست مداخله دارند . در مرحله کنونی هرگونه اظهار نظری درباره برخورد جهان سوم به " تفکر نوین " شوروی در حوزه حدسیات باقی میماند . ولی بنظر ما موضع‌گیری‌های فرموله شده ذیل دیسر یا زود مطرح خواهند شد .

در کنگرد ۱۲۷م گریباچف اعلام کرد جهت‌گیری بسمت اروپا در مسمسد ر اولویتهای سیاست خارجی شوروی قرار گرفته است . رسیدن به توافق با ایالات متحده نیز اولویت حیاتی دارد . موقعیت جهان سوم بطور کلی علیرغم باسه عرصه گذاشتن و رشد کشورهای سرمایه‌داری جدیدا صنعتی شونده ، کم اهمیت جلوه داده شده . تا بحال اتحاد شوروی عموما (هر چند گاه فقط زبانی) بسسه ارتقا موقعیت بین‌المللی جهان توسعه‌یافته (که اغلب در شکل جنبش غیر-متشدد تبلور مییافت) کمک کرده و مدافع شکلگیری " نظم اقتصادی بین‌المللی جدید " بوده است . ولی اینگونه بنظر میرسد که " تفکر نوین " متوجه دستیابی به توافق با ایالات متحده و غرب و خنثی کردن دشمنی چین بعنوان یک قدرت باسیفیک میباشد . این روند از طرف بخش آگاه جهان سوم در بهترین حالت جهت‌گیری‌ای " اروپا - مدار " ارزیابی خواهد شد .

عموما جهان سوم اینکارات گریباچف برای خلع سلاح و تلاشهای ظاهرا مادقانه‌اش برای کاهش تنش جهانی را خیر مقدم خواهد گفت . کشورهای جهان سوم البته خلع سلاح را خیلی بیشتر ارج میگذاشتند چنانچه منابع آزاد شده در این روند برای توسعه این کشورها مورد استفاده قرار میگرفت .

نقش میانه روانه و قابل پیش بینی اتحاد شوروی مبنی بر حفظ نظام موجود از نقطه نظر بسیاری از کشورهای متمایل به سرمایه‌داری (مثلا در خاورمیانه) تحولی مبارک است . این رژیمهای جهان سومی " دست مسکو " را در گرفتاریها ومشکلات داخلی خود میبینند . نتیجه منطقی " تفکر نوین " مسکو خاتمه

نگاهی به مهمترین ...

د ناله از صفحه ۱۱

آموزش برخوردارند. آنگاه اهمیت این پیوند را در بالا بردن سطح آگاهی محافل کارگری در میابیم. اما این تنها یک جنبه از مسئله است. جنبه دیگر تاثیر متقابلی است که اجزاء مختلف طبقه بر یکدیگر میگذارند. مثلاً هر گاه معلمان بتوانند، اتحادیه‌های تشکیل دهند، یا بهمین ترتیب کارکنان بیمارستان‌ها یا مراکز بست و تلگراف متشکسل گردند، بتاسیل نظمی در سطح طبقه سراسری سازمانیابی ایجاد خواهد شد. و طبیعاً عکس همین رابطه نیز صادق است. تجربه گذشته نیز نشان میدهد که همکاری کارگران و کارمندان دستاوردهای مثبتی برای جنبش کارگری در برداشته است. چنانکه در قطع اعتصابات سراسری سال ۵۷، کارمندان نقش برجسته‌ای در سازماندهی این اعتصابات ایفا کرده و جنبش کارگری را تقویت کردند و بسه همین ترتیب میتوان به نقش مثبت کارمندان در سازماندهی شوراهای کارگری و منحل نمودن آنان به یکدیگر، اشاره نمود. بنابراین در حال حاضر نیز ما باید از شرکت کارمندان جزء در محافل کارگران پیرو حمایت کرده، این پیوند را دامن بزنیم. این ارتباط میتواند در سازمانیابی کل طبقه ارتقاء سطح آگاهی محافل کارگری نقش مهمی ایفا نماید.

در چه مرحله‌ای از سازمانیابی

تشکلهای کارگری قرار داریم!

در جریان شکلگیری انقلاب بهمن و پس از پیروزی قیام، جنبش کارگری گام بزرگی به پیش برداشت. پس از گسست نسبتاً طولانی از تجربه درخشان سازماندهی تشکلهای سراسری کارگران در سالهای ۳۲ - ۲۰، جنبش کارگری برای بار دیگر صفوف خویش را تاحدود معینی متحد کرده و بخش‌های مختلف طبقه، اشتیاق فراوانی به پیروزی تشکیلات توده‌ای کارگران را به نمایش گذاشتند. علیرغم اقدامات سرکوبگرانه رژیم اسلامی و تفرقه افکنی مرتجعین در صفوف کارگران، تلاشهای مهمی برای سازماندهی تشکیلات سراسری طبقه کارگر در فاصله ۶۰ - ۵۸ صورت گرفت. اما این روند بسا

بهم خوردن قطعی توازن توا در خرداد ۶۰ و روی آوری رژیم اسلامی به سرکوب خشن و گسترده جنبش انقلابی و ترقیخواه، تشکلهای مستقل کارگری نیز مورد حمله قرار گرفته و بخش اعظم کارگران پیشرو که در جریان مبارزات چند ساله شناخته شده بودند مورد بیکرد قرار گرفتند. نطفه‌های تشکیلات سراسری از هم پاشیدند و حتی هسته‌های منفرد تشکیلات مستقل کارگری در بسیاری از کارخانجات متلاشی شدند.

با این همه جنبش کارگری هرگز رو بسه انحلال نرفت. بیداری ناشی از انقلاب آنچنان قوی و طیف کارگران پیشرو گسترده‌تر از آن بود که با سرکوب بتوان جنبش را متوقف نمود. طی قریب به ۹ سال از ۳۰ خرداد ۶۰ بدینسو، جنبش کارگری زیر تیغ سرکوب پیش رفته است. طی این ۹ سال جنبش کارگری شاهد حرکات ریز و درشت مبارزاتی از اعتصاب تا تظاهرات در درون یا بیرون واحدهای تولیدی بوده است، اما آنچه در این میان از اهمیت حیاتی برخوردار است، زایش مداوم کارگران پیشرو در دل حرکات کوچک و بزرگ، شکلگیری هسته‌های رهبری در میان کارگران و تحکیم پیوند هسته رهبری و پایه توده‌ای است. بدین ترتیب است که در حال حاضر ما میتوانیم از موجودیت تشکیلات کارگری در سطح کارخانجات بزرگ و متوسط، در سطح باتوقهای مربوط به کارگران اصناف مختلف و بسه همین ترتیب مبادین کار کارگران فعلی، سخن بگوئیم. روشن است که کیفیت این تشکیلات در واحدها، و نیز مناطق مختلف یکسان نیست، اما با توجه به فاکتورهای مختلف میتوان گفت که این هسته‌های منفرد شکل مستقل کارگری بازسازی شده‌اند. در حال حاضر مسئله اصلی اینست که چگونه از سطح یک واحد تولیدی یا باتوق کارگری باید فراتر رفت. این امر، نه تنها نیاز این مرحله از مبارزه است، بلکه موجودیت همین هسته‌های منفرد نیز در گره فراتر رفتن از سطح واحدهای منفرد و پراکنده است. امروزه جنبش کارگری بیش از هر زمان دیگر به اقدام متحد در سطح طبقه نیازمند است و باید که بسمت این هدف گام بعدی را بردارد.

اما چگونه میتوان از سطح واحدهای منفرد فراتر رفت و آنها را به یکدیگر گره زد؟ قبل از هر

چیز باید پذیرفت که اینجا نیز اهرم اصلی محافل کارگران پیشرو است. و اگر چنین است، به ناکزیر محدودده این فراتر رفتن در حال حاضر عبارت خواهد بود از مناطق تولیدی و کارگری. در واقع ما از سطح واحد تولیدی باید فراتر رویم تا در سطح یک منطقه، مثلاً شهر صنعتی ترویس، واحدهای منفرد را در ارتباط با یکدیگر قرار دهیم. در عین حال، در سطح همان منطقه بایستی پایه کار را بر رشته‌های تولیدی معین قرار داد. چرا که کارگران پیشرو بک رشته، بطور طبیعی با کارگران هم‌صنف خویش ارتباط برقرار میکنند.

تجربه گذشته و حال جنبش کارگری از انقلاب بهمن بدینسو، همین ارزیابی را تأیید میکند. در سالهای اول پس از قیام بهمن، اکثر تلاشهای موفق برای ایجاد تشکلهای کارگری وسیع‌تر در سطح مناطق تولیدی انجام گرفت. همین امروز نیز اگر هماهنگی مبارزاتی در میان کارگران دیده شود، اساساً در محدوده مناطق گوناگون خود را نشان میدهد.

در عین حال، هم اینک باید استثنائاتی را در این زمینه مد نظر قرار داد. در برخی از واحدها مانند نفت و یا در رابطه با مجموعه‌ای از واحدهای تولیدی که تحت پوشش سازمان واحدی قرار دارند، میتوان ظرفیت هماهنگی و اتحاد عمل را فارغ از قید و بند منطقه معین، مشاهده نمود. طبیعی است که در چنین حالتی میباید از امکانات موجود بهره برداری کرده و راه را برای شکل سراسری طبقه کارگر هموار نمود.

کارگران! با ایجاد اتحادیه،

سنگری برای پیکار با

خودکامگی و بهره‌کشی

بپاکنیم!

- ۲۴ - و کوهن، " سیاست آفریقای شوروی در دوره رهبری کرباجف " و آرشیو اروپا، شماره ۲۵، نوامبر ۱۹۸۶، ص ۶۶۰.
- ۲۵ - رجوع کنید به آندرف، " دنیای صنعتی شده شوروی: برای جهان سوم " بررسی جهان سوم، شماره ۱۱۰، آوریل - ژوئن ۱۹۸۷.
- ۲۶ - کوپر و فوگارتی، " کمک اقتصادی شوروی به کشورهای کمتر توسعه یافته "، اقتصاد شوروی در دوره سفیر، جلد ۲، اکتبر ۱۹۷۹، ص ۶۵۴.
- ۲۷ - منون، " انتقال سلاحهای شوروی به جهان سوم، خصوصیات و نتایج "، ژورنال روابط بین‌المللی، جلد ۴۰، شماره ۱، ۱۹۸۶.
- ۲۸ - نوامبر ۱۹۸۵.
- ۲۹ - مسائل کمونیسم، سپتامبر - اکتبر ۱۹۸۷، ص ۷.
- ۳۰ - همان.
- ۳۱ - کرباجف، گزارش به کنگره ۲۷ ام ح ک ۱۰ - ۱۰ ش.
- ۳۲ - همان ص ۱۷۵.
- ۳۳ - روستو، " درباره پایان دادن به جنگ سرد "، روابط خارجی، بهار ۱۹۸۷، ص ۸۴۶.
- ۳۴ - هی لند، " ریکان - کرباجف ۳ " روابط خارجی، بهار ۱۹۸۷، ص ۴۱.

۲۳ - بووین، ایزوستیا، ۱۱ جولای ۱۹۸۷.

۲۴ - آواکف، ص ۵۹.

۲۵ - ک برونتس، پروادا، ۱۰ ژانویه ۱۹۸۶.

۲۶ - همان.

۲۷ - کرباجف، اخبار مسکو، ۸ نوامبر ۱۹۸۷.

۲۸ - کمیته روابط خارجی ایالات متحده ۱۹۷۷.

۲۹ - ب پروت - تجارت، تکنولوژی و روابط آمریکا - شوروی، واشنگتن، ۱۹۸۵.

ص ۴۷.

۳۰ - بودوزی، تجارت خارجی شوروی و اروپای شرقی، جلد ۲۱، شماره ۱، ۳، ۴، ۱۹۸۵.

و بولتن ماهانه آمار سازمان ملل.

۳۱ - م کاوین، " اقتصاد بین‌المللی و کشورهای سوسیالیستی "، پاریس -

۱۹۸۶، ص ۹۶.

۳۲ - رجوع کنید به س وولف، هزینه‌ها و منفعت امپراتوری شوروی، ۱۹۸۱.

۳۳ - ژورنال بررسی اقتصادی خاور دور، ۳ مارس ۱۹۸۸، ص ۱۶.

بیست و هفتمین کنگره حزب کمونیست فرانسه

اقدام حزب کمونیست فرانسه در جهان

وجه مشخصه اصلی جهان امروز تکامل عظیم علوم، تکنولوژی، تولید، دانش و امکانات شگرف برای ارضای نیازهای انسانی از سوئی و تضاد آن با ائتلاف غول آسای منابع طبیعی، امکانات فکری، ظرفیتها و زندگی انسانی از سوی دیگر است. در حالیکه انسان میتواند به مرحله عالیتری از تمدن گام نهد، با معضلات و درآمهای بزرگ، تهدید فاجعههای نظامی و محیط زیست مواجه شده است. نیازهای انسانی خصلت عمومی و همگانی یافته است؛ نیاز به عدالت زیرا عدم برابری اجتماعی در کشورهای پیشرفته سرمایه داری و همچنین در جهان سوم رو به افزایش است؛ نیاز به آزادی و احترام به شان انسانی، نیاز به آزادی برای زنان، نیاز به خلع سلاح و صلح، نیاز به یک نظام اقتصادی جهانی عادلانه؛ نیاز به آنکه تکامل علمی و تکنولوژیک در خدمت انسان قرار گیرد و از طبیعت که جایگاه زندگی انسان است حفاظت شود. ۲۰۰۰ در قلب همه آنها نیاز به دموکراسی برای آنکه انسانیت شکوفا گردد، انسان گرایی جدیدی را تجربه کند و بسوی پیش گام بردارد! ۲۰۰۰ در جهان امروز مفهوم غنی و کاملتری از حقوق بشر ظهور میکند؛ حقوق زنان و مردان برای زندگی در جامعهی آزاد و برابر که مسئول و حاکم بر سر نهشت خود باشد؛ حق زندگی شرافتمندانه هر فرد از برکت کارش؛ حق کودکان برای زیستن در خوشبختی، آزادی، منزلت و برخورداری از آموزش و پرورش و تحصیل؛ حقوق خلقها برای زندگی مستقل، عادلانه و آزاد؛ حق بشریت برای زندگی در یک دنیای همبسته و عاری از تسلیحات؛ فرمانروایی بر تکامل علمی و تکنولوژیک و احترام به تعادل محیط زیست، کمونیستها در مبارزه در همه حوزههای نگر شده شرکت دارند - زیرا این ارزشهایی است که همواره به طبقه کارگر تعلق داشته - و بنابراین میتوانند هماهنگی موثری را بین این عرصهها ایجاد کنند. دست یافتن سه حقوق یاد شده در بالا متضمن جامعهی است که در آن نیکبختی، تکامل و آزادی انسان در اولویت قرار داشته باشد و همچنین متضمن یک نظم بین‌المللی نوین است. نه سرمایه داری و نه نظم بین‌المللی امپریالیستی اجازه دست یابی به آنها را نمیدهند. این نتیجهگیری نه از یک ایقان دکگاتیک بلکه از تحلیل واقعیتها ناشی میشود.

قطعا کشورهای پیشرفته سرمایه داری ثروتمندترین کشورها میباشند. آنها از پیشرفت تکنولوژیک مهم، قدرت تولیدی و تجاری برتر و جایگاه مسلط در نظام پولی و بانکی برخوردارند. ولی در حالیکه اقلیت کوچکی در رفاه و مکتب بسر میبرند اکثریت مردم آنها با تشدید نابرابری، بی ثباتی شغلی و بیکاری وسیع دائمی، افزایش فقر، نژاد پرستی، عدم امنیت و تهاجم به آزادیها

حزب کمونیست فرانسه بعد از حزب کمونیست ایتالیا بزرگترین حزب کمونیست کشورهای پیشرفته سرمایه داری محسوب میشود و بیستمین دلیل تحولات و موضعگیریهای آن برای جنبش کمونیستی و کارگری مهم و تاثیر گذار میباشد. این حزب اخیرا (از ۱۸ تا ۲۲ دسامبر گذشته) بیست و هفتمین کنگره خود را برگزار کرد. این کنگره در شرایط دشواری که جنبش کمونیستی از سر میگیراند، حادثه ای مهم و بی تردید از نظر آتیه ای که از سنگر مبارزه طبقاتی و کمونیسم به مسائل مینگرد، بسیار موفقیت آمیز بود. زیرا در آن کنگره بر هویت کمونیستی حزب تاکید شد، ادعای قاطعی علیه سرمایه داری طرح گردید و از آلترناتیو سوسیالیستی همبستگی بین‌المللی کارگران و زحمتکشان بنحوی روشن حمایت شد. بیستمین دلیل لازم میدانیم در زیر چکیده ای از مواضع اعلام شده در برنامه جدید حزب و سایر قطعنامههای آنرا که در کنگره تصویب شدند، برای اطلاع خوانندگانمان بیاوریم. تردیدی نیست که ارزیابی مثبت ما از نتایج این کنگره بمعنای تأیید همه موضعگیریهای آن نیست مثلا سیاست و موضع حزب کمونیست فرانسه در قبال وحدت اروپا و بسیاری مسائل دیگر، که پرداختن به آنها از حوصله این نوشته خارج است، نمیتواند مورد تأیید ما باشد.

آنچه در زیر میآید چکیده ای است که از سه سند اصلی، یعنی طرح پیش نویس منتشر شده برنامه برای مباحثات حزبی، گزارش ژرژ مارش به کنگره (مندرج در "اومانیته" شماره ۲۶ دسامبر ۹۰) و نیز "قطعنامه و برنامه" تصویب کنگره که در بسیاری موارد در مقایسه با طرح قبلی تنبیهاتی در آن صورت گرفته برگرفته شده است. لازم است یاد آوری کنیم که پیش‌نویس برنامه که مبنای مباحثات پیش کنگره حزب بود، در جریان مباحثات حزبی از حمایت اکثریت بسیار قاطع اعضای حزب برخوردار گردید (در کنفرانسهای محلی حزب با ۹۳/۵ در صد آرا موافق، در مقابل ۲/۴ در صد مخالف و ۴/۱ در صد متعصب مورد حمایت قرار گرفت) و در کنگره نیز با ۱۶۷۰ رای موافق در مقابل ۳ رای مخالف و ۲۲ رای متعصب به تصویب رسید.

"کمونیستهای فرانسه امروز در برابر مسائل فراوانی قرار گرفتند، علل و اهمیت حوادثی که جهان را زیر و رو میکند چیست؟ چه آیندهای در برابر سوسیالیسم، احزاب کمونیست و خلقهایی که در راه عدالت، حق پیشرفت، آزادی، دموکراسی، صلح و خلع سلاح پیگیر میکنند، قرار دارد؟

در فرانسه، چگونه باید آوار ضربات مملکی را که بر میلیونها انسان فرود میاید متوقف کرد، چگونه باید شرایط یک سیاست دیگر یا دگرگونیهای ضروری برای پاسخ دادن به نیازها و آرزوهای مردمان را ایجاد کرد؟

ما (حزب کمونیست فرانسه) در کجا ایستادیم؟ چه چیزی را باید حفظ کنیم؟ چه چیزی را بهبود بخشیم؟ و چه چیزی را دگرگون سازیم؟

روبرو هستند. آنها دستخوش بحران عمیقند. کشورهای سرمایه داری پیشرفته اعم از آمریکا، اروپای غربی و ژاپن چه آتیه ای که نیروهای راست در راس حکومت هستند و چه در آتیه ای که سوسیال - دمکراتها در صدر کارند سیمای سختتر، خشونت بارتر، غیر عادلانه تر و غیر انسانی تر میباشند. مردم این کشورها اولین قربانیان "جنگ اقتصادی" میباشند که در بین گروههای چند ملیتی در جریان است!

سرمایه داری، همچنین جهان سوم است که توسط بانکها و نهادهای مالی بین‌المللی در حال خفگی است و در آن حکومتهای فاسد بر سر کارند که برای اعمال سیاستهای ضد مردمی و سرکوب، گوی رقابت از همدیگر را میروابند. سرمایه داری مسئول مرگ روزانه ۴۰/۰۰۰ کودک در این کشورها و تاراج ثروتیهای طبیعی بدون ملاحظه به محیط زیست و نسلهای آینده میباشد. نه فقط کشورهای سرمایه داری مسلط کشورهای جهان سوم را محکوم به سرنوشت شوم ساختند بلکه از بهره دهندهای این کشورها و بر ویرانه نگین بختیشان، سود اندوزی میکنند.

سرمایه داران همچنین امپریالیسم اقتصادی و سیاسی، استعمار نو، دخالت دائمی در امور کشورهای تحت سلطه، مداخلات نظامی، سودهی شگفت انگیز از بابت تولید و فروش اسلحه و میلیاردها دلار مواد مخدر است.

تاریخ نشان داده است که سرمایه داری تسلط خود را به انواع اشکال ممکن پیش برده است: اشکال استبدادی یا "لیبرال کهن" و یا "مدرن"، در کشورهای فقیر و یا پیشرفته. اگر چه سرمایه داری دارای قدرت انعطاف برای انطباق با هر شرایطی برای سازماندهی بهره کشی موثرتر از انسان بوده اما راه خود را بر سه روزی دهشتناک جهان سوم و نابرابری بیرحمانه در کشورهای صنعتی و پیشرفته هموار کرده است.

اما آیا با توجه به تناسب قوا بنظر نمیرسد که شرایط منجمد شده و فعلا امکان دگرگونی وجود ندارد؟ پاسخ ما نه میباشد. مطلقا نه، درست است که سرمایه داری در این دوره آخر پیروزیهای برای خود ثبت کرده است ولی این بدان معنی نیست که آینده به سرمایه داری تعلق دارد. سرمایه داری نمیتواند مشکل مشیت بد نیازهای اصلی زمانه ما، یعنی اولویت دادن به انسان پاسخ بدهد. زیرا علت وجودی سرمایه داری سود اندوزی، انباشت سرمایه و وسیله دست یابی به آنها استثمار و اعمال ستم بر انسان توسط انسان است. سرمایه داری مانع اصلی در راه تکامل انسان است. تبیین این مسائل و ابعاد بین‌المللی آنها نشان میدهد که مبارزه طبقاتی گسترده شده وحدت بی ماندنی یافته است!

اما در متن گسترش مبارزه طبقاتی باید تعادل

قوا را ارزیابی نمود. این مسئله یعنی ارزیابی تعادل قوا دارای اهمیت بسیاری برای حزب ما و همه نیروهای مترقی است زیرا تعادل قوا شرایط الزامی برای پیش بردن استراتژی و دست یافتن به اهداف را بوجود میآورد.

اگر چه دگرگونی عمیق در سیاست خارجی اتحاد شوروی رهبران جهان سرمایه داری را ناچار ساخت که در سالیان آخر حکومت ریگان گامهای مشابهی بردارند، اما آنها خود را با شرایط جدید منطبق نموده و در عرصه دیپلماتیک اقتصادی و نظامی تهاجم خود را از سر گرفتند. در عرصه خلع سلاح مبارزه صلح طلبانه خلقها همراه با ابتکارات اتحاد شوروی، آمریکا را وادار ساخت به اقداماتی در جهت کاهش سلاحهای اتمی و سنتی تن دهد و بدین ترتیب خطر جنگ بین شوروی و آمریکا بطور قابل ملاحظه کاسته شده است ولی هنوز زادخانه هسته‌های بزرگی دست نخورده باقی مانده است، تلاش برای ساختن نسل سوم سلاحهای هسته‌ای متوقف نشده است و در حالیکه ابتکارات اتحاد شوروی ادامه مییابد آمریکا بوجد "جنگ ستارگان" را افزایش میدهد. با تا پدید شدن پیمان ورشو و الحاق آلمان شرقی به غربی، ناتو، تقویت شده و در سطح اروپا به برتری دست یافته است!

با عقب نشینی قوای شوروی از افغانستان و اروپای میانی اکنون هیچ نقطه‌ای از جهان وجود ندارد که با مقاصد سلطه جویانه امپریالیسم مواجه نباشد. تجاوز به کرانادا، حمله به پاناما، فشارهای نظامی، اقتصادی و سیاسی آمریکا به نیکاراگوئه، تهدید کوبا، مداخله در لیبیا، افغانستان، کامبوج، فلسطین، آفریقای جنوبی، خلیج فارس، امپریالیستها اکنون تلاش میکنند تحت پوشش سازمان ملل حکومت خمر سرخ را به مردم کامبوج تحمیل نمایند. هیچ راهی در برابر خلقها جز تجمع و توسل به اقدام وجود ندارد. اقدامات خلقها برای مقابله، دیکتاتوری شیلی، باراگوئه را به شکست کشاند، نامیبیا را از یوغ استعمار نجات داد و ماندلا را از زندان رها ساخت.

بنظر میرسد که امپریالیستها تصور میکنند که شرایط جدید به آنها اجازه میدهد همه موانع نوینی را تسخیر کنند، این امر بویژه در اروپا و خاورمیانه مشهود است.

در اروپا، آمریکا و آلمان نقش مستقیمی در بحران اروپای مرکزی ایفا کردند و به نیروهای طرفدار احیا سرمایه داری که در نتیجه بحران و شکست سوسیالیسم بوروکراتیک به میدان آمده بودند در همه عرصه‌ها یاری رسانند و اکنون نیز سیاست مستعمره سازی این منطقه را پیسسه کرده‌اند. اگر چه مقاومت در برابر سیاست ریاضت اقتصادی ادامه دارد ولی پیروزی نیروهای راست در اغلب این کشورها خود گواه توازن قواست. اتحاد شوروی با توجه به این توازن قوا و نیز منافع این کشور، به اتحاد آلمان و حضورش در ناتو رضایت داد. شرایط بحرانی اتحاد شوروی این کشور را واداشته که گشایش اقتصاد خود بر روی اقتصاد جهانی را تسریع کند. اما نیروهای سرمایه داری خنثی نیستند آنها فشارهای اقتصادی، مالی و ایدئولوژیک خود را بر شوروی افزایش داده به مداخله در مبارزه حادی که بین طرفداران سوسیالیسم و مدرنیزاسیون آن و نیروهای باز گشت به سرمایه داری در جریان است

میردازند.

نیروهای گوناگون علیه جنگ خلیج. ۰۰۰ بنا بر این علیرغم مشکلات مبارزه طبقاتی در سطح بین‌المللی امکانات مبارزه و تجمع در همه قاره‌ها وجود دارد. در سطح اروپا ما میخواهیم با احزاب چپ، سبز، سندیکاها، جنبشهای کلیسائی و همه نیروهای مترقی به مبارزه مشترک برای حقوق اجتماعی، خلع سلاح، حفظ حاکمیت و هویت ملی دست یازیم. در سطح بازار مشترک اقدامات مشترک حقوق بگیران چند ملیتی‌های واحد و این کشورها برای حقوق اجتماعی و دمکراتیک. ۰۰۰ و یا رشته‌های مشابه. ۰۰۰ با ضد نژاد پرستانها و صلح تفاهم و همکاری که متضمن مناسبات نوین بین ملتهای دارای حاکمیت است میباشیم. از اهداف این اقدام آنطور که مورد نظر گروههای مالی است تقویت ناتو و جذب کشورهای شرق در سیستم سرمایه داری است.

در خاورمیانه آمریکا و متحدانش اشغال و انضمام کویت توسط عراق را بیهانه قرار داده و شبه جزیره عربستان و خلیج فارس را به اشغال نظامی خود در آورده‌اند امری که ضربه سنگینی برای خلقهای فلسطین و لبنان است. پیوستن سوریه به آمریکا امتیاز بزرگی برای ایالات متحده بود و نیز تأیید قطعنامه ۶۶۸

توسط شوروی و چین تعادل قوا در این منطقه را نشان میدهد. این قطعنامه تهدیدی جدی برای آغاز جنگ است. ۰۰۰ فرانسه باید در تشکیل یک کنفرانس بین‌المللی برای صلح و امنیت دول منطقه، احترام به تصمیمات سازمان ملل در ارتباط با حقوق خلقی فلسطین برای استقلال، سهم خود را ادا کند. باید با تمامی تلاشهایی که قصد دارد تحت پوشش سازمان ملل یک "نظم جهانی" به نیابت از طرف جامعه بین‌المللی ایجاد کند که مضمون آن چیزی جز نظم امپریالیستی علیه حقوق خلقها نیست، مقابله نمود.

بحران سرمایه داری در حال تشدید است؛ رکودی در ایالت متحده و انگلیس شروع شده که میتواند گسترش یابد؛ بی نظمی یولی و مالی علیرغم همه تلاشها تشدید شده، موازنه مثبت تجاری، ژاپن و آلمان همزمان با کسری و بدهی آمریکا، فرانسه و اروپای جنوبی؛ اقتصاد کشورهای جهان سوم هیچگاه مانند امروز دچار بحران نبوده است؛ بحران اجتماعی و انفجار جمعیت در حال رشد است؛ در کشورهای اروپای مرکزی نسخه‌های سرمایه دارانه موجب رشد بیگاری و در هم شکستن تأمین اجتماعی شده است بدون آنکه شرایط رشد اقتصادی را فراهم سازد؛ رقابت بین سه قطب آمریکا، ژاپن و اروپا (آلمان) در حال تشدید است؛ اگر سرمایه داران از اوضاع موجود بیوه برداری مینمایند، اما پاسخی برای مسائل ندارند اگر بپذیریم که مبارزه طبقاتی در سطح بین‌المللی علیرغم توازن قوای مساعد بفرع سرمایه‌داری در حال تشدید است پس امکانات وسیعی برای اقدام در راستای عدالت، آزادی، صلح و خلع سلاح در همه قاره‌ها وجود دارد؛ ناراضی خلقی و مقاومت رو به گسترش آنها، خیزشهای توده‌ای در بسیاری از کشورهای آفریقا؛ انتقاله در فلسطین، جنبشهای اجتماعی و مبارزه برای آزادی در کشورهای مختلف آمریکای مرکزی و لاتین - نمونه هائیتی و السالوادور - اولین نشانه‌های مقاومت و تظاهرات در اروپای شرقی، ابتکارات جدید غیر متعهد، مبارزه و مخالفت

مرگ طبیعت!

عوامل طبیعی با حساسیت و مسئولیت زیاد برخورد نمود. نمیتوان منتظر سوختن بیشتر نفت در کوبت نشست تا نسبت به این فاجعه برخورد کرد. هم اکنون آثار و عوارض سطحی و فوری این صایعه در مناطق مختلف خلیج فارس مشاهده شده است گزارشاتی که از بوشهر و مناطق جنوبی ایران واصل شده حاکی از ریزش باران سیاه در این مناطق و همچنین تیره بودن رنگ آب آشامیدنی آن شهر و نواحی جنوبی است. خطر دیگر، نه در پشت در که در درون خانه است!

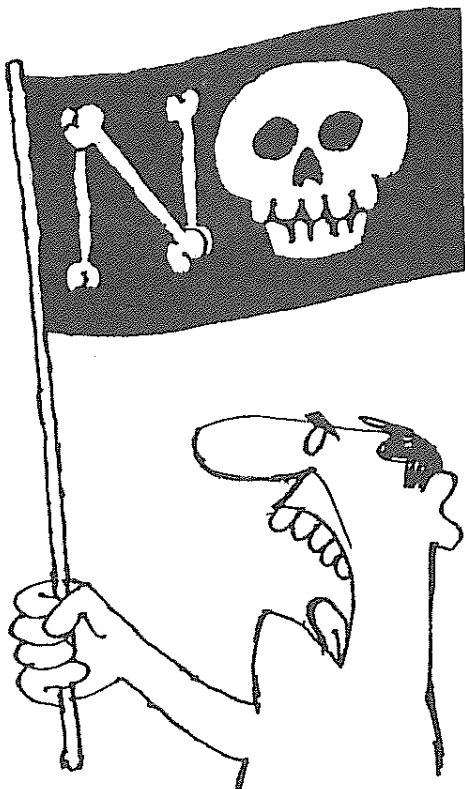
نشست میلیونها بشکه نفت از چاههای کوبت به آبهای خلیج فارس، سفرهای به مساحت ۹۰ کیلو متر تشکیل داد. این سفره نفتی که با سرعت ۲۰ کیلو متر در روز به سمت جنوب و سواحل عربستان در حرکت است علاوه بر تغییر شرایط زیستی خلیج و انهدام و نابودی آبریان، بطور مستقیم با آلوده کردن آب آشامیدنی مردم عربستان و کشورهای حاشیه جنوبی خلیج، زندگی میلیونها نفر را تهدید میکند. عربستان و دیگر کشورهای حاشیه خلیج فارس با بگر گیری روشهای نك زدائی از آب خلیج فارس - برای مصارف آشامیدن استفاده میکنند. بنابر اعلام سازمان بهداشت جهانی، هم اکنون در اثر نشست نفت به آبهای خلیج عناصر و مواد سمی به آب آشامیدنی که از آن بدست میآید نفوذ کرده و این آب با داشتن حد غیر مجاز از اینگونه مواد و عناصر تاثیر سو در سلامت مصرف کنندگان خواهد داشت. برای رفع این ناپایه برنامه نظامیان امریکا چون همیشه بگر گیری "داری" جاودانی آنها یعنی بمب بود. آنها ایستگاههایی که از آن نفت بداخل آب وارد میشد را بمباران کردند!

اگر چه بازار اتهام از هر دو طرف در مورد مسببین دو بدیده فوق گرم است، اما در مورد عامل بوجود آورنده خطرات ناشی از بمباران صنایع اتمی و شیمیائی موجود در عراق، مشکل چندانی وجود ندارد. ژنرال "کلین پاول" رئیس ستاد مشترک امریکا و ژنرال "نورمن شوارتزکف" فرمانده نیروهای ائتلاف ضد عراقی مستقر در خلیج فارس در مصاحبههای روزانه خود، درباره صدمات وارده ناشی از بمبارانهای هوائی عراق خصوصا در مورد صنایع اتمی و شیمیائی آن کشور داد سخن میدهند. ژنرال "اشمیت" رئیس ستاد ارتش فرانسه از نابودی تمامی صنایع اتمی و سه چهارم ظرفیت شیمیائی عراق با افتخار تمام گزارش میدهد. در این میان باید از این آقایان نظامیان برجسته پرسید، چه بر سر مواد اتمی و شیمیائی بعد از این بمبارانهای "شجاعانه" و "افتخار آمیز" شما آمده است؟ آیا فقط سنگ و آجر و در و پنجره ساختمانهای این تاسیسات صدمه دیده یا مواد رادیو اکتیو و شیمیائی نیز در گار بودند؟ شما چگونه تضمین داده و میدهید که مواد رادیو اکتیو و شیمیائی بعد از این بمبارانهای سنگین آزاد نشده و موجب بلایائی که نمونه کوچکی از آنرا در فاجعه کارخانه شیمیائی بوپال هند و کارخانه برق اتمی جرونویل شوروی شاهد بودهایم نشود؟

در عرصه جنبش صلح

ژیل پرو نویسنده فرانسوی در ۲۴ ژانویه در طی مصاحبهی در شهر تولوز فرانسه از سربازان فرانسوی دعوت کرد تا جبهه جنگ را ترك گفته و ماشین جنگی فرانسه را تخریب کنند. او اعلام کرد در چنین جنگی ما مبین پرست نیستیم. "این جنگ جنگ من نیست، این فرانسه فرانسه من نیست این ارتش ارتش من نیست، پیروزیهای پیروزی من نیست شکستش شکست من نیست." او با اشاره به جنگ الجزایر یاد آوری کرد که در آنزمان آقای میتران امروزی مردم فرانسه را با لفاظی مشابهی درباره "اتحاد مقدس ملت" و "ترور و شرف فرانسه" به شرکت در جنگ الجزایر دعوت میکرد. جنگ بوج هفت سالگی که حاصل آن چیزی نبود مگر بخلک افتادن يك میلیون الجزایری! پس از سخنان ژیل پرو، هانری ناله وزیر دادگستری "دولت سوسیالیست" فرانسه علیه او اعلام جرم نمود. ماده مورد استناد، ماده ۲۵ قانون ۲۹ ژوئیه ۱۹۸۱ نام دارد که براساس آن "تحریک نظامیان به عدم تبعیت و اطاعت" جرم محسوب شده، و جزای مجرم ۵ سال زندان و پرداخت ۳۰۰ تا ۳۰۰/۰۰۰ فرانک جریمه نقدی است. ژیل پرو در مقابل اعلام جرم در نامه سر گشادهای تحت عنوان "جد کسانی قضاوت من هستند؟" به افشا آنتنن میلیتاریسم فرانسه پرداخت. او در این نامه تأکید میکند که سربازان فرانسوی نباید بخاطر میلیتاریسم نظامیان و سیاستمداران که این جنگ خونین دست بخت آنهاست بزمن بیفتند! او میگوید من براساس سنت جنبش کارگری فرانسه سربازان را به مبارزه علیه جنگهای مستعمراتی و امپریالیستی فرا میخوانم. ●●●

واقعیت این است که سؤال شوننگان ما نمیتواند پاسخ در خور ما بدهند همه نظامیان و دول امپریالیستی و خصوصا دولت حرج بوش که بیش روی در اهداف خود و حفظ منافع بیگران خود را اساس کار برد شیوه نظامی و جنگی قرار دادهاند، جز توجیه و انکار و پاشیدن خاك بر حقیقت کاری دیگری نخواهند کرد. اما ما امیدواریم که با مبارزه نیروهای صلح طلب بتوان زندگی و حیات و طبیعت را بر روی سیاره حفظ کرد و در آنصورت در آینده تاریخ در تلاوم خود نسبت به همه آنهاهی که مرتکب این جنایتها شدند قضاوت خواهد کرد. ●



هزینه جنگ بر دوش کیست؟

میگویند جنگ در خلیج فارس روزانه حداقل ۲ میلیارد دلار هزینه دارد. شیخ عرب بخشی از این هزینه را میپردازد تا ثروت از دست داده و در خطر خود را باز یافته و تامین کند. اما هزینه اصلی این جنگ از طریق دولت امریکا و متحدانش تامین میشود. و این دول که برای منافع انحصاری و حفظ تسلط خود و بکلام جرج بوش "نظم نوین جهانی" و "برای نفت ارزان" و همچنین کنترل انحصار بر نفت میجنگند و حاصل این جنگ را بحساب انحصارات سرمایه داری واریز میکنند، مردم زحمتکش خود را هم بی نصیب نمیگذارند. مخارج جنگ از طریق افزایش مالیات بر دوش مردم گذاشته میشود. دولت امریکا که با کسر بودجه شدید روبروست قبل از جنگ در تنظیم بودجه، تامین مخارج نظامی و غیره را به ضرر بخش تامین اجتماعی و خدمات عمومی به پیش برد و بر مالیات غیر مستقیم نیز افزود. دولت ژاپن که ظریف نظر مردم ضد جنگ ژاپن و زیر فشار امریکا مجبور به افزایش سهم خود در تامین مالی جنگ شده و این مقدار را تا ۹ میلیارد دلار افزایش داد، همان شیوه معمول برداشت از جیب مردم و زحمتکشان را بکار گرفت. دولت ژاپن مالیات نفت و محصولات آنرا دو برابر کرد و مالیات بر سیگار و شرکتهای را افزایش داد. میزان سهم هر ژاپنی با این افزایش مالیاتی و برای تامین مخارج جنگ ۷۶ دلار است. "ساگاموتو" سخنگوی دولت ژاپن گفت "این برای مردم دردناک است اما ژاپن باید متحمل این هزینه برای صلح شود چون بیشترین استفاده را از صلح در جهان میکند." ساگاموتو حق دارد چون شرکتهای فراملیتی ژاپنی بیش از همه از تجارت سود برده و میبرند و مردم باید مخارج آنرا متحمل شوند. ●

نقش فرانسه، جنبش انقلابی جهانی و حزب ما در جهان امروز!

شرایط بین‌المللی جدید مستلزم آنستکه همه نیروهای طرفدار ترقی برای ایجاد شرایط جهت تغییر توازن قوا به تلاشهای جدید و موثر اقدام کنند. بعهد کونیست‌هاست که بر اقدامات خود بیافزایند بطوریکه فرانسه در عرصه جهانی نقش مثبتی ایفا کند، تا نسیم نوین جنبش انقلابی جهانی وزیدن گیرد.

ما طرفدار نظم بین‌المللی جدید و امنیت جمعی واقعی در سطح جهانی هستیم. اصول استقلال، حق حاکمیت ملی، حقوق برابر برای همه خلقها، احترام به آزادی برای گرفتن رژیم سیاسی و اقتصادی که بشکل بسیار گلی میتواند در منشور سازمان ملل و یا توافق نامه هلسینکی مشاهده کرد میتواند بیانگر این مفهوم باشد. این نظم جدید باید ضامن صلح، حق پیشرفت و امنیت برای خلقها، خلع سلاح، برابری، دموکراسی و آزادی صرفنظر از تمایزات نژادی، جنسی، مذهبی و... باشد و همکاری در همه زمینهها را تامین کند. برای عملی کردن این نظم باید تجدید نظری در سازمان ملل در راستای دموکراتیزاسیون مناسبات بین‌المللی انجام شود. برای اروپا امنیت جمعی از آتلانتیک تا اورال بر مبنای حق حاکمیت هر کشور... ما خواهان رهائی فرانسه از تسلط آلمان و آمریکا هستیم، شرکت در ساختن اروپائی برابر، خلع سلاح، گوش فرا دادن به جهان سوم و کمک به توسعه آن، حفظ تعادل محیط زیست... صلح مسئلهای جدی و تعیین کننده است نباید به این بنادر دل خوش کرد که خلع سلاح بطور خود بخودی پیش خواهد رفت باید ابتکارات را در این زمینه افزایش داد. ابتکارات جدیدی در راه مبارزه برای لغو بدهیهای جهان سوم لازم است. حزب کونیست فرانسه از مبارزات کلیه خلقها که در راه آزادی، استقلال و حق توسعه مبارزه میکنند و نیز آنهایی که در برابر فشارها و مداخلات ایستادگی میکنند بیش از هر وقت اعلام همبستگی فعال مینمایند. ... مشکل عمومی ما همبستگی خود را با همه نیروهای مترقی دنیا: طبقه کارگر و سندیکاهای آن، جنبشهای دفاع از حقوق بشر، دموکراسی، آزادی ملی، صلح، تساوی زنان، دفاع از حق زنان و کودکان، مبارزه علیه نژاد پرستی، حفظ محیط زیست اعلام میداریم و خواهان پیدا کردن امکان همکاری، بویژه با نیروهای مترقی، احزاب سوسیالیست، سوسیالیست دمکرات، طرفدار محیط زیست، سبز، هستیم. طبیعتا ما بنوبه خود توجه ویژه‌ای به مناسباتمان با احزاب کونیست و انقلابی میندازیم. در تاریخ مضامین ما این جنبش نقش اصلی در مبارزه برای صلح، استقلال ملل، دموکراسی، آزادی، سوسیالیسم و مبارزه علیه دیکتاتوریا ایفا نموده است. ... سالیان اخیر شاهد نوسازی اندیشه کونیستی، نوسازی آنچه که مربوط به سوسیالیسم است و نیز اقدام و گسترش مفاهیم حقوق بشر، نظم اقتصادی نوین بین‌المللی ارزیابی از تکامل علمی و تکنولوژیک، محیط زیست و همه آن چیزهایی است که به ارزشهای عمومیتر مربوط به طبقات، سیاره و بشریت بستگی دارد. در شرایطی که نیروهای سرمایه‌داری در سطح اروپا و جهان دارای ارگانهای هماهنگی هستند و احزاب

موجب دامن گرفتن بحران شده. رهبران شوروی در سال ۸۵ پرسترویکا را برای پاسخ طرح کردند اما رهبران اروپای شرقی با مقاومت در برابر اصلاحات به استقبال انفجارات سال ۸۹ و ۹۰ رفتند. اما این کشورها در عین حال دست آوردهائی مانند پایان دادن به تحطی و امرای مصری، بی سواد، ایجاد صنعت و کشاورزی سیستم تامین اجتماعی، دسترسی شهروندان به دانش، هنر امکانات ورزشی و نقش فعال در ترصمهای جهانی بنفع جنبشهای رهائی‌بخش، خلع سلاح... داشته‌اند این دست آوردها اکنون در خطر نابودی قرار دارند. کونیستهای فرانسه از این حوادث شادمان نیستند اما در عین حال غم رژیمهای از دست رفته را نیز نمی‌خورند. آنها متأسف هستند که بخاطر عدم نوسازی موفق، سوسیالیسم در این جوامع به آن نیروئی دست نیافت که در برابر احیا سرمایه داری مقاومت کند. ... در عین حال همبستگی خود را با همه نیروهای سیاسی، اجتماعی و ملی که در این جوامع برای عدالت و دموکراسی یا به میدان میگذارند اعلام میکنند. کمیته مرکزی علل این وضعیت را با دلایل زیر توضیح میدهد: اولاً، سوسیالیسم جامعهای انتقالی از سرمایه‌داری به کونیسم است که بدون مبارزه دائمی علیه کهنه و حرکت بسوی نو امکان پذیر نیست در جوامع سوسیالیستی دنیوز، این روند دچار بن بست شده بود. آفت دولت گرایی، بوروکراتیسم محافظه کاری و پارازیت‌تیمم قشر صاحب امتیاز، سانسور آزادیها... عنصر سوسیالیستی را چنان به ضعف افکند که عنصر سرمایه داری و ما قبل سرمایه داری موجود در این جوامع توانست خود را در نزد مردم مقبول و معادل آزادی، برابری و کارائی اقتصادی جلونگر سازد. ثانیاً دولت گرایی در همانحال که تولید کنندگان را از وسائل تولید محروم ساخته بود، طبقه کارگر یعنی طبقهای را که بیش از هر کس در سوسیالیسم ذینفع است از حکومت، قدرت سیاسی، آزادی، دانش، لگهی و اصلاحات محروم نموده بود. در این کشورها بنام طبقه کارگر بر طبقه کارگر حکومت میشد. سوسیالیسم امر خلاق توده مردم و طبقه کارگر و ساختن جامعه جدید بوسیله آنها و برای آنها است. موفقیت در امر انجام دگرگونی سوسیالیستی مستلزم مسئولیت در اداره جامعه، انگیزه برای کار و تولید، امکانات برای رهائی و تکامل انسان و خلاصه اتکا به مزیت دموکراسی است. ثالثاً اقدام حزب و دولت موجب تبدیل حزب بیک دستگاه فوق اندازی و کاهش نقش سیاسی و ایدئولوژیک آن شده بود. در حالیکه دگرگونی سوسیالیستی اجبارا نیازمند یک حزب کونیست مدرن و انقلابی است. و رابعاً تجربیات اخیر نشان داد که نیروهای وابسته به سرمایه داری هیچگاه تلاشی خود را برای تخریب مجدد زمینی که از دست داده‌اند رها نمیکنند. بی‌شکلی از سوسیالیسم - یعنی تنها شکلی از آن که اروپا آنرا تجربه نموده بود - دچار شکست شده است. ولی شکست این جوامع سوسیالیستی شکست سوسیالیسم نیست، اصلاح کشورهای سوسیالیستی در حال حاضر بدون استثنا ضرورتی حیاتی است این کشورها باید به جوامعی مدرن تبدیل شده و برتری سوسیالیسم در مرحله کونی تکامل بشریت را به اثبات رسانند!

راست، سوسیالیست، سوسیال - دمکرات دارای انترناسیونال خود میباشد ما فکر میکنیم که احزاب کونیست و انقلابی باید بر ارزشهایی که هویت مشترک آنها را تشکیل میدهند با وضوح بیشتری پافشاری کنند، همبستگی خود را بشکل روشنتری متجلی سازند بطوریکه نسیم جدیدی وزیدن گیرد و به تجمع اقدام نیروهای مترقی در سطح بین‌المللی منجر شود. لذا کنگره از کمیته مرکزی خواهان اقدامات زیر است:

- مشورت با احزاب کونیست و انقلابی با همه تنوعشان بدون فرمالیسم و پیش شرط برای تبادل تجارت و عقاید و بررسی شرایط مبارزه و امکانات مشارکت هر کس بشیوه خود، در دگرگونی شرایط بنفع منافع مردم!

- بررسی پیشنهاد حزب کونیست تونس و سایر نیروها برای برقراری یک گفت و شنود بین احزاب کونیست، سوسیالیست و مترقی منطقه پیرامون امنیت، همکاری و صلح در مدیترانه؛

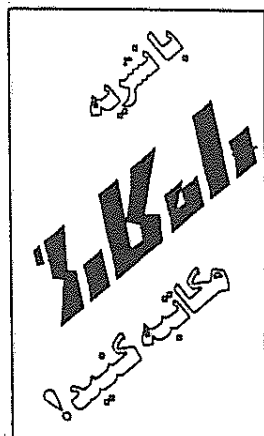
- با حزب کونیست آفریقای جنوبی دعوت احزاب کونیست بازار مشترک برای دیداری در پاریس جهت مطلع ساختن آنها از مشکلات مبارزات آفریقای جنوبی و جلب همبستگی با این مبارزات؛

- شرکت حزب کونیست فرانسه در تدارک ابتکاراتی با مضمون صلح، امنیت جمعی، و همکاری در اروپائی از آتلانتیک تا اورال و پیگیری ابتکارات کونی با نیروهای دیگر سیاسی و سندیکائی بازار مشترک؛

- پاسخ مثبت به ابتکارات مورد نظر نیروهای مترقی آمریکای لاتین که میخواهند در اروپا درباره اوضاع و احوال منطقه خود شهادت بدهند و نیز ایجاد یک تبادل نظر درباره مسئله بدهیها که آنها را خفه میسازد؛

- انجام ابتکارات مقتضی برای همبستگی با مردم کوبا. به این منظور راه اندازی یک ابتکار بزرگ جلب همبستگی سیاسی و مادی بطوریکه همه نیروهای مترقی اروپا و مدیترانه به همکاری فرا خوانده شوند. یک قایق نغتی برای کوبان چیزی که مردم کوبا بدان نیاز دارند؛

- پیش برد همبستگی با جوانان انتقامه و مردم فلسطین، مردم صحرا، دمکراتهای ترک، کرد، مراکشی، ایرلندی، و زنان و مردانی که در آلمان شرقی و اروپای مرکزی بخاطر عقایدشان تحت تعقیب قرار میگیرند، و با مردم جسر السالوادور و با همه آنهایی که حقوقی و آزادیشان در هر نقطه و هر کشور از دنیا مورد تهدید باشد.



ماهی

جهان پهلوان

محمود ایرانی

"بگفتا: برستم، غم آمد به سر"

"نهانند، رستمش نام پسر"

پهلوان پهلوانان ، پهلوان دادجوی دادگستر ،
 قهرمان اصلی شاهنامه ، رستم است . داستانها و
 تراژدی‌های سیاوش ، سهراب ، اسفندیار ، افراسیاب
 بیژن و منیژه و هفت خوان با رستم سرانجام مییابد
 و گره میخورد . بیش از هشت هزار و دوست بیست
 از شاهنامه در باره رستم است . بار عظیم نبردها ،
 دلوری‌ها ، رنج‌ها و اضطراب‌های انسان بر دوش این
 پهلوان منور و سرافراز نهاده شده است . با این
 حال این هیولای غرور و سرافرازی و دادگری نیسز
 پیر می‌شود ، شکست میخورد ، از برابر دشمن
 میگریزد ، دشمن را فریب میدهد ، سمنانک‌ترین
 تراژدی‌ها را می‌آفریند و همبای آن منور است و تن
 به بند نمیدهد ، تسلیم نمیشود ، سرفرود نمی‌آرد
 و کین خواه ستم‌دیدگان است .

رستم پهلوان بزم و رزم است ، عصاره رنج
 و شادی است و خانواده‌اش نیز شگفتا که بدین‌گونه -
 اند . رستم نسب از دو سوم میرد : رودابه مادر وی
 دختر سهراب کابلی از خاندان ضحاک است . زال
 پدر رستم نیز از سویی نسب از جمشید میرد و رستم
 حاصل این تضاد و رویارویی است و از همان لحظه
 زادن شگفتی می‌آفریند . وی نخستین نوزادی است
 که در حماه‌ها از پهلوی مادر زاده میشود . این
 رستم کیست ؟ چگونه خصوصیتی دارد ؟

رستم در هنگام سخن گفتن با لشکر خویش
 این خصوصیات را چنین برمی‌شمارد :

هنر مردمی باشد و راستی
 ز کژی بود کمی و کاستی
 گر کین نیز رستم را بدینگونه وصف میکند :

درخت‌بزرگی و کنج وفا
 در رادمردی و بند بلا
 آیا رستم بدینگونه است که میگویند ؟ بنگریم کسه
 چون رستم در توران زمین به شاهی میرسد . سردار
 را یک به یک چنین فرمان میدهد :

تویی رنج را رنج منمای هیچ
 سراز داد و از راستکاری میبج
 و به گودرز میگوید :

بدوگفت سهر بزرگی و داد
 همان بزم و رزم از تودارند یاد
 هنر بهتر از گوهر نامدار
 هنر مندرا گوهر آید به کار
 و به فریبرز بند میدهد :

همه داد کن تو به گیتی درون
 که از داد هرگز نشد کسی نگون
 از دیگر خصوصیات رستم ملح‌خواهی و نگه‌داری عهد
 و پیمان است . چون از سوی سیاوش به نزد کاو و س

می‌آید تا پیام صلح بدهد ، شاه برمی‌آشوبد و خواستار
 جنگ است و رستم چنین میگوید :

کسی گاشتی جوید و سور و بزم
 نه نیکو بود پیش رفتن به رزم
 و دیگر که بیمان شکن نیز شاه
 نباشد پسندیده نبخواه
 ز فرزند پیمان شکستن خواه
 مگو آنچه اندر خورد با گناه
 چون شاه همچنان پای میفشارد ، رستم خشمناک و
 برآشفته از شاه روی میگرداند و به سیستان میرود .
 رجزخوانی و برشمردن قهرمانیها ، افتخارات و اوصاف
 پهلوانی گوشه‌ای از نبرد در آن روزگار بوده است .
 بنگریم که رستم در چنین جایی خود را چگونه وصف
 میکند :

چنین گفت با شاه زاده به خشم
 که برز مرا بین و بگشای چشم
 هنر بین و این نامور گوهرم
 که از تخمه سام کند آورم
 هنر باید از مرد مهتر نژاد
 کفی راد باید دلی پر ز داد
 رستم هنر را برتر از گوهر و در بخشندگی و دادگستری
 میداند و پس چون اسفندیار نژاد او را سرزنش میکند ،
 رستم بر می‌آشوبد و بانگ بر میدارد :

چه نازی بدین تاج لهراسی
 بدین یاره و تخت گشتاسی
 که گوید برو دست رستم بسند
 نبندد مرا دست چرخ بلند
 و گرنه کجا بود تاج شما
 همان یاره و تخت عاج شما
 چون رستم میگوید که اگر من نبودم تخت و تاج
 شما هم نبود ، اسفندیار از در پوزش خواهی درون
 می‌آید . نگاه و اعتقاد رستم در مورد زنان نیز جالب
 توجه است . رودابه مادر رستم ، زنی قهرمان ، پاک
 نهاد و عاشق است . تهمنه همسر رستم و مادر سهراب
 چگونه زنی است و رستم چرا بر او عاشق میشود .
 تهمنه در شاهنامه بدینگونه توصیف میگردد :

دو ابرو کمان و دو کبک کمند
 به بالا به کردار سربلند
 دو رخ چون عقیق بمانی به رنگ
 دهان چون دل عاشقان گشته تنگ
 روانش خرد بود و تن جان بالک
 تو گفتن که بهره ندارد ز خاک
 و بخاطر همین خصوصیات یعنی زیبایی ، خسرند و
 پاکدامنی است که رستم بر او عاشق میشود :

چو رستم بر آن سان پری چهره دید

زهر دانشی نزد او بهره دید
 و این عشق با ازدواجی شورانگیز نه از سر هوسازی
 انجام میگردد :

بفرمود تا موسی پیر هنر
 بساید بخواهد ورا از پدر
 و چون هوسازیهای سودابه ، سیاوش را به کام مرگ
 میفرستد ، رستم کینه‌خواه ، شاه و دربار را به هیچ
 گرفتند و خشمناک به کاخ سودابه میشتابد :

تهمتن برفت از بر تخت او
 سوزی کاخ سودابه سهاد روی
 ز پیره به کیسویش بیرون کشید
 ز تخت بزرگیش در خون کشید
 گفتنی آنکه زنان شاهنامه اغلب خارجگی
 هستند . همسران فرزندان فریدون از یمن ، سیند -
 خت و رودابه مادر رستم از کابل ، تهمنه مادر سیاوش
 فرنگیس ، جریره و منیژه تورانی و کتایون همسر
 گشتاسب ، فرزند قیصر روم است و فرود مادرش دختر
 پیران سیه سالار تورانی مییابد ، اما در تمام موارد
 عشق بر مسائل نژادی و ملی غلبه مینماید . زنان
 شاهنامه ، زنانی گرانقدر ، پاکدامن ، رزمجو ، عاشق
 و رنجکشیده‌اند . رودابه با عشقی آتشین بسسه
 همسری زال در می‌آید و در مرگ رستم کارش به جنون
 میگردد . فرنگیس دختر افراسیاب و همسر سیاوش
 است . همسرش به دست پدر به قتل میرسد و او به
 همراه فرزندش سالها در بدر و آواره میشود و سر -
 انجام تمام خانواده‌اش اسیر و آواره میگردد .
 جریره نیز پس از مرگ فرزندش فرود ، بر بالیسین
 فرزند با خنجری خود را میکشد . شیرین نیز پس
 از مرگ خسرو چنین میکند . تهمنه مادر سهراب نیز
 پس از مرگ جانگداز فرزندش بیش از یکسال با رنج
 و مویه زندگی نمیکند .

قلمرو فرمانروایی رستم کجاست ؟ در تمام
 قسمتهای شاهنامه زابلستان جدای از ایران نکر
 شده است . رستم از شاه ایران منشور میگیرد و به
 گونه‌ای خود مختار در زابلستان حکومت میکند . در
 داستان اسفندیار سخن از باز فرستادن بهمن
 فرزند وی از زابلستان به ایران است و در داستان
 مرگ سیاوش . رستم از کابل و کشمیر سیاه کسرد
 می‌آورد تا به ایران و از آنجا به توران برود :

سه سر به سر بر در پیلتن
 ز کشمیر و کابل شدند اسجن
 به درگاه کاوی سهاد روی
 دودیده بر از خون و دل کینه‌جوی
 چو نزد یکی شهر ایران رسید

به هنگام کین‌خواهی از خون سیاوش است که بسه
ویران کردن توران برمیخیزد ؛
برانگیختن آن شیر دل را ز جای
تهمت‌ن همان کرد کو دید رای
همان کشتن و غارت اندر گرفت
ازو بوم و بر دست بر سر گرفت
ز توران زمین تا به سقلا ب و روم
ندیدند يك مرز آباد بوم
همه سر بریدند ، برناو پیر
زن و کودک خرد کرده اسیر

رستم که تخت سهراب را به فریب شاه
توران کشته است و جگر فرزند دریده و سیسی و بسه
دنبال آن سیاوش را از دست داده است نخستین
تاراج و غارت پهلوانی خویش را مرتکب میشود و
شاید بی جا نبوده است که فردوسی آخرین بیست
داستان رستم و سهراب و آغاز داستان سیاوش را
چنین میسراید :

از این داستان روی برتافتیم
به کار سیاوش بیرداختم
یکی داستان است پر آب چشم
دل نازک از رستم آید به خشم
اینک جای آن دارد تا به روابط رستم و شاهان
بیردازیم ، رستم آن پهلوان آزاده در فیروزنامه ای
که به پدرش زال مینویسد ، وی را چنین میخواند :

پناه‌گویان ، پشت ایرانیان
فرزنده اختر کاویان
نشانده شاه و نشاننده گاه
روان گشته فرمانش چون هور و ماه
رستم هیچ علاقه‌ای به شاهی ندارد و آن را بارها و
بارها تذکر میدهد . به هنگام خشم گرفتن بسیر
کاوس میگوید :

که آزاد زادم نه من بنده‌ام
یکی بنده آفریننده‌ام
دلیران به شاهی مرا خواستند
همان گاه و افسر بیاراستند
سوی تخت شاهی نگردم نگاه
نگه داشتم رسم و آئین و راه

چون رستم به خشم از بارگاه می‌رود پهلوانان
می‌کوشند تا وی را باز آورند و او تنها بخاطر ایرانیان
است که باز میگردد :

تو دانی که کاوس را مغز نیست
به تندری سخن گفتنش نغز نیست
بگوید همانکه بشیمان شود
به خوبی همان باز پیمان شود
تهمت‌ن گر آزرده گردد ز شاه
هم ایرانیان را نباشد گناه ۰۰۰
تهمت‌ن چنین پاسخ آورد باز
که هستم ز کاوس کی بی‌نیاز
مرا تخت‌زین باشد و تاج ، ترک
قباجوشن و دل نهاده به مرگ
چه کاوس پیشم چو يك مشت خالك
چرا دارم از خشم او ترس و باک
آنگاه شاه به پوزش برمیخیزد و خطاب به رستم
میگوید :
چو آزرده گشتی توای پیلتن
بشیمان شدم خاکم اندر دهن

رستم هیچگاه در دربار نمیماند و چون از فتح
باز میآید ، بلافاصله به زابل می‌رود و چون بسیر
دربار و شاه خشم میگیرد ، فریاد برمیآورد :

برون شد به خشم اندر آمد به رخس
منم گفت : شیر اوژن تاج بخش
چو خشم آورم شاه کاوس کیست
چرا دست یازد به من ، طوس کیست
مرازور و فیروزی از داورست
نه از پادشاه و نه از لشکر است
زمین بنده و رخس گاه من است
نگین تیغ و منفرد کلاه من است

اما حدیث شاهان و رستم حدیث دیگری است .
جمشید ، فحاک ، کاوس و کیخسرو از جمله شاهان
شاهنامه هستند که به بداندیشی و ستمبارگی ر وی
می‌آورند . زال ایل و تبار کیخسرو را خوار میکند و وی
را به گناه و ددمنشی متهم می‌سازد . در برابر
شاهان همواره به ستیز با رستم بر میخیزند . اسفند
یار نژاد مردمی داشتن رستم را چنین نکوهش میکند :

برافگند سیرغ بر زال مهر
بروگشت از این گونه چندی سپهر
از آن پس که مردار چندی چشید
برهنه سوی سیستانش کشید
به پذیرفت سانش به بی بچی
زنادانی و پیری و غرچگی
خجسته بزرگان و شاهان من
نیاکان من ، نیکخواهان من
ورا بر کشیدند و دادند چیز
فراوان بدین سال بگذشت نیز

سر انجام شاهان که سهراب را از او گرفته‌اند
که سیاوش را کشته‌اند ، در صدد بر می‌آیند تا رستم
را نیز به بند بکشند و رستم دلیرانه و در برابر
بذیرفتن سخت‌ترین عقوبت‌ها از بند و تسلیم
سر باز میزند :

که گوید برو دست رستم ببند
نبند در ما دست چرخ بلند
وگرنه کجا بود تاج شما
همان باره و تخت عاج شما ۰۰۰

من از کودکی تا شد ستم‌کهن
از این گونه از کس نبردم سخن
مرا خواری از پوزش و خواهش است
وزین نرم‌گفتن مرا کاهش است

آری ، شاهان ، به پاس آنهمه رنجها و ستیزها
در صددند تا رستم را خوار کرده ، به بندش کشید
او را از میان بردارند : گشتاسب به پهلوان خود -
خواه ، سلطنت جو و مغرور ، یعنی اسفندیار میگوید :

سوی سیستان رخت باید کنند
به کار آوری رنگ و جنگ و فسون
برهنه کنی تیغ و کویال را
به بند آوری رستم زال را
زواره ، فرامرز را هم چنین
نمانی که کسی بر نشیند به زین
حاشا که رستم تن به بند دهد و زانو به تسلیم بسر
خالك نهد و اگر چه سیرغ او را آگاهی میدهد که
هرکس اسفندیار را بکشد ، خود با وضعی فحیح
نابود میشود ، رستم مرگ باشکوه و رنج عظیم‌سرنو-



همه جانبه پهلوی بر درید
کیخسرو هنگام تقسیم قلمرو خویش بین سیسی
سالاران و سرداران این نواحی را به رستم وامسی-
گذارد :

ز سپهر سپید ، گو پیلتن
ستوده به مردی به هر انجمن
ز زابلستان تا به دریای‌بند
همه کابل و دنیبر و مای و هند
دگر بست و غزنین و زابلستان
روا رو چنین تا به کابلستان
هم او را بود کشور نیرور
سپهدار فیروز و لشکر فروز

بدین سان وسیعترین قلمرو به رستم میرسد
و در جنگ‌ها نیز اگر چه وی سپهدار و سپه‌سالار
اسمی لشکر نیست ، اما فرمانروای واقعی ، تصمیم
گیرنده اصلی رستم است . رستم در توران نیز به
شاهی میرسد و در این هفت سال شاهی پس از تصرف
توران جز به عدل و داد و خرد فرمان نمیدهد و تنها
يك بار فرمان غارت صادر میکند :

بیامد تهمت‌ن به توران زمین
خرامید تا پیش دریای چین
همه شهر توران سران و کوان
برفتند نزد جهان پهلوان
تهمت‌ن نشست از بر تخت و گاه
بخاك اندر آمد سرخشت شاه

از مراسم رایج پس از لشکر کشی‌ها و فتوحات
شاهان و سرداران غارت و چپاول بوده است . در
گرشاسب نامه اسدی طوسی که شاخه‌ای از شاهنامه
است و فردوسی در این باره جز به کوتاهی سخن
نگفته و در ساره پدران رستم میباشد ، بارها و بارها
شاهد این غارت‌ها و بیگناها هستیم . در داستان
گرشاسب آمده است :

ز کاوول به گردون برافکنند خالك
سبه دست تاراج بردند باک
و در داستان گرشاسب و شاه لاقطه در گرشاسب
نامه آمده است :

از آن پس به تاراج دادند روی
فتادند در شهر و بازار و کوی
سپید همه سوی کشتی کشید
وزان بردگان بهترین برگزید
و در داستان گرشاسب و نغفور آمده است :

بسی شهر و بت‌خانه تاراج کرد
بسی شاه را بی‌سر و تاج کرد
و در جای دیگر از همین داستان :
نکبان گمارید چندی بر اوی
وز آنجا به تاراج بنهاد روی
فراز آورد آنچه بُد در سپاه
کزین کرد از و پنج يك بهر شاه

بدین ترتیب تاراج کردن و دمار از روزگسار
مردمان فلک زده و ستم‌دیده بر آوردن رسمی بسوده
است و هر کس را از آن سهمی ، اما رستم با آنهمه
جنگ و فتح هیچگاه دست به تاراج نمی‌زند ، تنها



فرید" فردوسی این سخن گفته، از در بیرون میرود شاه به وزیر خود میگوید: " این مرد به تعریفش مرا دروغزن خواند" وزیر پاسخ میدهد: " بیایند کشت" هرچه میجویند، شاعر را نمیایند.

در کنار این عظیمترین حماسه، یعنی حماسه رستم، حماسه کوچک دیگری نیز در شاهنامه وجود دارد، حماسه کوچکی که اگرچه برخی آنرا مجسمول میدانند، اما بهرحال گواه روح بزرگوار فردوسی و دادنامه‌های علیه آن عصر پر بیداد است. این حماسه کوچک که به اعتباری به بزرگی حماسه عظیم رستم است، هجوتامه استاد طوس علیه سلطان غارتگر و بیداد پیشه غزنوی است:

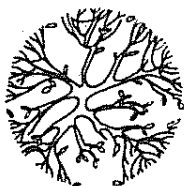
سرناسازیان برافراشتن
وزایشان امید بسی داشتن
سررشته خویش گم کردن است
به جیب اندرون ماری پروردن است
درختی که تلخ است وی را سرشت
گرش بر نشانی به باغ بهشت
ور از جوی خلدش به هنگام آب
به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب
سرانجام گوهر به کار آورد
همان میوه تلخ بار آورد.

آخرین کلام اینکه ابوالقاسم فردوسی، آن روستایی ساده، نیاز زمان خویش را دریافته و گنجینه‌ای از حکمت و دانش، آزادی و آزادگسی، فرهنگ از زندگی با همه زشتی‌ها و زیبایی‌ها، فراز و فرودها و رنج‌ها و شادی‌هایش آفرید. او از آن روستای کوچک اطراف طوس به جهانی مینگریست به زمانی که قرن‌ها طول میکشید، به مکانی که سراسر جهان آن روز بود و به انسانهایی گوناگون با سرشت و طبیعت و سرنوشت‌های گوناگون و بسا کلاسی سحر انگیز، قلعه‌ای که بر آن خونی از لاله روئیده باشد.

آیا در این روزگار بهت‌زدگی، گرفتاری و وحشت زندگی میتوان دست رستم را گرفت و بسه روزگار ما پیوندش داد؟ تنها به دور از قیود پیش-داوریها، در خلائی که انسان خداست میتوان سخن از دست‌ها و پیوندها گفت. ما مسافر نیک‌بخت این رویا هستیم و این نیروی فرزاندگی ماست که در آغاز حیاتی تازه است و ما، من و تو، فرزندان این زمینیم. هرچه روزگار ما روزگار حماسه نیست، تراژدی است.

رستم از شاهنامه رفت، اما حافظ و مولانسا هزاران نقال در گوشه و کنار این دیار، او را بسه صحنه تاریخ و به میان ما آوردند، رستم نه تنها جهان پهلوان شاهنامه، پیرونده اندیشه و آرمسان فردوسی، بلکه پهلوان توده‌هاست.

محمود ایرانی



آن پهلوان بزرگ با غدرو فریب به دست فردی پست و حقیر نایود میشود: چون رستم به چاه نابسرا در میافتد، در نهایت پیروی و خستگی، گمان میکشد و برادر را به درخت میدوزد:

درخت و برادر به هم بر بدوخت
به هنگام رفتن دلش بر فروخت
شفاذ از بی زخم او آه کرد

تہمتن برو در د کوتاه کرد

چنین گفت رستم: ز یزدان سیاسی

که بودم همه ساله یزدان شناسی

کز آن پس که جانم رسیده به لب

برین کین من ناگذشته دوشب

مرا زور دادی که از مرگ پیش

از این بی‌وفا خواستم کین خویش

بگفت این و جانش بیامد ز تن

بروزگار گریان شدند انجمن

زواره به چاهی دگر در بمرد

سواری نماند از بزرگان و خرد

آری شفاذ آن به نفرین شوریده بخت آن روسا ه شوم، ازدهای نامبردار، رستم پیلتن را به غسدر و فریب کشت. بنا بر روایات شاهنامه رستم با نسه تن از شاهان هم عصر بوده است که بنا به ایسن اعتبار قریب هفتصد سال زندگی میکند و آن شاهان و مدت سلطنت آنها بدین قرار است: منوچهر ۱۲۰

سال، نوذر ۷ سال، زوطاسب ۵ سال، گرشاسب ۹ سال، کیقباد ۱۰۰ سال، کی‌کاوس ۱۵۰ سال کیخسرو ۶۰ سال، آلبراسب ۱۲۰ سال و کشتاسب ۱۲۰ سال. همانگونه که نظریه نویسان و شاعران هیچگاه

نتوانستند، کاری کارستان، چون شاهنامه فردوسی انجام دهند و این حماسه پرشکوه که فرزند زمان خویشتن بود همچنان شناسنامه افتخار و شرف مردمان باقی ماند، دیگر هیچگاه پهلوانی چون رستم به میدان حادسه نیامد. رستم از شاهنامه بسه ادبیات جهان و اشعار شاعران راه‌یافت. در اشعار بسیاری از بزرگان ادب این سرزمین چون جانسگ و مولوی، رستم همچنان جهان پهلوان آزاده و سسر-بلنداست:

سینه مالا مال درد است ای درینا مرهمی

دل ز تنهایی بجان آمد، خدا را همدمی

چشم آسایش که دارد از سپهر تیز رو

ساقیا جای به من ده تا بیاسایمدمی

سوختم در چاه صبر از بهر آن شمع چکل

شاه ترکان غافل است از حال ما کو رستمی؟

اهل کام و ناز را در کوی رندئی راه نیست

رهروی باید جهانسوزی نه خامی بیغمی

در تاریخ سیستان که حدود سی سال پس از مرگ فردوسی نوشته شده است، چنین آمده که فردوسی " در بین حدیث‌های دیگر، حدیث رستم را به شعر کرد و چندین روز بر محمود غزنوی خواند، محمود گفت: همد شاهنامه خود هیچ نیست مگر حدیث رستم و اندر سیاه من هزاران مرد چیسون رستم‌هست" این سخن بر فردوسی گران آمد و وی در دفاع از اثر خویش و قهرمان اصلی آن پاسخ داد: " زندگانی خداوند دراز باد، ندانم اندر سیا ه او چند مرد چون رستم باشد، اما این دانم که خدا ی تعالی خویشتن را هیچ بنده چون رستم دیگر نیا -

شت را میبذیرد، اما زانو نمی‌زنند.

رستم در تمام جنگهای خویش با دشمنان ایران و دیوان میستیزد و دیوان نیز در شاهنامه بسه قول فردوسی: " تو مر دیورا مردم بدشنا س" هستند. در میان همه جنگها و فتوحات رستم، جگر گاه فرزند دلیندش سهراب را نیز میدرد و در دبار - ترین فاجعه شاهنامه بدین سان رقم میخورد. چون رستم، سهراب را میکشد، بر بالین فرزند در حال مرگ چنین نوحه سر میدهد:

چو بشنید رستم سرش خیره گشت

جهان پیش چشمش همه تیره گشت

همه بی تن و تاب و بی توش گشت

بیفتاد از پای و بیپوش گشت

بپرسید از آن پس که آمد به هوش

به دوگفت با ناله و با خروش

بگو تاجه داری ز رستم نشان

که کم با د نامش ز گردنکشان

که رستم منم، کم معاندانم

نشیناد بر ماتم زال سام

بزد نعره و خوش آمد به جوش

همی کند موی و همی زد خروش

نخستین و بزرگترین نیرنگ رستم در تراژدی سهراب رخ میدهد. رستم، سهراب را با نیرنگ میکشد و دیگر کمر راست نمیکند. رستم رنج میرد هر خردمندی رنج میکشد. ادیب رازهای شهری را میکشاید و لذا محکوم به رنج است. پدرش را بسه گوهی میاندازند، و آگاهی را به یمان آدمیان می‌آورد و محکوم به رنج است. رستم نیز محکوم به رنج کشیدن است. پدرش را به گوهی اندازند، فرزندش خویش را میکشد، عزیزترین کسانش چون سیاوش را بر طشت خون مینشانند و آنان که عمری بیاریشان داده قصد در بند کردن و نابودیش را دارند. رنج - های رستم را پایانی جز آن مرگ شگفت‌انگیز و دلخرا نیست. رستم پهلوان رنج‌هاست. رنج، نسرود و آزادگی سراسر تاریخ زندگی رستم را در بر گرفته است. رستم یا از هفت‌خوان و نبرد با دیوان بسر - می‌آید، یا بخاطر ایران میستیزد، یا بخاطر سرگرد عزیزان مویه میکند. زندگی رستم آرام و قرار ندارد. سکون، آرامش و خوشگذرانی در آن جهان دیوها و پتیارها بر رستم حرام است، گرچه لحظات بس م رستم، چون رمزش از قطعات ستایش برانگیسز شاهنامه است.

رستم، آخرین پهلوان شاهنامه نیز هست. هرچه در بخش تاریخی شاهنامه بهرام چوبیسن، علم لاوری و پهلوانی بر می‌افزاید اما هرگز نمیتواند حتی گوشه‌ای از خاطره لاوری‌ها و پهلوانی‌های آن جهان پهلوان را اشغال کند. خون شوم اسفندیسار رستم را به کام مرگ میکشد و فرزند اسفندیارخاندان رستم را نابود میکند. اما رستم به هنگام مرگ نیز پهلوانی کین خواه است و کین خویش، بیش از مرگ میستاند. شاه کابل و نابرد رستم، شغساد، توطئه‌های شگفت میچیند، رستم را به شکارگسا ه میکشانند و با فریب به چاه پرتایش میکنند. رستم

سهم فقیر و غنی در آلمان

یوگسلاوی -

اعتصاب رانندگان راه آهن

در پی اعتصاب چند روز رانندگان راه آهن، ضررهای شبکه راه آهن بلغراد به ۷۰ میلیون دلار بالغ گردید، در نتیجه کاهش حمل و نقل به ۴۰ درصد، بسیاری از کارخانجات در صربستان یوگسلاوی ناگزیر به کاهش تولیدات خود شدند، چرا که بسیاری از سفارشات دریافت مواد کالای آنها به مقصد نرسیدند.

اعتصاب سراسری با خواست رانندگان لوکوموتیو مبنی بر افزایش دو برابر دستمزدها آغاز گردید. تا کنون حکومت محلی صربستان از پذیرش خواست کارگران راه آهن سرباز زده است. بعد از مذاکرات طولانی نمایندگان اتحادیه مستقل رانندگان راه آهن و مدیریت توافقی برای پایان اعتصاب بعمل آمد. بحث روی مسئله دستمزدها نیز در ماه اکتبر آغاز شده و این موضوع در نظر گرفته شده که با افزایش آتی سرمایه گذاریها در حمل و نقل، تجدید نظر در مسئله دستمزدها نیز انجام شود.

آرژانتین -

اعتصاب کارکنان ارتباط جمعی

بدینال اخراج ۳۶۰ نفر از کارگران و کارمندان شرکتی تلکومونیکاسیون، ۱۸۰۰۰ از کارگران این شرکتها بست به اعتصاب نامحدود زندگاند دولت نیز به اقدامات شدید علیه اعتصابیون متوسل شد و در مراکز حیاتی وسائل ارتباط جمعی پایتخت نظامیان را بکار گماشت.

اتحادیهها با انتقاد از اقدامات دولت، این اقدامات را بعنوان جزئی از سیاست خصوصی کردن رژیم محکوم کردند. مراحل اولیه سیاست خصوصی کردن از ۸ اکتبر آغاز شده و قرار است طی آن وسائل ارتباط جمعی آرژانتین نیز به کسرنهای خارجی واگذار شود.

دنباله از صفحه ۳۲

رستاخیز سیاهگل

به نمایش گذاشت و در میان روشنفکران پیشرو ایران هیجان عظیمی ایجاد کرد و طیف وسیعی از جوانان را به مبارزه انقلابی فراخواند. بی شک رزمندگی، فداکاری و ایستادگی جنبش چپ ایران، تا حدود زیادی ادامه رستاخیز سیاهگل است و از پیام خونین آن الهام میگردد. مابعدان حافظان بیکر این سنت انقلابی، همچنان علیه سرمایه داری و امپریالیسم و همچنین علیه فراریان از زیر پرچم انقلاب و نداد دهندگان خیانت و سازش طبقاتی خواهیم جنگید و سازش ناپذیری و رزمندگی مبارزان رستاخیز سیاهگل را سرمشق خود قرار خواهیم داد.

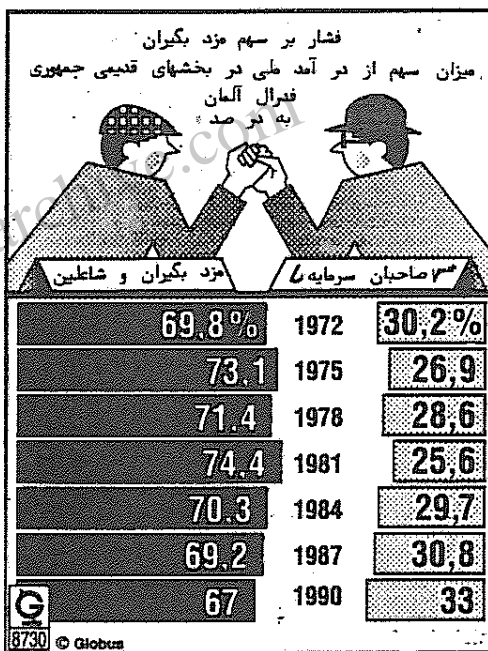
منتشر شد این رقم را حدود ۱۰ میلیون نفر ذکر کرده که نسبت به سال اول دهه هشتاد ۲ برابر شده است.

ثروت بیکران آلمان که این کشور را در دریای طوفانزده و بحران جهانی به یکی از معدود جزایر خوشبختی "معروف کرده و سفره آلمانها را باصطلاح رنگین کرده بنحوی که حتی فقرا و آنانکه در سطح زیر فقر بسر میبرند نیز از حداقل معاش برخوردار هستند، باعث پوشیده شدن برخی حقایق زشت و با وارونه دیدن این حقایق میشود. در اینجا فعلا کاری به راههای جمع شدن این ثروت بیکران در این کشور و خانه خرابی و جنگ و کشتار در سایر نقاط که متأثر از تجارت کالاهای معمولی و تسلیحاتی آلمانی نیز هست نداریم و صرفا به تاثیر این اختلاف در زندگی خود مردم آلمان نظر داریم. این بخش عظیم از مردم و خصوصا میلیونها نفری که از طریق سیستم تامین اجتماعی زندگی میکنند، بدلیل آنکه در این کشور

نگاهی به نحوه تقسیم درآمد ملی آلمان فدرال بین صاحبان سرمایه و مزد بگیران و شاغلین، سیماهی واقعی ساختاری این جامعه و عدم تناسب و تعادل موجود در بین این دو بخش از جمعیت که روز بروز هم بیشتر میشود را آشکار میکند.

همانطور که در نمودار مشاهده میکنید، نحوه تقسیم درآمد ملی در سرزمین سابق آلمان فدرال یعنی هفت ایالت و سه شهر خود مختار بخش غربی آن که تحت سیستم سرمایه داری ساخته و اداره میشوند بقرار زیر است:

در سال ۱۹۹۰ میلادی از مجموع درآمد ملی آلمان در بخش آلمان غربی سابق ۳۲ درصد در اختیار صاحبان سرمایه بوده که جمعیت آنها معادل ۲ میلیون نفر است و ۶۷ درصد دیگر در اختیار بقیه جمعیت یعنی شاغلین و مزدبگیران این بدان معنی است که یک سوم در آمد ملی آن کشور در اختیار تنها



"معیار ارزش" و جایگاه اجتماعی حول میزان پول و ثروت شکل میگردد و برخورداری از تامین اجتماعی و تعلق به لایمهای پائین اجتماعی و زحمتکش در جامعه سرمایه داری یک "مقدار ارزش" بحساب میآید و از طرف دیگر عدم توانایی این بخش در تامین انتظاری که از زندگی دارند مطرح است، بطور دائمی و روزمره مورد تحقیر و فشار روحی قرار میگیرند.

اگر بنا بر سطح انتظار مردم فلاکت زده و استبداد کشیده جهان سوم به زندگی برخورد نکند، که مردم کشوری مثل آلمان چنین نمیکنند، متوجه رنجی خواهیم شد که این اختلاف بزرگ به مردم فقیر و زحمتکش آلمان وارد میکند. چرا که برای آنها فقط تامین حداقل زندگی مادی نمیتواند مطرح باشد و انتظار بحق و واقعی آنها از یک زندگی همه جانبه مادی و روحی در سیستم سرمایه داری نه تنها برآورده نمیشود که دائما به عقب رانده میشوند.

۳/۳ درصد جمعیت بوده است و اگر در نظر بگیریم که تولید ناخالصی ملی آلمان در آن سال چیزی بیش از ۱۸۰۰ میلیارد دلار بوده، تولید ناخالصی سرانه این بخش کوچک جمعیت بیش از ۲۰۰ هزار دلار در سال میشود. که بیش از ۱۶ برابر باقی جمعیت است.

اختلاف بین دارا و ندار در جامعه آلمان همانطور که در نمودار دیده میشود در دهه هشتاد بنحو شدیدی افزایش یافته و نسبت سهم شاغلین و مزد بگیران از درآمد ملی در برابر صاحبان سرمایه در مقایسه با سال ۱۹۸۱ معادل ۱۴/۸ درصد تا سال ۱۹۹۰ کاهش یافته است و به این نسبت به سهم صاحبان سرمایه افزوده شده است. این سیما با آمار فقرا، یعنی مجموعه بیکران و کسانی که از تامین اجتماعی مقرری دریافت میکنند، تکمیل میشود. بررسی اتحادیه فلز کاران آلمان که در آخر تابستان ۱۹۹۰

خاطره لنین همواره جاودانه است



شصست و هفت سال از مرگ لنین رهبر انقلاب کبیر اکثر گذشت. و لنین همچنان مطمحترین و محبوبترین چهره قرن بیستم باقی ماند. چرا که در هر نقطه‌ای از جهان، که جنبش کارگری و انقلابی برپا شد، نام لنین پرچم آن بود؛ پرچم عدالت خواهی و آزادیخواهی در دست محرومان! به همین سبب هم بورژواها و مرتجعان بیش از همه، به لنین حمله کرده و به او ناسزا گفتند. اگر چه امروز، با تلاشی "ازدگاه سوسیالیستی" رفیقان نیمه راه نیز با دشمنان همراه شده‌اند، اما باکی نیست جنبش کارگری و کمونیستی، همچنان پرچم لنین، یعنی پرچم انقلاب کارگری را بر خواهد افراشت؛ چرا که برای نابودی فقر و فلاکت و گرسنگی میلیاردها انسان روی

زمین، راهی جز برافراشتن پرچم انقلاب کارگری نیست و این درسی است که لنین به طبقه کارگر جهانی آموخته است!

دوم بهمن ماه، سالگرد تاسیس حکومت خود مختار کردستان گرامی باد

دوی ری بنان، روز تاسیس جمهوری خود مختار کردستان، همچنان الهام بخش خلق کرد در مبارزه علیه ستم ملی و سیاسی است. دوری بنان حماسه‌ای فراموش نشدنی در مبارزه علیه ستم ملی و سیاسی و در راه دموکراسی است. گر چه جمهوری کردستان، کمتر از یکسال دوام نیاورد، اما آنچنان درس‌هایی در پی داشت و آنچنان در خاطره مردم زنده است که پس از گذشت دهها نیز تجاربتش میتواند

دوی ری بنان، روز تاسیس جمهوری خود مختار کردستان، همچنان الهام بخش خلق کرد در مبارزه علیه ستم ملی و سیاسی است. دوری بنان حماسه‌ای فراموش نشدنی در مبارزه علیه ستم ملی و سیاسی و در راه دموکراسی است. گر چه جمهوری کردستان، کمتر از یکسال دوام نیاورد، اما آنچنان درس‌هایی در پی داشت و آنچنان در خاطره مردم زنده است که پس از گذشت دهها نیز تجاربتش میتواند

یاد دکتر ارانی گرامی باد

بنجاه سال از شهادت دکتر تقی ارانی، اولین مروج بزرگ مارکسیسم در ایران میگذرد. دژخیمان رژیم رضاخان قنبر که می‌نداشتند با کشتن ارانی میتوانند مانع نفوذ اندیشه‌ها و آموزشهای او شوند. نتیجتاً عکس گرفتند. چرا که هزاران انقلابی با الهام از قهرمانی و سازش ناپذیری ارانی، به کمونیسم روی می‌آوردند و قهرمانان در مبارزه علیه سرمایه داری و ارتجاع، آموزشهای او را بکار می‌گیرند. آموزشهایی که رمز جاودانگی دکتر ارانی است!

رستاخیز سیاهگل،

همچنان الهام بخش ماست

۱۹ بهمن، در تاریخ جنبش انقلابی و کمونیستی ایران روز بزرگی است. در شرایطی که ایورتونیم بیگران حزب توده، جنبش را به لختی و از هم پاشیدگی کامل کشانده بود، رستاخیز سیاهگل رزمندگی و شوربیکگی نسل جوان انقلابیون کشورمان را

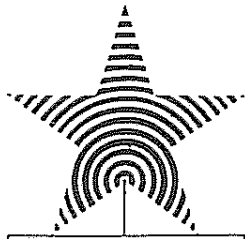
بقیه در صفحه ۳۱

برای آبونمان نشریه "راه کارگر" و خرید سایر انتشارات سازمان، با آدرس زیر مکتبه کنید.

Postfach 1124
5200 Siegburg 1
W. Germany

پول آبونمان و سایر انتشارات را به حساب بانکی زیر واریز کرده و رسید آنرا به آدرس پستی فوق ارسال کنید.

H - SHIRAZI
Postgirokonto Nr 361938 - 504
Bankleitzahl 37010050
Köln - West Germany



کمیته کارگر

راهنمای سازمان کارگران انقلابی ایران، تهران، بهمن ۱۳۶۹

برنامه های سراسری صنای کارگر:

☆ هرشب ساعت ۸/۵ روی موج کوتاه رادیو ۷۵ متر برابر ۳ مگاهرتز پخش میشود.
این برنامه ساعت ۶/۵ صبح رو بعد تکرار میگردد.

☆ محمد هارنامه ویژه پخش میشود.

☆ برنامه های صنای کارگرویزه کردستان:

☆ روزهایی ششم، دوشنبه و چهارشنبه ساعت ۶ بعد از ظهر به زبان کردی و فارسی روی موج کوتاه رادیو ۷۵ متر برابر با ۴ مگاهرتز پخش میشود.
همین برنامه روزهایی یکشنبه، سه شنبه و پنجشنبه ساعت ۶ تکرار میگردد.
☆ جمعه ها ساعت ۹ صبح برنامه ویژه پخش میشود. این برنامه ساعت ۶ بعد از ظهر جمعه تکرار میشود.

آدرس در خارج از کشور

فرانس

ALIZADI, BP195
75564 PARIS Cedex 12
France

آلمان

Postfach 650226
1 BERLIN 65
w. Germany

برای تماس با سازمان از خارج کشور، با شماره تلفن ۲۱۶۹۶۱۳ - ۳۰ - ۴۹ در برلین غربی تماس بگیرید. بطریق کنترل مکالمات تلفنی با خارج از کشور توسط رژیم اسلامی، مطلقاً تحت هیچ شرایطی از داخل کشور با این شماره تلفن تماس گرفته نشود.

حکتهای مالی خود را به حساب زیر واریز کرده و رسید بانکی آنرا به آدرس نشریه در فرانسه ارسال کنید.

CREDIT LYONNAIS
MERCURE 808
CPT.43956^a HASSAN
PARIS - FRANCE